

اقداح الفلاح

جلد اول

تألیف :

جناب عبد الحمید اشراق خاوری

مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۳۰ بیچ

فهرست مطالب کتاب اقداح الفلاح

موضوع	صفحه
گفتار اول :	۱
"حضرت عبدالمعظم" مباحثات بحث در باره لوح احمد ۱۱۰	
اختلافات و اشکالاتی که دشمنان و مخالفین از روی	
غرض و عدم اطلاع برای آیات قرآن قائل شده اند	۲۰
آیاتی که در باره مشرکین و کافران و معامله با آنها ذکر شده	۳۰
بحث در باره آیه مبارکه لوح احمد که فرموده :	
" اجر مائة شهید "	۴۳
معنی اسلام و بحث در باره آیه کریمه "ومن یتغ فی الالسلام	
دیناً فظن یقبل منه "	۵۳
بحث در باره " ورقة الفردوس " لوح احمد و نظیر این	
اشکالات که بر قرآن نیز گرفته شده	۶۳
مغلی امی بودن پیغمبران	۸۵
دیواره حاج کریمخان کرمانی و لوح قناع	۹۴
بوهان قاطع	۱۰۴
اخبار حضرت بهاء الله از آینده	۱۱۶
اخبار حضرت مسیح از آینده	۱۳۴
اخبار قرآن از آینده	۱۳۶

موضوع	صفحه
گفتار دوم : بلده قم - حضرت معصومه (ع) ملاقات آشنایان قدیم	۱۵۰
حضرت معصومه (ع) و تاریخ بنای آن	۱۵۴
دیدار دوستان قدیم	۱۶۷
علت اختلاف فتاوی علمای اعلام در احکام الهیه	۱۶۸
در موضوع مسأله تولد فرزند امام حسن عسکری و غیبتش وظهور نواب اربعه	۱۷۷
در موضوع محو کتب	۱۹۸
سخنان بیهوده ای که در اثبات طول عمر قائم موعود استدلال میکنند	۲۰۰
اما مسأله غیبت امام	۲۰۷
راجع باینکه حضرت اعلی جل زکرة وجود محمد بن الحسن را اقرار فرموده اند	۲۱۷
منوچهر خان معتمد الدوله	۲۲۱
اشخاص دیگری که ملقب بمعتمد الدوله بوده اند	۲۲۴
گرفتاری و قتل ایشان را داشته اند و سرودن قصیده ای در مدح قتل ایشان را داشته اند	
استاد و مرجع انام حاج شیخ عبدالکریم حائری و نجات ایشان .	۲۳۴

موضوع	صفحه
در موضوع اختلاف روایاتی که برای مادر قائم (ع) ذکر شده و دلائلی بر رد آن	۲۳۸
اظهار مدعی بر اینکه در ایقان آیه قرآن " هل ينظرون الا ان ياتيهم الله . . . تفسیر داده شده و جواب آن	۲۶۴
در باره اینکه در قرآن مجید از قول حضرت مسیح آیه (يأتى من بعدى اسمه احمد) نازل شده و در انجیل ذکری از احمد نیست	۲۶۹
اظهار مدعی بر اینکه حضرت بهاء الله احکام و تعالیم جدیدی نیاورده و در قرآن و اخبار و کتب فلسفه از قبل همه اینها موجود است و پاسخ آن	۲۷۱
قرآن مجید از حیث مطالب شامل چند قسمت است داستانهای عجیب قرآن و شرح حال انبیا	۲۸۰
آیات متشابهات قرآن و اینکه فقط خدای تعالی و رسول اکرم و ائمه اطهار بمعنی آنها آگاهند	۲۸۲
نصایح و مواظب قرآن که در کتب انبیای قبل نیز آنها توصیه شده است	۲۸۳
آیاتی در باره بهشت و جهنم و حور و قصور . . .	۲۸۷

موضوع	صفحه
قسمتهائی که جنبه خصوصی دارد و مربوط بزندگانی شخصی رسول الله است	۲۸۷
در پارہ سورة التحريم و فرونشاندن نائره خشم عايشه و حفصه زنان پيغمبر (ص)	۲۸۸
علت ذکر يحيى ازل در آخر کتاب اقدس و نصيحت و موعظه باو	۲۹۱
راجع بابولهب حمالة الحطب	۲۹۸
بحث در باره قسمتی از احکام و فروع و دستورات اجتماعی قرآن مجید که مقتضی این عصر و زمان نیست	۳۰۳
اصفهان	۳۰۶
شریعة الله در هر دور دارای دو قسم است یکی دستورات اصولی و اخلاقی که در هر عصر بوده و مظهر بعدی تاکید فرموده و قسمتی دیگر فروع است که بمقتضای زمان تجدید میشود و تفسیر میکند	۳۱۹
حکم جهاد و احکامی از قرآن که امروز قابل اجرا نیست	۳۲۱
اختلاف حقوق زن و مرد	۳۲۴
ذکر بعضی از مشاهیر زنان ولوح حضرت عبدالبهاء	۳۳۱
در این باره	

موضوع	صفحه
وصف اصفهان و تاریخ و موقعیت آن	۳۴۳
آیات و اخباری که در اسلام راجع بزنان ذکر شده و برای آنها حقوق کمتری را قائل شده اند	۳۴۸
در باره حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة .	۳۷۷
در باره تساوی حقوق زن و مرد و وحدت لسان بعضی از تعالیم مبارکه بهائی اگر در کتب آسمانی قبل یافت شود بطور اشاره و بنحو اختصار است و بصورت تعلیم مستقلی نیست و ذکر بعضی موارد آن	۳۸۴ و ۳۸۵
در باره امام زاده معروف به هارون ولایت اصفهان در موضوع حد زنا و حکم آن در کتاب اقدس و توضیح در باره آن اشاره باحکام کتب آسمانی قبل	۳۸۷
در این موضوع و تفسیر احکام بمقتضای زمان	۳۹۳
حد زانی و زانیه در اسلام	۴۲۶
در باره کتاب یخچالیه تألیف میرزا جعفر اصفهانی (محمد علی ابن آقا ابوطالب اصفهانی مؤلف یخچالیه است) در متن بفلط میرزا جعفر	۴۴۷
ذکر شده	

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
٤٤٩	صادق ملارجب شاعر بذله گوی اصفهانی
٤٥٣	ایراد مدعی بر کلمات و اعراب بعضی از آیات کتاب بیان و جواب آن از روی نظایر آن در قرآن کریم
٤٥٠	الفات اصفهانی (شاعر)
٤٥٦	سؤال از اینکه حضرت اعلیٰ در مراتب مختلفه مدعی مقامات مختلفه شده اند گاهی خود را بسبب معرفتی فرموده و گاهی ذکر و زمانی مهدی موعود و قائم . . . و توضیح و بحث درباره آن
٤٦٠	در موضوع آیه " خاتم النبیین " و حدیث " لا نبی بعدی " و معنی نبی و رسول .
٤٧٣	مظاهر الهیه جامع جمیع مقامات عالیه الهیه هستند

اقوال الفلاح

جلد اول

تألیف :

جناب عبد الحمید اشرف خاوری

مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۳۰ بیع

گفتار اول - ری " حضرت عبدالعظیم "

" مباحثات "

بالاخره فصل بهار در نهایت لطافت و زیبایی فرارسید

و صولت بهمن ودی در هم شکست بقول شیخ شیراز :

" درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

در باغی سبز و خرم که بقول شیخ شیراز :

رَوْضَةٌ مَاءٌ نَهْرُهَا سَلْسَالٌ

دَوْحَةٌ سَجَّعُ طَيْرُهَا مَوْزُونٌ

آن پر از لاله های رنگارنگ

وین پر از میوه های گوناگون

باغ در سایه ی درختانش

گسترانیده فرش هو قلمشون

" چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند زیر پای خویش "

احبای عزیز این عبد حسب الامر مقام محترم محفل مقدس

روحانی ملی بهائیان ایران شید الله ارکانه بتدوین

و تألیف این کتاب اقدام نمود و نام آن را اقداح الفلاح

گذاشتم امید است مورد عنایت شما قرار گیرد و از خطاها

اغماض فرمائید . این کتاب در دو مجلد مرتب شده و

شامل مطالب مهمه است .

رجای دعا دارم

اشراق خاوری

باتنی چند ازیاران قدیم و دستان صمیم که رفیق حجره
 و گرمابه و گلستان بودیم در سایه درخت بید نشسته
 و " از هر دری سخن در پیوسته " بودیم هر یک از حاضران
 لطیفه ای میگفت و گوهر پر معنائی میسفت اغلب گفته ها
 در وصف بهار بود که چگونه با سپاه گل و ریاحین لشکر
 برف و سرما را در هم شکست

بهار آمد و دی را گرفت و کرد مهاری

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

یکی این بیت شیخ اجل را میخواند که :

آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار

هر گیاهی که بنوروز نجبید حطب است

دیگری میخواند

وقت آنستکه مردم ره صحرا گیرند

خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است

... گفت. فقا * راسته این بیت شیخ اجل که خوانده

شد چه معنی دارد ؟ در اول فرموده وقت آنستکه مردم
 ره صحرا گیرند " والبته معلومست که مردم هنگام بهار راه
 صحرا را در پیش میگیرند و کسی در فصل سرما بصحرا نمیرود
 که گردش کند و سیرو تفرج نماید و در مصراع ثانی فرموده
 خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است " لفظ خاصه
 در اینجا بگلی بی مورد است و نباله آن هم بی مورد تر
 زیرا در مصراع اول مقصود حاصل است دیگری
 فرمود اعتراض بر شیخ جایز نیست گفتم مقصود اعتراض
 بر شیخ نیست مقصود فهم معنی شعر است . کار بحث با لا
 گرفت ولی بجائی نرسید یکی گفت آقایان بحث در الفاظ
 نکنید باصل مقصود ناظر باشید شیخ فرموده در فصل
 بهار باید سر بصحرا گذاشت و از زیبایی جهان و خرمی
 دشت و چمن بهره برد و بر قدرت آفریدگار و محامد اوزبان
 گشار " الذین یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما

خلقت هذا باطلا " رفیق دیگر فرمود بهتر آنستکه ما هم

فرمایش شیخ شیراز را مرحله عمل در آوریم و در این فصل

تصمیم سفر بگیریم همه قبول کردیم . بحث این پیش آمد

که بکجا برویم یکی فرمود بقول خواجه .

خوشاتفرج نوروز خاصه در شیراز

که برکنند دل مرد مسافراز وطنش

دیگری گفت موافقم .

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن "

سومی فرمود آری

زهر خاکی نیاید بوی عشقی

مگر از خاک نیشابور و شیراز

بنده گفتم بقول صحبت لاری :

هر کرا بینی بخود انباز گیر

توشه بردار و ره شیراز گیر

که تفرج کنان عزیمت نمائیم و در آیات آفاقه و انفسیه

تعمق کنیم . در ساعت مقرر روان شدیم و اول منزل ما

شهری بود ری از شهرهای قدیمی ایران که در اوستا

" راکا " یا " رغ " و در عهد عتیق بنام " راجیس " آمده

است و یونانیها آنرا " راکا " و " راگائی " گفته اند در

دوره هخامنشی نام این شهر راجیس بوده و پیش ازیک

ملیون جمعیت داشته است سلوکوس مؤسس سلسله سلوکیدها

راجیس را از نو ساخت و در یکصد و پنجاه سال قبل از میلاد

پایتخت اشك اول بوده و در دوره اسلامی هم از میلاد

معتبر محسوب بود و بواسطه قدمت آن شیخ البلاذش

میگفتند گویند هارون الرشید در ری تولد یافته است

سلجوقیان مدتی در ری اقامت داشتند و طغرل سلجوقی

در ری مدفونست در سال ششصد و هجده هجری

مغولها هفتصد هزار نفر از مردم ری را قتل عام کردند و آنچه

خلقت هذا باطلا " رفیق دیگر فرمود بهتر آنستکه ماهم
 فرمایش شیخ شیراز را بمرحله عمل در آوریم و در این فصل
 تصمیم سفر بگیریم همه قبول کردیم . بحث این پیش آمد
 که بکجا برویم یکی فرمود بقول خواجه .
 خوشاتقرج نوروز خاصه در شیراز
 که برکنند دل مرد مسافراز وطنش
 دیگری گفت موافقم .

شیراز معدن لب لعل است وکان حسن "

سومی فرمود آری

زهرخاکی نیاید بوی عشقی

مگر از خاک نیشابور و شیراز

بنده گفتم بقول صحبت لاری :

هرکرا بینی بخود انباز گیر

توشه بردار و ره شیراز گیر

که تفرج کنان عزیمت نمائیم و در آیات آفاقه و انفسیه
 تعمق کنیم . در ساعت مقرر روان شدیم و اول منزل ما
 شهرری بود ری از شهرهای قدیمی ایران که در اوستا
 " راکا " یا " رغ " و در عهد عتیق بنام " راجیس " آمده
 است و یونانیها آنرا " راگا " و " راگائی " گفته اند در
 دوره هخامنشی نام این شهر راجیس بوده و پیش ازیک
 ملیون جمعیت داشته است سلوکوس مؤسس سلسله سلوکی
 راجیس را از نو ساخت و در یکصد و پنجاه سال قبل از میلاد
 پایتخت اشک اول بوده و در دوره اسلامی هم از بلاد
 معتبر محسوب بود و بواسطه قدمت آن شیخ البلاش
 میگفتند گویند هارون الرشید در ری تولد یافته است
 سلجوقیان مدتی در ری اقامت داشتند و طغرل سلجوقی
 در ری مدفونست در سال ششصد و هیجده هجری
 مغولها هفتصد هزار نفر از مردم ری را قتل عام کردند و آنچه

باقی ماند بعد هایدست امیر تیمور بقتل رسیدند خلیل
 سلطان آخرین پادشاه تیموری در این شهر مدفون است
 قسمتی از خرابه های ری هنوز میان ری و شاه عبد العظیم
 باقی است .

در این خرابه ها برج بلندی وجود دارد که کتیبه ها
 بخط کوفی در آن موجود و آنرا آرامگاه طغرل یا مقبره
 سلطان خلیل میدانند .

شهری امروز را شاه عبد العظیم و حضرت عبد العظیم
 می نامند که در جنوب طهران و جزو استان مرکزی است
 و در هشت کیلومتری طهران است و بین راه شوسه طهران
 به قم واقع است و در کنار ایستگاه راه آهن قرار دارد
 (تلخیص از فرهنگ عمید)

من و یاران همدم با خط آهن به حضرت عبد العظیم
 رسیدیم و پس از تهیه منزل و مأوی اول به زیارت حضرت

عبد العظیم مشرف شدیم و زیارتگاه ای را که از قلم مبارک
 حضرت جمال قدم جل جلاله در باره حضرت عبد العظیم
 نازل شده تلاوت کردیم از حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکره نیز
 در باره حضرت عبد العظیم عنایات بسیار در زیارتگاه ای -
 نازل شده

حضرت عبد العظیم

ابوالقاسم عبد العظیم بن عبد الله بن حسن بن زید
 بن الحسن الامام از سادات علوی و از اصحاب امام علی النقی
 ع است نسبتش بحضرت حسن مجتبی می رسد بعلم و زهد
 و تقوی و جلالت مقام معروف بوده آنحضرت از ترس تطاول
 و ظلم متوکل خلیفه عباسی که نسبت بآل علی عداوت عظیم
 داشت به ری سفر فرمود و اقامت گزید تا در سال دو بیست و
 سی و نه هجری وفات یافت و در محلی که اینک زیارتگاه اوست
 مدفون شد مرقد مطهر حمزه پسر حضرت امام کاظم ع نیز

در همان جاست که قبل از عبد العظیم وفات کرده بود مرقد
 حضرت عبد العظیم دارای گنبد طلا و مناره های بلند و
 صحن وسیع است چند نفر از پادشاهان مانند ناصرالدین
 شاه قاجار نیز در آنجا مدفونند و اغلب بناهای آن متعلق
 بدوره قاجاریه است حرم حضرت عبد العظیم دارای ضریح
 سیم اندود و گنبد و گلدسته است و آئینه کاری داخل آن
 بسیار زیباست آرامگاه رضاشاه کبیر نیز در جوار آن ساخته
 شده در نزدیکی آن کوهی است معروف بکوه بی بی شهربانو
 و گویند قبر شهربانو در پای آن کوه است .

شهربانو دختر یزدگرد سوم بود که در دوره فتوحات
 اولیه اسلامی اسیر شد و او را بمدینه بردند و بحالہ نکاح
 حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در آمد
 و حضرت علی بن الحسین زین العابدین معروف بعلی اوسط

... امامت ... انتحه ... اقتدار ... است یزدگرد

سوم آخرین شاه ساسانی بود .

در این ایام مردها حق صعود بکوه بی بی شهربانو
 راندارند و ونه با آنجا میروند و نذر و نیاز میکنند و دخیل
 می بندند قلعه متروکه زردشتیان در شمال آن واقع است
 در کتب اخبار مانند انوار یغما نیز مرحوم سید نعمت الله
 جزایری و غیره داستانی راجع بآمدن شهربانو به ری
 مسطور است که با مرام حسین ع پس از شهادت آنحضرت
 براسبی سوار شد و به ری آمد و در آنجا از خوف اعداء بکوه
 پناه برد و کوه او را در دل خود جای داد و . و . و . و . و .
 و یگرنیز گفته اند که جنبه افسانه دارد .

پس از ادای مراتب احترام نسبت بحضرت عبد العظیم
 و زیارت آن بقعه منوره وارد صحن شدیم که محلی وسیع است
 و در اطراف آن بگردش پرداختیم جمع بسیاری در آنجا بودند
 که مشغول نماز و تلاوت قرآن مجید بودند ما رفیقان همقدم

همه جاسرزیم و عاقبت در محلی نشستیم و تماشا شدیم
 آن مناظر و رفت و آمد مردم پرده ا ختیم و گفتگو مشغول شدیم
 در نزد يك آن محل که مانسته بودیم مردی که معلوم
 بود از اهل علم است و لباس طلبه علم را درین برداشت نیز
 نشسته بود و غرق در مطالعه کتابی بود و اصلاً با اطراف خود
 نگاه نمی کرد پس از چندی یک نفر دیگر از راه رسید و نزد آن
 مرد رفت و صدای بلند با او سلام کرد مرد مزبور سر از روی کتاب
 برداشت و جواب سلام داد تازه وارد گفت رفیق عزیز چه
 کار مشغولی گفت کتابی تازه پیدا کرده ام و مشغول مطالعه
 هستم گفت چه کتابی است که این همه تو را مجذوب خود
 ساخته که متوجه اطراف نیستی گفت کتابی است درباره
 طریقه بهائی درباره احکام و عقاید آنها نوشته و حق مطلب
 را اد کرده و از کلمات و گفتار مدعی جدید شاهد آورده است
 و من الآن بحث را میخوانم که درباره یکی از آثار بهائی

گفتگو کرده و با اصطلاح بهائی ها یکی از الواح آنها را
 نوشته و ایراد بسیار آن گرفته بهین نوشته است که این
 اثر در نزد بهائی ها معروف بلوح احمد است آنها از این قبیل
 اسامی بآثار و گفتار پیشوای خود میدهند مانند لوح نبیل
 و لوح علی و لوح رضا و. و. تازه وارد گفت عجب اینها
 چگونه اسامی است و اصلاً لوح چه معنی دارد ؟
 رفیقش گفت حالا بشنو که درباره لوح احمد چه
 نوشته است ؟ نوشته است که در این لوح مسطور است
 " وکن كشعلة النار لاعدائی و كوشر البقاء لاحبائی " بآنکه
 در الواح دیگر این مدعی جدید پیروان خود را امر
 بحسبیت عمومی و مهربانی بهمه مردم کرده و همه مردم را بنده
 خدا و مستحق مهر و وفاداری دانسته و اهل عالم را صلح و دوستی
 دعوت کرده در اینجا پیروان خود دستور داده که دشمنان را
 بآتش قهر و غضب خود بسوزانند و دوستان را مورد لطف و

محبت خود قرار دهند .

رفیقش گفت عجباً ! این که در حکم متناقض است .

گفت آری متناقض است و بحثی در آن نیست و باز در همین

لوح است که " قد قدر لقارنه اجر مائة شهيد ثم عبادة الثقلين "

خیلی عجب است فرض میکنیم که کسی در عرض شبانه روز دست

بهر کار مذموم و عمل قبیحی بزند و بعد این لوح را بخواند

تمام اعمال او محو میشود و اجر صد شهید و ثواب عبادت

جن و انس باو داده میشود .

درستور عجیبی است و کاریست آسان آری خیلی کار

آسان است و در اول این لوح هم گفته شده " هذه ورقة

الفردوس تغنّ علی افنان سدرۃ البقاء بالحان قدس ملیح "

بین این کلمات خیلی نامانوس است . آیات قرآن مجید

کجا و اینها کجا ؟

تصمیم گرفتیم که برای رفع شبهات نزد آن دروغبرویم

و در نهاله بحث را بگیریم و آنان را با حقیقت که بسیار از آن

دورند آشنا کنیم بحق تعالی توجه کردیم و برخاستیم و نزد

آن دروغبر رفتیم سلام کردیم جواب فرمودند و تعارف

کردند و از احوال ما پرسیدند گفتیم مسافرهستیم و شمارا

دیدیم که مشغول بحث و گفتگو هستید آمدیم استفاده

کنیم ما آنجا نشسته بودیم و سخنان شمارا می شنیدیم

البته نه از راه استراق سمع که عمل قبیحی است بلکه شما

بلند سخن میگفتید و ما ناچار می شنیدیم بحث شما در باره

بهایهایی بود بنظر ما بحث جالبی بود اجازه میفرمائید

ساعتی خدمت شما باشیم فرمودند بسم الله . بفرمائید .

خوش آمدید تشکر کردیم و نشستیم و درخواست کردیم که

به بحث خود ادامه بدهند اول اسامی آنان را پرسیدیم

اسم خود را گفتند و من در اینجا از یکی به آقای ش . واز

دیگری به آقای م . تعبیر میکنم ماهم اسامی خود را
گفتیم آقای ش . دنبال سخن خود را گرفت و فرمود
بحث درباره ورقه الفردوس تغنی بود که بنظر نامأنوس
میآید و بنابراین فصیح نیست زیرا کلام فصیح مطابق فن
معانی باید از کلمات نامأنوس و تعقید و تنافر خالی باشد
و معلوم نیست که کلمه ورقه الفردوس را چطور باید خوانند
وَرَقَّةٌ بخوانیم وَرَقَّةٌ بخوانیم وَرَقَّةٌ که معنی ندارد و انگهی
تغنی درست نیست و باید میگفت تغنی که صیغه اش
درست باشد و اگر وَرَقَّةٌ بخوانیم بمعنی برگ درخت است
و برگ چگونه تغنی میکند یعنی چطور يك برگ درخت
آواز میخواند و نیز مطالب دیگر که اجراماً شهید و جملته
کن كشملة النار . . . را چطور میشود تعبیر کرد ؟
و از این قبیل بسیار است که در این کتاب بتفصیل ذکر

آقای م . فرمودند مطلب واضح است چگونه
میتوان اینگونه سخنان که برخلاف قواعد نحو و صرف
گفته شده کلام خدا را نیست و جزو آیات الهیه شمرده
من شنیده ام که آغاز کتاب اقدس بهائیان با این
جمله شروع میشود " بسمه الحاکم علی ماکان وما یکون "
ملاحظه کنید این جمله غلط است زیرا مرجع ضمیر
بسمه معلوم نیست آخر مگر میشود ضمیر هم بی مرجع
باشد ؟

ماهمه سراپا گوش بود یم و منتظر بود یم تا آن د و نفر
هر چه دارند اظهار کنند سخن که باینجا رسید یکی
از رفقا مهلت ادامه سخن بانان نداد و گفت آقایان
محترم ما امروز خیلی شهادت مند هستیم که خدمت شما
رسید یم و از حُسن بیان و حُسن رفتار شما متشکر یم و اگر
اجازه بفرمائید چند کلمه بعرض بفرسانم .

مطالبی بدست بیاورد آیهامین قدر برای تحقیق کافی است یا باید بمسلمین هم مراجعه کند و بکتب اسلامی هم مراجعه کند و اطلاعات لازمه را بدست آورد و بعد مدتی هم با مسلمین فی المثل معاشرت داشته باشد و پس از آن نتیجه بی راکه بدست میآورد میتواند گفت درست است و مقرون بحقیقت است در صورتیکه در شخص محقق در حین تحقیق شائبه ای از تعصب و عناد و تقلید و اوهام موجود نباشد .

آقای م . فرمود صحیح است . ع . گفت در این صورت اگر غرض شما تحقیق و تحرّی واقعی باشد باید کتابهای بهائی را هم بخوانید و مدتی هم با آنان معاشرت کنید و مندرجات کتب غیر بهائی را با رفتار و کردار آنان تطبیق فرمائید تا صدق از کذب و حق از باطل ممتاز

شما محبت اطمینان دل

و جان شود البته این در صورتی است که فایل بتحقیق باشید ندائی از مدعی الهی بلند شده و گوش من و شما رسیده در حقیقت چون این ادعای نسبت بخداست باید تحقیق کنیم مبارک راه حق باشد و ما مانند امام قبل از موهبت ظهور الهی محروم مانیم .

آقای م . و ش . فرمودند همینطور است و لکن تحقیق درباره بهائیت تکلیف مان نیست زیرا بطلان آن برای ما واضح و مسلم است آقای ع . فرمود از کجا بشما مسلم شده شما در حال منتظر ظهوری هستید و وقت آنرا هم کسی نمیداند بصریح اخبار و احادیث و از جمله حدیث مفضل بن عمر کوفی - و غیره حال بر شما لازمست که این دعوت را تحقیق کنید تا درباره آن از روی اطمینان قضاوت فرمائید .

آقای ش . گفت همین الآن قسمتی از بیانات

مذعی جدید را از روی این کتاب خواندیم که مورد اشکال و ایراد بود و گفتارش با هم متناقض بود و در قرآن مجید فرموده " لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا " نفس وجود اختلاف و تناقض در گفتار دلیلیست که آن گفتار گفتار خدا نیست .

آقای ع . فرمود البته چنین است ولیکن اگر انسان بنظر واقع بین ناظر نشود و تعصب را در این مرحله دخالت دهد نفس تعصب انسان را وارد میکند که گمان کند در بین آیات الهیه استغفر الله اختلافی وجود دارد هاشم شامی در تزییلاتی که بر کتاب جرجیس صال انگلیسی که درباره قرآن مجید نوشته اضافه کرده از روی تعصب و تقلید اعتراض بر قرآن^{سپا} مجید وارد ساخته و خیال خود اختلاف بسیار در بین آیات قرآن مجید قائل شده از جمله اعتراضاتش آیاتسی (۱) سورة النساء آیه ۱ یعنی اگر قرآن از زودتر از خدا بود بر آینه در آن اختلاف بسیار یافته بودند -

است که برخلاف قواعد نحو و صرف در قرآن مجید موجود است و از این قبیل بسیار که باید بنفس آن کتاب که در مصر مطبع رسیده است مراجعه کرد فی المثل در مسئله خلقت آسمان و زمین که کدام يك را خدا را اول آفرید و کدام را بعد از آن آفرید در قرآن مجید اختلاف موجود است و کوتاه نظران در این خصوص مطالب بسیار در کتب خود بر سبیل اعتراض نوشته اند فی المثل در سوره بقره آیه ۲۹ میفرماید " خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ " در این آیه فرموده اول زمین را آفرید و بعد هفت آسمان را ولی در سورة النازعات آیه ۳۰ میفرماید " اَنْتُمْ اَشْدُّ خَلْقًا اَمَّ السَّمَاءِ بَنَاهَا وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ رَحَاهَا " که فرموده اول آسمانها را آفرید و سپس زمین را منبسط کرد و گسترده و در مقامی فرموده " هُوَ الَّذِي

خلق السموات والارض في ستة ايام وكان عرشه
 على الماء (سوره هود آيه ۷) که فرموده آسمانها
 وزمین را در شش روز آفرید و در سوره فصلت آیه ۱
 میفرماید " انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی
 یومین " یعنی زمین را در دو روز آفرید و در سوره
 فصلت آیه ۱۰ میفرماید :

" . . . فی اربعة ايام سوا للسائلین " مضمون آنکه
 خلقت در چهار روز انجام یافت و از این قبیل بسیار
 است بحدّ یکه علمای اعلام در صد و برآمدند کتابی
 در حلّ این مشکلات تألیف کنند مانند این شهر
 آشوب که کتابی بزرگ بنام کتاب " متشابه القرآن
 ومختلفه " تألیف فرمود و بطبع رسیده است و سعی
 کرده که توفیقی بین اینگونه آیات که در قرآن مجید
 است احاد کند و در این کتاب تحقیقات

عجیبه فرموده و اغلب لا یؤمن ولا یفنی است کوتاه
 نظران باینگونه آیات اعتراض کرده اند با آنکه
 بهیچوجه اعتراض وارد نیست مثلاً در آیات خلقت
 زمین و آسمان که کدام مقدم برد یگر بوده اصلاً اعتراض
 وارد نیست زیرا مقصود حق تعالی ذکر تقدّم و تأخیر
 نیست بلکه مقصود تشریح قدرت حق است نه ذکر
 تقدیم یا تأخیر مثالی عرض کنم . سرکار میفرمائید
 من بمنزل د وستم رفتم و بعد جعفر و عبد الله و محمد
 هم آمدند و بعد میفرمائید وقتی که محمد و عبد الله
 و جعفر آمدند در باره فلان مطلب سخن گفتیم . . .
 در اینجا کسی نمیتواند بشما اعتراض کند که چرا در اول
 کلام جعفر را مقدم داشتید و بعد او را مؤخر داشتید
 زیرا مقصود شما تعیین تقدّم و تأخیر آمدن آنها
 نبود بلکه فقط مقصود شما آمدن آنها بود البته در

مثل مناقشه نیست در آیات خلقت آسمان و زمین
هم مقصود حق تعالی ذکر تقدّم و تأخّر زمین و آسمان
نیست که کدام يك اول بوده و کدام يك بعد از آن
بوده بلکه مقصود اینست که قدرت حق را خاطر نشان
فرماید و این مطلب را باز که خلقت زمین و آسمان
مجسم ساخته است گاهی فرموده زمین و آسمان
را خلق کرده و در مرتبه دیگر فرموده آسمان و زمین را
و هیچوجه مقصود تقدّم و تأخّر خلقت زمین و آسمان
نیست ولی کوتاه نظران با نظر آمیخته بتعصب نگاه
کرده و گفته اند آنچه گفته اند و ظماهم در جواب
این شبهات سخنان بسیار فرموده و سعی کرده اند
که طوری مطلب را تشریح کنند باین معنی که اعتراض
معترضین را وارد دانسته و در صد جواب برآمده اند
و در جواب اینست تا محتاج به جواب

باشد باری درباره بیانات مندرجه در الواح بهائی
هم که آقایان اشاره فرمودند که اختلاف و تناقض
موجود است همین طور است یعنی اختلاف و تناقض
در حقیقت وارد نیست تا محتاج بجواب باشد و اگر
بنظر واقع بین نظر کنیم خواهیم دید که ابدّ اجای
اعتراض نیست در همین مطلبی که آقایان با هم بحث
میکردید که صاحب این کتاب گفته که بین بیانات
مندرجه در لوح احمد و سایر الواح تناقض است عرض
میکنم که این بیان ناشی از عدم اطلاع مؤلف این
کتاب از حقیقت مطلب است حضرت بهاء الله در
جای دیگر هم این مطلب را بالحن و یگرنه فرموده
است که مبین معنی و مقصود اصلی از بیان مندرج
در لوح احمد است ملاحظه فرمودید که در لوح احمد
فرموده " وکن كشملة النار لاعدائي و كوثر البقاء "

لا حیائی " و در لوح دیگر مقصود از این معنی را تصریح فرموده است و میفرماید قوله تعالی :

" مقصود از قدرت و قوت و عضد ، استقامت بر امر الله است و همچنین ذکر ویان " استقامت ناری است که قلوب مشرکین را محترق مینماید و نوری است که عالم عرفان را منور میدارد " انتهى بنا بر این معنی کنش کشفة النار لاعدائی همانا استقامت بر امر الله است که سبب اشتعال و احتراق معاندین و سبب سرور و بهجت مؤمنین است اتفاق علمای اعلام است که آیات الهیه بعضی مبین و شارح بعضی دیگر است در اینجا هم همینطور است و مبین و شارح بیان کنش کشفة النار . . . همین بیان است که فرمایش حضرت بهاء الله است و آن را عرض کردم و ملاحظه فرمودید که بهیچوجه با آیات و دستورات محبت

عمومی و صلح و سلام جهانی مباینت و مخالفت ندارد زیرا کسی که مستقیم بر امر الهی است و ثابت بر محبت الله است چون مخالفین و اعداء امر الهی او را با آن استقامت و ثبوت و محبت ملاحظه کنند طبعاً چون دشمن امر الهی هستند از شدت خشم و غضب شعله ور میشوند و در نار بغض و حسد میسوزند اما چون مؤمنین و دوستان امر الله آن نفس مستقیم بر امر الله را ببینند و او را در نهایت استقامت بر امر الله و محبت بشریعت الله در قبال عداوت اعداء الله مشاهده کنند سرور و شادمان میشوند و از کوششها و سرچشمه نشاط و سرور مینوشند و بشرحیکه عرض کردم این معنی را حضرت بهاء الله در لوح دیگر که قسمتی از آن را تلاوت کردم بیان فرموده اند مخالفان دین مقدس اسلام نیز در کتب خود عین این اعتراض را بر

قرآن مجید وارد ساخته اند و گفته اند که بین آیات قرآنیّه تباین و اختلاف موجود است .

آقای ش . فرمود عجب ! نشنیده بودم که بر

قرآن مجید کسی اعتراض کرده آقای م . چرامن

در بعضی از کتب که در ردّ دین اسلام از ناحیه غیر

مسلمین تألیف و نشر شده دیده ام که اعتراض کرده اند

آیات قرآنیّه با هم تباین و اختلاف دارند .

آقای ع . فرمود معترضین در هر دوره بوده اند

و نهایت سعی و کوشش را نموده اند که شاید بتوانند

چراغ الهی را خاموش کنند هر اعتراضی را توانستند وارد

کردند و هر تهمتی را توانستند بصاحب امر و پیروانش

زدند آیات کتب آسمانی را مورد اعتراض قرار دادند ولی

با اینهمه موفق نشدند که اساس شریعت الله را منهدم

کنند و عاقبت خائب و خاسر بحفره یأس و حرمان خزیدند

"وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون در قرآن

فرموده " یریدون لیسطفوا نور الله بافواهم و

یأبى الله الا ان يتم نوره ولو کره الکافرون " و در مقامی

دیگر ولو کره المشرکون در این دوره هم کار بر همین

منوال است حضرت بها الله فرموده " لوتسترونفسی

فی التراب لرایتمونى را کبا على السحاب " و نیز فرموده

" فوالله لو ینهکتى اللغب ویهلکنى السنفب ویجعل

فراشى من الصخرة الصّما " و مانسى وحوش العرا

لا اجزع واصبر كما صبرا ولوالعزم "

آقای م . گفت معلوم میشود شما بهائی هستید

ع . گفت من و رفقایم همه بهائی هستیم و خیالی

مسرویم که امروز خدمت شما آقایان رسیدیم آقایان

گفتند از شما متشکریم و حقیقه استفاده کردیم اگر

ممکن است اشاره با اعتراضی که مخالفین اسلام به

قرآن مجید کرده اند و گفته اند که بین آیات قرآنی تناقض است بیان کنید آقای ع . فرمود مختصری را در ضمن عرایض سابق که درباره خلقت زمین و آسمان بوده عرض کردم ولی آنچه مناسب با اعتراضی است که بآیه لوح احمد کرده اند اینک عرض میکنم و آنانکه بلوح احمد اعتراض کرده اند هر جوابی در مقابل اعتراض مخالفان قرآن بدهند همان جواب ما از اعتراض ایشان بر لوح و آیه کن كشملة النار است معترضین میگویند که خداوند در قرآن مجید در سوره الانبیاء خطاب بحضرت محمد رسول الله ص میفرماید " وما ارسلناك الا رحمة للعالمین . . ." و لکن در سوره توبه که به سوره براءة هم معروفست امر کرده که مشرکین و اعدا را بقتل برسانند و آنها را رحم نکند و از

بفرستد مردان را بکشد زنان را اسیر کند و اموالشان را بغارت ببرد نه تنها در سوره توبه بلکه در سراسر قرآن این حکم خشم و غضب و قتل و غارت بچشم میخورد و با اینهمه فرموده که ما تو را برای اهل عالم مظهر رحمت و مهر و محبت قرار دادیم اگر رحمت این است که زگر شد پس نعمتش چگونه است . اینک آیاتی چند از سوره البرائة را درباره مشرکین یعنی اعدا و دشمنان اسلام استماع فرمائید و مفادش را با مفاد " ما ارسلناك الا رحمة للعالمین " مقایسه کنید سوره توبه یعنی سوره براءة بسم الله الرحمن الرحیم ندارد زیرا دستورات قتل و غارت و محاصره و سختگیری کفار که در این مورد نازل شده با مفاد رحمت و رحمانیت که مفهوم جمله بسم الله الرحمن الرحیم است متناقض است و بدون بسم الله اینطور

شروع میشود " براءة من الله ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين " یعنی بیزاری خدا و پیغمبر اور انسبت بمشركين و دشمنان اسلام كه با آنان عهد و پیمان بسته اید بشما ای مسلمین اعلام میشود بدانید كه خدا و رسولش از مشركين بیزار است و بعد میفرماید كه فقط چهار ماه حرام را جنگ نكنید و بعد از آن با مشركين بجنگید و در آیه سوم مجدداً " ان الله برئ من المشركين ورسوله " را تکرار میفرماید و میفرماید اگر كفار و مشركين توبه كنند و از كرده پشیمان شوند فبها و الا با ید بدانند كه نمیتوانند برخدا و رسول خدا غلبه كنند و با آنان بشارت بده كه عذاب الیمی منتظر آنهاست تا میرسد با ینجا كه میفرماید " فاذا انسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُواهُمْ وَأَحْصِرُوا أَعْيُنَهُمْ وَقَدْ وَاعَدَ اللَّهُ كُلَّ مَرْصِدٍ " میفرماید

بعد از گذشتن چهار ماه حرام پس مشركين را بقتل برسانید در هر جا كه با آنان دست یافتید و آنان را اسیر كنید و از هر طرف آنان را محاصره كنید و در هر كمينگاهی در انتظار آنان بنشینید بعد فرموده اگر توبه كردند و اقامه نماز كردند و زكات پرداختند آنها را رها سازید " فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزكات فخلّوا سبيلهم . . . " تا آنجا كه میفرماید فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون " یعنی با كفار دشمن اسلام بجنگید و اعتماد بقول و عهد آنان نكنید با آنان مقاتله كنید شاید دست از كفر بردارند . بعد میفرماید " قاتلوهم يعذبهم الله يا ايها الذين آمنوا اخرجوهم من كل حصن فجاءهم من حيث لا يحتسبون و قد وعدوا ان لا يقاتلوا و قد وعدوا ان لا يقاتلوا و قد وعدوا ان لا يقاتلوا " میفرماید مشركين را بكشید خداوند آنان را با دست شما به هلاكت میرساند و آنان را رسوا و بد بخت میسازد

و شمارای مسلمانان بر مشرکین و کفار نصرت می بخشد
 و پاکستن مشرکین انتقام شمارا از آنان میگیرد و قلوب
 اهل ایمان را از قتل آنان سرور میسازد و بعد
 میفرماید که اگر پدران و برادران شما ای مسلمین
 اسلام را قبول نکرده اند و مشرک و کافر هستند از آنها
 دوری کنید و اگر نسبت با آنان که کافرند محبت کنید
 در جزو ستمکاران خواهید بود .
 " یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء
 ان استحببوا الکفر علی الایمان و من یتولهم فکفر
 فاولئک هم الظالمون " و پس از آیاتی چند میفرماید
 " یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا
 المسجد الحرام بعد عامهم هذا " ای مؤمنین بدانید
 که مشرکین و دشمنان خدا و رسول نجس و پلیدند و از
 اجتناب نباید در یگر وارد مسجد الحرام شوند

قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا
 یحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لا یدینون بدین الحق
 من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم
 صاغرون " میفرماید درباره کفار از اهل کتاب یعنی
 یهود و نصاری هم باید با آنها مقاتله کنید و کشتار
 تا آنکه جزیه بپردازند و در حین پرداخت جزیه در
 شما مانند بنده خاکسار و ذلیل خود را نشان بدهند
 و بعد شرحی در مراتب کفر یهود و نصاری بیان میفرماید
 که یهود عزیز را پسر خدا گویند و مسیحیان عیسی را
 پسر خدا میدانند و این گفتار کافران است «قاتلهم
 الله انّی یوفکون» خداوند آنان را بکشد چه تهمت ها
 که میزنند " بعد از آیاتی چند که درباره علمای
 اهل کتاب فرموده میفرماید " ان عدّة الشهور عند
 الله اثنتی عشر شهرا " عده ماههای سال دوازده است

منها اربعة حرم . . . چهار ماه ازان ماهها حرام
است در آن جنك كردن . . . «وقاتلوا المشركين كافة»
كما يقتلونكم كافة همه مشركين را بکشيد همانطور كه
مشركين همه شما را می کشند . . . و پس از ذكر مطالب
دیگر در آیه هفتاد و چهارم میفرماید قوله تعالى :
" يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلب عليهم
وماؤلئهم جهنم وبئس المصير " ای مسلمانان خدا
فرموده ای پیغمبر با کفار و منافقان جهاد کن و کار را
بر آنها خشن و سخت بساز عاقبت جای آنان در
دوزخ است كه بسیار جای بدی است بعد از چند
آیه درباره کفار و منافقین كه خلاف قول وعهد
کرده اند میفرماید درباره آنان طلب رحمت مکن
و بر روی قبر آنان قیام منما تا خدا ایشان رحمت کند
زیرا بخدا او رسول کافر بود ند و زشت کرد اربود ند . . .

وبعد فرموده " يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين
يلوتكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة " ای مسلمين
و مؤمنين با كفاري كه نزد يك شما هستند مقاتله و
كشتار كنيد بطوريكه كفار نهايت غلظت و خشونت را
در رفتار شما نسبت بخودشان مشاهده نمايند . . .
از اين قبيل بسيار است آيا مفاد همه اينها با مفاد وما
ارسلناك الا رحمة للعالمين منافات ندارد ؟
البته اين اعتراضات بهيچوجه وارد نيست و
معترضين از روى تعصب و عناد اين مطالب را نوشته اند
اما نفوس محقق و خدا شناس كه داراي نظرسائب و
انشرآح صدر ميباشند بحقايق آشنا هستند و معترضين
را جز خيبت و خسران ثمرى نيست در قرآن فرموده
است " وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
و لا يزيده الظالمين الا خسارا هذا هو الحق وما بعد الحق

الّا الضلال المبين والحمد لله رب العالمين

آقای م . خیلی متشکریم بفرمائید که شما و

رفقای شما تا کی در اینجا خواهید بود .

آقای ع . گفت قصد داریم فردا مرخص شویم

آقای م . - اگر ممکنست فردا راهم تشریف داشته

باشید خد متنان باشیم ومهمان ما باشید ومقصود

آنستکه درباره مسئله اجراء شهید و برخی مطالب

دیگر هم از شما استفاده کنیم . ما با هم مشورت کردیم

و چون فایده تبلیغی در کار بود قبول کردیم و قرار شد

فردا صبح در همان جا خدمت آقایان برسیم

خد احافظی کردیم و برخاستیم و به سیر و مشاهده آثار

قدیمه و تاریخیه شهر ری پرداختیم ابتداء بمسزاد

شیخ رئیس ابوالحسن میرزای قاجار که در جوار

مقبره ناصرالدین شاهست رفتیم و بعد سرمسزاد

ناصرالدین شاه رفتیم سنگ مرمری زیبا ولی کوتاه

بر سر قبرش بود و روی آن سنگ نقش ناصرالدین شاه

را حک کرده اند ولی قامتش کوتاه است چون طول

سنگ کوتاه بوده و آن نقش چند ان جالب نیست در

همان مقام و محل قبر حاج ملاعلی کنی و حاجی سید

صادق سنگجی هم هست و نقشه قلمی آن در عالم

برد یوار نصب است حاجی کنی و سید سنگجی در تاریخ

امربارک نامشان وارد شده و شرح آن در ریحیق

مختوم و غیره مسطورا ست و با این مقام ذکر آن راتناسبی

نیست .

داستان قتل ناصرالدین شاه بوسیله میرزا

رضای کرمانی و سایر آن وقایع نیز در تواریخ ثبت است

و چند نفر را این باره مطالبی بسیار نوشته اند و نقل

آن جمله در اینجا مناسبتی ندارد قبور بسیاری از

علماء و دانشمندان در آن مقام و در صحن و سایر جاها موجود است و اغلب آنها را رفتیم و دیدیم و از جمله به زیارت حضرت اخت و حاجی میرزا مسیح که منصوص لوح مبارکست نائل شدیم نبیل زرنندی در تاریخ خود فرموده است قوله :

میرزا مسیح پسر خواهر روزیر لشکر (میرزا آقاخان نوری که بعد از امیر کبیر صدراعظم ایران شد) بود که بعد از بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبسی که بهیگل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران عزیمت خراسان فرمود بلقاء محبوب رسید و تا در گز در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در ...

منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشارالین بود و رعنا و قد رش همین بس که قلم ابهی در حقیقت چنین فرمودند «من زار الاخت و المسیح فی الری کمن زارنی» و مرقد وی در جنب مرقد عبد العظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه ای که بین طهران و شاه عبد العظیم است واقع ... انتهى

و در ظهور الحق مجلد سوم چنین مسطور است در یکی از الواح با مضای خادم مسطور است " اینکه از فقره لوح اضع اقدس که میفرماید المسیح فی الری سؤال نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بهاء الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصفا نموده ام در سفری که مقصود بشرط خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه

بودند در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند و در
 لیالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و خدمت قائم
 بودند و بعد صعود نمودند و ما بین حضرت ^{العظیم} عید
 و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این گممه
 از لسان عظمت اصغاشد عظیم و حمزه علیهما بهائی
 بلقاء من فاز بلقائی فائز شدند انتهى .

در کتاب اقلیم نورچنین مسطور است سارا خانم
 دختر میرزا بزرگ و خدیجه خانم (همشیره امی واهی
 جمال مبارک) مشارالیهها حرم میرزا محمود خالو
 اخوی آسیه خانم (حرم جمالقدم جل جلاله) بود
 است . سارا خانم ملقبه باخت است از
 اقتران سارا خانم و میرزا محمود خالو (داعی حضرت
 عبدالبهاء) يك فرزند بود بنام میرزا اسمعیل . . .

قبر حضرت اخت در بی بی زبیده راه حضرت عبد العظیم

است سارا خانم از برادران خود جمالقدم جل جلاله
 و میرزا موسی کلیم و از خواهر خود نساء خانم بزرگتر بود
 میرزا محمود شوهر حضرت اخت مؤمن بامر مبارک نبود
 انتهى

قبر شیخ ابوالفتح رازی مفسر معروف شیعه رانیز
 زیارت کردیم مشارالیه حسین بن علی جمال الدین
 اصلاً نیشابوری بود و مدتی در ری اقامت داشت و در
 همانجا بسال ۵۵۲ ه . وفات یافت ولادت
 ابوالفتح در سال ۴۸۰ ه . بود .

خلاصه آن روز را بهمین منوال گذرانندیم و صبح
 روز بعد بملاقات آقای ش . و م . رفتیم بعد از سلام
 و تعارف بمذکره پرداختیم و قرار شد در باره آیه مبارکه
 لوح احمد که فرموده اجر مأه شهید . . . گفتگو
 کنیم در آن روز یکی از رفقای همراه و همدم زمام گفتار را

بدست گرفت واز او از این بیعد باقای طاهرتعبیر
میکنم .

آقای طاهر فرمود جمالقدم حضرت بهاءالله
در لوح احمد فرموده اند " ان الله قد قدر لقارته اجر
مائة شهيد ثم عبادة الثقلين " بعضی از کوته نظران
از روی عدم بصیرت باین بیان که :

فرموده " ان الله قد قدر لقارته اجر مائة شهيد ثم
عبادة الثقلين " امیرا کردند که چگونه میشود یک نفر
زحمت نکشیده ورنج و محنت ندیده يك بار این لوح
را بخواند و بمنزله صد نفر شهید مقام داشته باشد و نیز
عبادت جنّ و انس اجر و مزد دریافت کند " احمد کسروی
در سهائیکبری هم همین اعتراض را با آب و تاب بسیار ذکر
کرده و ستمند تعصب جاهلانه خویش را در میدان اعتراض
و عناد بجولان آورده با آنکه بقول سعدی :

بر در صلاح دارد و کسی در حصار نیست .

اولا - میفرمایند اجر مائة شهيد . . . یعنی مزد و اجر
یکصد شهید بقاری لوح مزبور عطا میشود نه مقام و درجه
شهادت . فی المثل اگر رئیس مقتدر اداره ای بمرخصی
برود و کسی بجای او کفیل باشد حقوق و اجر ریاست را
ممکنست در ایام تصدی کفالت بکفیل بدهند ولی مقام
ریاست را باونداده اند و این معلومست . میفرماید
اگر کسی با خلوص نیت و صدق مبین این لوح را تلاوت
کند اجر مائة شهيد و اجر عبادت جنّ و انس باوداده
میشود نه آنکه مقام شهادت داشته باشد " كذلك منا
عليك بفضل من عندنا " میفرمایند این موهبت برای
تلاوت کنندة لوح بصرف فضل از طرف خداوند در نتیجه
صدق مبین او داده میشود شما میتوانید بیک نفر بتا که
برای شما از روی خلوص و بسوزی و مهربانی کاری انجام

داده مزد و اجر معمار را بد هید کسی نمیتواند بشمارد
 ایراد کند که چرا به بنا مزد معمار میدهی ؟ زیرا فضل
 شما چنین خواسته است و در حقیقت مقام معمار بجای
 خود محفوظ است و کسی را حق اعتراض نیست اساساً
 این جمله اجر مأه شهید حکم یک مثل را دارد که با
 ذکر آن ان مقام و مرتبه و ارزش بزرگی تعبیر میکنند و مقصود
 معنوی لغوی آن نیست فقط تعبیر از عنایت و فضل
 است در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام از این تعبیر
 بسیار است معترضین باین امر هر طور فرمایشات ائمه
 اطهار را معنی و تعبیر میکنند مفاد این لوح مبارک
 را تعبیر و معنی کنند از جمله در حدیث مناجات موسی
 از امام علیه السلام روایت شده که فرمودند حضرت
 موسی بخدا عرض کرد " یا رب لم فضلت امة محمد ص علی

موسی پرسید که خدایا امة محمد ص را چرا بر سایر امم
 انبیاء فضیلت بخشیدی فرمود بواسطه ده خصلت و
 بعد یکایک می شمارد تا میرسد باین جمله که میفرماید . .
 وعزتی و جلالی ما من رجل او امرئة سال د مع عینیه فسی
 یوم عاشورا و غیره قطرة واحدة الا وکتبت له اجر مأه
 شهید " ملاحظه کنید برای کسیکه یک قطره اشک در
 روز عاشورا یا روز دیگری در مصیبت حضرت حسین بن
 علی ع بریزد اجر صد شهید داده میشود حال اگر
 کسی بپرسد که یکی از شهدای کربلا حضرت عباس بن
 علی بود و دیگری علی اکبر و حر بن یزید ریاحی و سایر
 شهدای عالی مقام چگونه میشود که مردی فاسق و
 فاجر اگر یک قطره اشک در مصیبت شهدا بریزد اجر
 صد شهید مانند عباس بن علی و علی اکبر و . . و با
 داده میشود چه جواب میگوئید این حدیث را در

رساله که ضمیمه شرح باب حاشی عشر بطبع رسیده و کتاب فروشی بودر جمهوری مصطفوی در سال ۱۳۷۰ هـ . ق آنرا منتشر کرده در آخر صفحه ۶۵ مذکور است مرحوم مجلسی در مجلد غیبت بحار الانوار (جلد سیزدهم) در باب ثواب انتظار فرج از حضرت سید الساجدین روایت کرده که فرمودند در ایام غیبت قائم هر کسی در ولایت و دوستی ما ثابت قدم باشد خدای تعالی با وعطا میفرماید اجر هزار نفر شهید را که مانند شهدای بدر و شهدای اُحُد هستند یکی از شهدای احد حمزه بن عبد المطلب سید الشهداء است درست ملاحظه فرمائید که میفرماید اجر هزار شهید با وعطا میشود مانند حمزه و . . . و این عین عبارت مجلسی در سیزدهم بحار است قوله "الهدانی عن علی عن ابیه عن بسطام بن مرتع عن عمرو بن ثابت

قال قال سید العابدین ع من ثبت علی ولا یتنافسی غیبة قائمنا اعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر واحد بجزاین تعبیرات دیگری هم در بیانات ائمه اطهار وارد شده است مانند اجر دو شهید و اجر بیست شهید مجلسی علیه الرحمه در باب سیرت و اخلاق قائم علیه السلام در مجلد غیبت بحار روایت فرموده است از حضرت ابو جعفر علیه السلام که فرمودند " من ادرك قائمنا فقتل معه كان له اجر شهیدین ومن قتل بين يديه عدوا لنا كان له اجر عشرين شهیداً " یعنی اگر کسی در راه قائم ما بقتل برسد اجر دو نفر شهید را دارد و اگر در رکاب قائم کسی بکند از دشمنان ما را بکشد اجر بیست شهید دارد ملاحظه فرمائید اینها همه تعبیراتی است از علو مقام و ارتفاع درجات که باین لحن تعبیر

شده است .

آقایان م . و ش . فرمودند که حقیقهٔ تمام و کمال
 مطلب گفته شد و ابداً اعتراض وارد نیست صحیح و
 درست است از شما ممنونیم که این حقایق را بیان
 فرمودید ناچار مسئله عبادۃ الثقلین هم بر همین منوال
 است ؟ آقای طاهر فرمود این موضوع هم روشن
 است زیرا فی المثل سلمان فارسی که مؤمن به رسول
 الله و از اصحاب خاص بود اگر يك رکعت نماز میخواند
 البته بالاتر و مهتر از تمام نمازها و عبادات یهود و
 نصرانی ها بود که به حضرت رسول ص مؤمن نبودند
 عمل امثال سلمان چون مقرون بصدق مبین بود برابر
 بود با عبادت ثقلین که از ایمان بحضرت رسول ص
 بی نصیب بودند در اینجا هم همین طور است میفرما
 یند
 " ۱۰۰ . هذا الله بصدق مبین " شرط آن همه فضل

و عنایات وجود صدق مبین است و تلاوت آیات الهیه
 لوح احمد در صورت وجود صدق مبین برابر با عبادت
 ثقلین است و گرنه نفوس زشت رفتار و زشت کردار اگر صد
 بار هم آیات الهیه را تلاوت کنند چون مقرون با ایمان
 کامل و همراه با صدق مبین نیست بقدر پیشیزی هم
 ارزش ندارد و اگر آنها صدق مبین داشتند ابداً زشت
 رفتار و زشت گفتار و زشت کردار نبودند نفس صدور
 اعمال شنیعه و معاصی دلیل بر عدم ایمان و یا لا اقل
 ضعف ایمان است که با صدق مبین از زمین تا آسمان
 فرق دارد آقایان م . و ش . که دارای انصاف بودند
 و از تعصب شدید برکنار بودند تصدیق فرمودند که
 همین طور است و در قرآن هم فرموده " مَنْ جَاءَ
 بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرًا مِثَالِهَا " زیرا اعمال حسنات البته
 مؤمن واقعی و خالص است که مصدر حسنات میشود

وگر نه از نفوس بد عمل و زشت کردار هرگز حسنات صادر
 نمیشود بیان حضرت مسیح ع در انجیل متی است که
 میفرماید هر درختی را باید از میوه اش شناخت درخت
 بد میوه خوب نمیآورد و بالعکس درخت مقل نه خرما
 دهد نه شفتالو^۱ میفرماید شیران را از اعمالشان
 میتوان شناخت و مردم نیکخواه و مؤمن را هم از اعمالشان
 میتوان شناخت

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر طینت خود می تئسد

آقای ش . فرمود این مطلب که فرمودید عین

صوابست و اجازه میخواهم که مطلبی را بپرسم از قرار

معلوم شریعت بهائی دارای احکام جدید و دستورات

تازه است که غیر از احکام و دستورات اسلامی است و ما

در قرآن مجید میخوانیم که " انّ الدین عند الله

الاسلام " (آل عمران آیه ۱۷) و نیز فرموده " ومن

يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ فَمُوفِي الْآخِرَةِ مِنَ الْغَاسِقِينَ

(آل عمران آیه ۷۹) خواستم ببینم با این نص صریح

قرآن مجید چگونه میشود بشریعت دیگر روی بیاوریم

و ما دام که دین در نزد خداوند اسلام است و غیر

دین اسلام در نزد حق تعالی پذیرفته نیست

حقیقت مطلب چگونه است زیرا واضح است که احکام

اسلام غیر از احکام فرعیه شریعت بهائی است مگر این

طور نیست ؟

آقای طاهر فرمود کلمه اسلام بمعنی مبارزه

بابت پرستی و توجه بخدا پرستی است و دین رسول ص

هم از آن جهت اسلام نامیده شد که بابت پرستی مبارزه

فرمود و اعراب جاهلیت را که عابدین اصنام بودند

بپرستش خدای یگانه و ادب فرمود و از این جهت است که

بر نفوسیکه خدا پرست بودند و قبل از ظهور رسول الله
 و تشریح احکام دین مخصوصی باومیزبستند در حق
 آنان در قرآن مجید مُسَلِّم اطلاق شده است خداوند
 در قرآن مجید خطاب با امت محمد رسول الله ص میفرماید
 " هوسمّاکم المسلمین من قبل وفی هذا " (سوره حج
 آیه ۷۸) یعنی بر شما که پیروان حضرت رسول ص و
 تابع قرآن مجید هستید و بر نفوس خدا پرست که قبل از
 شما در زمانهای قبل بوده اند و خدا پرست بوده اند
 نام مسلمین را خداوند نهاده و شما و آنان را مسلم
 معرفی نموده و تسمیه فرموده و لهذا در رسورة المائد ه
 آیه ۳ فرمود " رضیت لکم الاسلام دینا " یعنی اساس
 شریعت محمدی بر روی خدا پرستی و مبارزه بابت پرستی
 نهاده شده است در سوره بقره آیه ۱۲۴ میخوانیم
 که ابراهیم و اسمعیل در حین بنای خانه کعبه با

خدا مناجات میکردند و میگفتند " واجعلنا مسلمین
 لك ومن ذریتنا امةً سُلیمةً لك " بدیهی است که در
 زمان ابراهیم و اسمعیل علیهما سلام الله هنوز حضرت
 رسول ص متولد نشده بودند و شریعت مخصوصه مستقبله
 آنحضرت بنام اسلام در عالم وجود نیافته بود و بنا بر این
 مقصود همانستکه آنها از خدا میخواستند که در جرگه
 خدا پرستان محسوب شوند و از ننگ بت پرستی دور
 باشند و درباره حضرت ابراهیم ع در قرآن مجید سوره
 آل عمران آیه ۶۲ میفرماید " ماكان ابراهیم یهودیاً
 ولا نصرانیاً ولكن كان حنیفاً سُلیمًا " یعنی حضرت
 ابراهیم مانند یهود و نصاری نبود که برای خدا اولاد و
 فرزند معتقد باشد چنانچه یهود میگفتند عزیز پسر
 خداست و نصاری گفتند عیسی پسر خداست بلکه
 ابراهیم خدا پرست و ثابت بر عهد الهی بود خدا را منزه

از شباه و امثال میدانست .

آقای م . فرمود علمای ما فرموده اند که چون ابراهیم از جبرئیل و از طرف خدا شنیده بود که در آخر الزمان پیغمبری عظیم از نسل او ظاهر خواهد شد که عند الله مقامی عظیم دارد از حق تعالی درخواست کرد که اسم او را هم در سجل پیروان آنحضرت ثبت فرماید و او را از این افتخار محروم نسازد لهذا او و پسرش اسمعیل گفتند واجعلنا مسلمین لك و سایر آیات راهم که درباره گذشتگان است بهمین موضوع ارجاع فرموده اند .

آقای طاهر فرمود این موضوع بعید است و قائلین بآن چون از معنی اصلی اسلام غفلت کرده اند لهذا اینگونه محمل های بسته اند خود پیغمبر اسلام در قرآن مجید از لسان وحی درباره خود و اتباعش

فرموده (سوره نحل ۱۲۵) اَلَّذِينَ تَبِعُوا مَوْلَىٰ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
یعنی من و پیروان من تابع شریعت و دستور آسمانی ابراهیم هستیم و بدیهی است که نظریات آیه گفتار علمای اعلام خارج از موضوع است زیرا رسول الله خود و اتباعش را پیرو ملت ابراهیم معرفی میفرماید چطور میشود گفت که با این همه ابراهیم خود آرزو داشته در دفتر پیروان رسول الله که هزار سال و بیشتر بعد از او ظاهر میشود تسجیل کند مقصود حضرت رسول ص اینست که همانطور که ابراهیم مؤسس وحدانیت الهیه بوده و بابت پرستی مبارزه میفرمود من هم مردم را بخند یگانه میخوانم و بابت پرستی مبارزه میکنم و اساسی را که آنحضرت گذاشته ترویج مینمایم یعنی اساس اسلام را که بمعنی خدا پرستی و مبارزه بابت پرستی است و آیه سوره حج که قبلاً عرض کردم معین این مقال است از

این گذشته آیات دیگر هم در این موضوع در قرآن مجید هست که مؤید نظریه ماست مثلاً در سوره بقره آیه ۱۲۸ از قول اعقاب اولاد ابراهیم میفرماید " قالوا نهد إليك وإله آباءك ابراهيم واسماعيل واسحق إلهًا واحدًا و نحن له مسلمون " بدیهی است که این آیه را همیشه مطابق قول علما که فرمودید معنی کرد و از این قبیل بسیار در قرآن مجید شواهد موجود است و دلیل است که اسلام بمعنی خداپرستی است در سوره آل عمران آیه ۵۲ میفرماید " آمنا بالله فاشهد باننا مسلمون " در این آیه تصریح شده که مقصود از اسلام اقرار بوحدا^{نیّت} الهیّه است و خوبی واضحست زیرا آن نفوسی گفتند که ما بخدا اقرار داریم بنابراین تو که راهنمای ما هستی ما را از جمله اقرارکنندگان بخدا محسوب فرما و در سوره مائده آیه (۱۱۱) درباره حواریون حضرت مسیح

میفرماید " واذ اوحیت الى الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا آمنا و اشهد باننا مسلمون " بدیهی است که لفظ مسلمون را در این آیه جز بخداپرستی و اقرار بوجود آفریدگار بهیچ چیز دیگر نمیتوان معنی کرد خدا بحواریون وحی کرد و فرمود که بمن و پیغمبر من عیسی مؤمن شوید حواریون گفتند فرمان تو را اطاعت میکنیم و خدا یا گواه باش که ما مسلم هستیم یعنی خداپرست هستیم و از شرک و کفر بیزاریم و نیز در قرآن مجید از قول یوسف صدیق نازل شده که فرمود " توفنی مسلمًا و الحقنی بالصالحین " یعنی خدا یا امراتاحین مرگ در جرگه خداپرستان و موحدین نگاه دار و در جرگه نیکوکاران در آور . و در آیه (۱۲۵) سوره نساء صریحاً بمعنی اسلام که اقرار بوحدا^{نیّت} خداوند و اطاعت اوست تصریح فرموده قوله تعالی " و من

احسن دینا ممن اسلم وجهه لله وهو محسن یعنی
 دین حقیقی آنستکه بوحدا نیت الهیه اقرارکنند و
 رفتارنیک و روش پاک داشته باشند و ازین آیه معنی
 واقعی دین اسلام آشکاراست آیات در اینخصوص بسیار
 است مانند آیه (١٤) سورة الجن " فمن اسلخا ولثك
 تحروا رشدا " و آیه (١٣١) بقره " ان قال له ربّه
 اسلم قال اسلمت لرب العالمین و آیه (٤٤) سورة
 النمل " واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین "
 که درباره ملکه سبا میباشد و در همین سوره نامه سلیمان
 را بطکه سبا ذکر فرموده " القی الی کتاب کریم انه من
 سلیمان واته بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علیّ
 و اتونی مسلمین " که سلیمان ع ملکه سبا و مردم آن سر-
 زمین را با اسلام دعوت میفرماید یعنی به ترک بت پرستی
 و تسلیم شدن به خداوند یگانه میگوید " اسلمت مع

سلیمان لله رب العالمین " و در سورة آل عمران آیه
 (٨٣) میفرماید " افصیردین الله تبفون وله اسلم
 من فی السموات و الارض " یعنی همه موجودات عالم
 امکان اسلام را پذیرفته اند یعنی بوجود قادر متعال
 و آفریدگار جهان و وحدا نیت او شهادت میدهند که
 فرمود " ان من شیئی الا یسبح بحمده " و شاعر فرموده
 و فی کل شیئی له آیه
 تدل علی انه واحد
 و در سورة حج آیه (٣٤) فرموده است " قالهکم
 الله واحد له اسلموا و بشر المخبّتین " یعنی خداوند
 یکی است با و اقرار کنید و بوحدا نیت او اعتراف نمائید
 خوشبحال آنانکه در قبال فرمان خداوند خاضع و
 خاشع اند و سرتعظیم فرود میآورند بنابراین آیاتیکه
 فرمودید از قبیل " ان الدین عند الله الاسلام و آیه

فلن يقبل منه . . . همه اینها راجع بخدا پرستی است و نهی از شرک یعنی دین حقیقی است که بوحده^{انیت} الهیه اقرار کنید و اگر کسی غیر از این اسلام یعنی اقرار بوحده انیت الهیه را پیش گیرد از اهل خسران است و هرگز عند الله مقبول نیست و اما درباره پیروان حقیقی شریعت مخصوصه حضرت رسول ص اغلب در قرآن مجید بیا آیتها الذین آمنوا و امثاله خطاب فرموده است و از پیروان شریعت مستقله رسول الله که بنام اسلام معروف است بمؤمنین تعبیر شده یعنی آنها که تمام دستورات فرعی و اصلیه و جزئی و کلی این دین مستقل را مویم و انجام میدهند مؤمن هستند و لهذا در سورة الحجرات آیه (۱۴) درباره آنان که عامل با احکام مخصوصه قرآن نبودند و تنها وجود خدا را اقرار میکردند فرموده است که ادعای ایمان نکنید شما مؤمن نیستید

زیرا احکام و اوامرا اطاعت نمیکنید بلکه شما مسلم هستید یعنی اقرار بوجود خدا را دارید و بت نمی پرستید و اینست بیان حق تعالی " و قالت الاعراب آما قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا . . . "

پس واضح شد که آیات مبارکه که فرمودید ابدًا با شریعت جدیده که حضرت بهاء الله با مرور اراده - الهیه تشریح فرموده منافاتی ندارد انصاف قوی و متانت^{نت} فکر آقایان ش . م . سبب شد که مطالب مزبوره را که در نهایت صراحت و بدها است تصدیق کنند آقای م . فرمود در بیروز درباره مطالب لوح احمد فرمایش فرمودید و رفع شبهه شد خواهش دارم درباره ورقه الفردوس هم که در آن لوح بود مطالبی بیان کنید . آقای ع . فرمود کلمه و رقة بفتح اول و ثانی بمعنی برگ درخت است و بفتح اول و سکون ثانی و رقة و بفتح

اول و کسر ثانی وَرَقَةٌ بمعنی درخت پربزرگ است بشرحی که در فرهنگ جامع تصریح شده است و نیز وَرَقَةٌ بفتح اول و سکون ثانی بمعنی پرندۀ خوش آواز و کبوتر است و همه این معانی صحیح است یکی از احبای الهی یعنی مؤمنین بهائی در این خصوص از حضور مبین کتاب الهی حضرت عبدالبهاء در این خصوص سؤال کرده میفرمایند میتوان ورقه را بهرد و وجه تلاوت کرد یعنی هم بفتح اول و فتح ثانی وَرَقَةٌ و هم بفتح اول و سکون ثانی وَرَقَةٌ و مقصود آنستکه اگر ورقه بفتح اول و ثانی خوانده شود یعنی برگ درخت فردوس که اشاره بشجره طوبی است که کنایه از مظهر امرالله است که آیات الهی از لسان مقدّسش بسمع مردم می رسد و در حدیث است که از هر برگ شجره طوبی نغمه موزون بگوش اهل جنت می رسد مقصود از

اهل جنت مؤمنین بمظهر ظهورند که از لسان شجره طوبی مظهر امرالله آیات الهیه بانغمه های موزون بسمع آنان می رسد و اگر بفتح اول و سکون ثانی خوانده شود بمعنی طیر الهی و کبوتر فردوس است یعنی مظهر امرالله که آیات الهیه را تنفی میفرماید و از او بورقا و ورقه که دارای تاء وحدت است تعبیر شده است در اصطلاح حکماء و عرفای محققین از حقایق مجرّده بورقا تعبیر شده از جمله شیخ الرئیس ابوعلی سینا (٣٧٢ ه . ق - ٤٢٧) در قصیده عینیّه خود از نفس ناطقه مجرّده بورقا تعبیر فرموده است قوله :

هبطت اليك من المحل الارفع
ورقاً ذات تمیز و تمتع

باری در همه حال مقصود در آیه مبارکه از ورقه الفردوس مظهر مقدس امر است که آیات الهیه را

تلاوت میفرماید. مردم نغمات الهیه را از شجره ظهور
استماع میکنند چنانکه موسی ع ندای الهی را از -
شجره مبارکه استماع فرمود .

آقای ش . فرمود چراتغن فرموده با آنکه باید
تغنی باشد . آقای ع . فرمود در لغت عرب برای آواز
از هر موجودی لغتی خاص است فی المثل نعره شیر
را زئیر گویند زأر الاسد و یزرة - زئیرا و دوی
نحل و دلع الدیک و تسهق الطاوس و غنت الوراق
و غیرها و چون کبوتر در هنگام آواز غنه دارد یعنی
آوازش از بینی است لهذا گفته اند غن و تغن و . و .
و چون در آغاز لوح مبارک ذکر روزه شده که بمعنی
کبوتر است لفظ خاص آواز او را که در لغت عرب مصطلح
است ذکر فرموده اند و این خود از لوازم فصاحت کلام
است

از راه مجاز است باین معنی که برگ را تشبیه بوراق
فرموده و این استعاره تخیلیه است و بعد از زمه
وراق را که آواز است برای برگ ذکر فرموده و این استع
ربها بالکنایه است و این همه از آثار فصاحت کلام است
که در فن بیان و معانی در باره بلاغت و فصاحت تدوین
شده است و حضرت بهاء الله در مقامات بسیار از خود
بوراق الهی و امثاله تعبیر فرموده است از جمله قوله
تعالی است "لولا ما تغردت ووراق الا مر علی الافنان
. آقای ش . فرمود در بیروز هم عرض کردم که
لحن این بیانات مأنوس نیست و در حین مقایسه با
آیات قرآن بگوش ما مأنوس نمیآید و بطوری مخصوص
باید آن را تلقی کنیم البته نمیتوانم منظورم را آنطوریکه
باید تشریح کنم .

آقای ع . فرمود من منظور شمارا خوب در ک

کرده ام خود من هم در اوقات تحقیق و تحرّی درباره
این مسئله بهمین حال شما مبتلا بودم و خیال
میکردم که فقط لحن قرآن مجید لحن آیات الهیه
است و سایر الحان را نمیتوان آیات و گفتار خدا دانست
بعد ها ملتفت شدم که این وهمی پیش نیست چون
از آغاز عمر ما بالحن قرآن مجید آشنا شده ایم ^{البته} لحن
جدید بنظر ما در اول نامانوس میآید در دوره حضرت
رسول و نزول قرآن بالحن جدید و سبک تازه که در نزد
اعراب جاهلیت بگلی بیسابقه بود همین اوهام مانع
آنها از اقبال و ایمان بود گوش آنها بلحن قصائد و
اشعار و گفتار دوره جاهلی آشنا بود و قصائد معلقات
سبعه و مجامیرات و امثال آن را آشنا بودند یک مرتبه
دیدند که شخصی با ادعای مقام رسالت از طرف
خداوند آمده و سخنان اولحن جدیدی دارد نه شعر

است و نه نثر لہذا گفتند این مرد شاعری است مجنون
که نمیتواند رشته قوافی را ادامه بدهد روزن شعر را
حفظ کند و باستہزا^۱ پرداختند و گفتند «أَيْنَا التَّارِكُوا
الْهَيْتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» آنها کلماتی تازه و عجیب می
شنیدند مانند قسطاس و مشکات و استبرق و قند ییل
و حواریون و کوثر و جنت و حور و قصور و کافور و امثالها
که برای آنان مانوس نبود و زلفات حبشی و غیره
گرفته شده بود و مفسرین اسلام در این موضوع بحث
کافی سخن گفته اند و تعیین کرده اند که این الفاظ
جدید هر کدام از چه لغتی است باری این رویه و این
الفاظ و این سبک جدید برای آنها نامانوس بود
و میگفتند «لَوْ نَشَأُ لَقَلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا اسْطِیْر
الْأَوَّلِينَ» و چون می شنیدند که رسول اللہ ص میفرماید
«فَانْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْزَلْتُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ»

متعجب میشدند که این چگونه گفتاری است که بر
 خلاف گفته های سایر فصحای عرب است و چون
 می شنیدند که میفرماید «ان شجرة الزقوم طعام
 الاثیم طلعتها کاتهارئوس الشیاطین . انها شجرة
 تنبت من اصل الجحیم» میگفتند محمد چه میگوید که
 مانعی فهمیم چطور ممکن است در میان جهنم مطواری
 آتش درخت سبز شود . . . و . . . ؟

ولی کم کم با آن لحن انس گرفتند و در مقابل آن خاضع
 شدند و حتی برای زینت گفتار خود از همان آیات که آن
 را اساطیر و گفتار مجنون می پنداشتند استشهاد
 میکردند و فهمیدند که آنچه را نامانوس می پنداشتند
 چنان نبوده و ظن آنان از جمله اوهام بوده است حالا
 هم همینطور است پس از مدتی غور و تمعن در آیات این
 ظهور واضح میشود که در اعلی درجه فصاحت است و

و در منتهی مقام بلاغت .

آقای م . فرمود ولی بسیار دیده شده بشرحی
 که در امثال این کتاب حاضر که ردّ بر بهائی است
 نوشته برخلاف قواعد نحو و صرف و لغت عرب در کلمات
 و آیات بهائی بسیار آمده است با آنکه کلمة الله باید
 از اغلاط با اصطلاح ما خالی باشد و فصاحت کلام
 لازمه اش مراعات قواعد لسان است .

آقای ع . فرمود در هر جامعه ای لغت و لسان
 جنبه فطری دارد و عامه مردم که بلفظ فطری خود
 تکلم میکنند کاملا منظور هم را می فهمند و با اصطلاح
 خود آشنا هستند و فارغ و آزاد از مراعات قوانین
 معموله ای هستند که اهل تحقیق و ادب وضع
 کرده اند و مشکلاتی ایجاد نموده اند فی العثل لغت
 عرب که قرآن مجید بآن لغت نازل شده جنبه فطری

آن فارغ و آزاد بود و از قواعد مجعوله نحو و صرف ابدًا خبری نداشتند و بالفطره سخن میگفتند و همه مقصود یکدیگر را بخوبی میفهمیدند و یکی از قواعد نحوی و صرفی بی اطلاع بودند فی المثل وقتیکه امر و القیس بن حجر بن کنده در قصیده معروفه معلقه خود که بلسان فطری عربی گفته شده میگفت

فظلَّ العذاریُّ بیرتمین بلحمها

و شحم کهد اب الد مقس المفتل

نه سیبویه بود و نه کسانی که با او ایراد بگیرند و بگویند شعر تو غلط است زیرا عذاری جمع مؤنث است و فعل او باید مؤنث باشد و باید میگفتی فظلت العذاری . . . و تو گفته ای ظلَّ العذاری و فعل را مذکر آورده ای و این غلط است .

اولهجه فطری عربی خود میگفت آنچه میگفت و همه

می شنیدند و لذت می بردند و هیچکس با او ایراد و اعتراض نمیکرد یعنی از افراد اعراب که بالفطره سخن میگفتند ابدًا اعتراضی با او نشد که چرا ظلَّ العذاری گفتمی و ظلت العذاری نگفتمی قرآن مجید هم بهمان لحن فطرت نازل شده و در آن آیات نه از قوانین نحوی اثری بود و نه از قواعد صرفی خبری لهجه عرب بود و همه می شنیدند و ابدًا کسی اعتراض نمیکرد حتی از ناحیه کفار عرب هم ابدًا عبارات و کلمات و جملات قرآنیّه اعتراضی نمیشد زیرا کلامی مأنوس بود و همه با آن آشنا بودند اعتراض کفار بقواعد لسانی و الفاظ قرآن مجید بود بلکه با دعای رسول الله و محتویات آیات بود نمیگفتند چرا فرموده «انها لحدی الکبر» یا چرا در حین ذکر یوسف که مذکر است بدون رعایت مقام و قرینه ضمیر مؤنث آورده ای و گفته ای «یوسف اعرض

عن هذا واستغفري لذنبك انك كنت من الخاطئين»
(سوره یوسف) در اول خطاب به یوسف فرموده که
اعرض عن هذا واین درست است بعد بلافاصله وید و
دلالت قرینه و کوچکتر اشاره ای فرموده واستغفري
لذنبك و عاطفه دلیل اجرای حکم قبل در جمله
بعد است و خطاب اعرض عن هذا که متوجه به یوسف
بود بحکم و عاطفه جمله واستغفري راجع به یوسف
میشود ولی یوسف مذکر است و فعل واستغفري مؤنث
و بعد هم ضمیر متصل آنک کنت همه مؤنث است و ناگهان
فرموده من الخاطئين که جمع مذکر سالم است و یوسف
مطابق قواعد مجهوله نحوی در اول کلام مذکر بود و
در وسط مؤنث میشود و در آخر کلام که من الخاطئين
باز مذکر میشود اما چون کلام بر نهج فطرت معموله بود
حضرت اعتراض از این جهت نکرد نه از

مؤمنین و نه از کفار عنود چنین اعتراضی از این جهت به
آنحضرت نشد که چرا یوسف را گاه مذکر و گاهی مؤنث
ذکر فرموده ای و . و . و نیز وقتیکه در قرآن مجید
نازل شد " هذان خصمان اختصموا " هیچ کس
از اعراب آن دوره که در نهایت درجه فصاحت بودند
اعتراض نکردند که چرا فعل راجع بتثنیه راجع
آورده ای ؟ هذان تثنیه و خصمان هم تثنیه است
این درست ولی فعلش باید تثنیه باشد یعنی بایند
بگویند اختصموا چرا فرموده اختصموا ؟ (سوره حج
آیه ۱۹) یا آنجا که آمده است «بئس الانسان علی
نفسه بصیرة ولوالقی معاذ یره» چرا صفت انسانرا در
اول مؤنث آورده و بصیرة فرموده و بعد فعل او را که
القی باشد و ضمیر راجع باوراکه ضمیر معاذ یره باشد
مذکر آورده (سوره قیمة آیه ۱۴) و از این قبیل بسیار و متجاوز

از سیصد موضع است که بکلی برخلاف قواعد معموله نحو و صرف است و با اینهمه هیچکس در آن ایام از فصحای عرب معاصر رسول الله ص اعتراضی از جهت قواعد بآنحضرت نکردند کلامی بود که از مصدر فطرت صادر میشد و همه با آن مانوس بودند و از شنیدن آن (با وجود مخالفت با قواعد معموله که بعدها جعل و وضع شد) لذت میبردند. بعد از مدت‌ها جمعی مانند سیبویه و کسایی و اخفش و ابن هشام آمدند و بخیال خود برای آنکه مسلمین قرآن را با اعراب صحیح بخوانند قواعد نحو و صرف را بقول خود از آیات قرآن مجید و گفتار فصحای عرب جاهلیت استخراج کردند و عموماً نت دادند و بعد که ملاحظه کردند بسیاری از آیات قرآن مجید برخلاف آن قواعد معموله ایست که آنان استخراج کرده اند دچار حیرت شدند و ناچار دست بتأویلات

بارده زدند و اجوبه غیر شافی عرضه داشتند فی المثل در آیه سوره یوسف که عرض کردم میگویند در آیه چند جمله اسقاط شده و اصل آیه اینطور بوده است یوسف اعرض عن هذا و یا زلیخا استغفری لذنبک انک کنت یا زلیخا من الخاطئات و انک کنت یا یوسف من الخاطئین اگر کسی بپرسد این جمله ها که میگوئید چه وقت اسقاط شده آیا بعد از نزول اسقاط شده و یا همانطور اسقاط شده بر رسول الله وحی رسیده است و آیا امین وحی اسقاط کرده و خائن وحی شده ؟ ابداً جوابی ندارند و سخنانی میگویند که لا یسمن ولا یغنی است و مثلاً در جواب هذان خصمان اختصموا گفته اند که اقل جمع در و نفر است و لهذا اختصموا بمعنی اختصما میشود و یا هذان خصمان معنی همراه و هر دو تشبیه هستند ولی اگر کسی بپرسد که آقایان اگر اقل جمع در و تا است

پس وجود صیغه تثنیه اصلاً در لغت عرب زائد است
 و چون اقل جمع در و تاسست دیگر تثنیه معنی ندارد و
 صیغه مستقله لازم ندارد زیرا صیغه جمع بد و نفرهم
 دلالت دارد و بنابراین آن همه تشریفات و قواعد
 متعدده برای تثنیه و ضمایر آن و . و . همه زائد است
 و لزومی نه داشت از این گذشته وقتی که در محلی تثنیه
 استعمال شد حتماً باید برای رعایت ظاهر کلام هم
 که شده فعل آن تثنیه باشد مثل همین هـ زان
 خصمان که چون بصیغه تثنیه گفته شده لزومی ندارد
 که از ظاهر بگذرند و فعل اختصاصاً بصیغه جمع
 بگویند و بعد محتاج بتمهیرات عجیبه و تأویلات بارده
 بشوند آن کلام قرآن در نهایت درجه فصاحت مطابق
 با فطرت بوده و هست و لهذا در دوره رسول الله
 حکم استماع آنرا آنقدر که حداد مقام هـ زان

خصمان فرمودی اختصاصاً . . . زیرا بگوش آنان مأنوس
 بوده و از شنیدن آن استغراب حاصل نمیشد علمی
 نحو و صرف آمدند و گرد و غباری برانگیختند و خود و
 دیگران را گرفتار کردند در عوض آنکه کلام الهی را میزان
 و قسطاس کلام خود قرار دهند از راه عجب و خود پسندی
 سعی کردند که کلام الهی را تابع قوانین معموله خود
 قرار دهند لهذا حضرت بهاء الله در کتاب اقدس
 میفرماید قوله تعالی " قل یا معشر العلماء لاتزنوا
 کتاب الله بما عندکم من القواعد والعلوم انه لقسطاس
 الحق بین الخلق قد توزن ما عند الامم لهذا القسطاس
 الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون قل
 هذه لسماء فیها کنز ام الكتاب لو انتم تعقلون . . .
 انما دخلنا المدارس و ما طال معنا المباحث اسمعوا
 ما يدعوکم به هذا الامی الی الله الابدی انه خیر لکم

عماکنز فی الارض لو انتم تفقهون " میفرمایند که کلام الهی را نباید با قواعد مجعوله بشریه قیاس کرد در همه حال کلام الهی میزان است که بالفطره است و ابداً با قواعد مجعوله سروکاری ندارند و از این جهت مظاهر الهیه همه آتی بودند و آنچه را از حقایق و مقامات عالیه در آیات فرموده اند وحی الهی و منبعث از فطرت آنهاست و ابداً نزد کسی تحصیل آن مقامات عالیه را ننموده اند «وما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحیٌ یُّوحی» آیات و کلمات الهیه بر هیچ فطرت از مظاهر مقدسه که آتی بودند ظاهر میشده و مقصود از آتی آنستکه حقایق عالیه و کلمات تامات را که از طرف خدا بآنها وحی میشود نزد هیچکس از علما و دانشمندان این جهان نخوانده و از کسی فرانگرفته اند و مقصود از آتی آن نیست که حتی خواندن و نوشتن هم نمیدانسته اند حضرت

رسول خواندن و نوشتن میدانستند ولی برای آنکه ارتیابی و بهانه ای بدست معترضین نیفتد خودشان چیزی نمی نوشتند و در قرآن مجید باین مطلب تصریح شده است قوله تعالی " وما کنتم تتلون من قبله من کتاب ولا تحطه بيمينک . . . (سوره عنکبوت آیه ۴۷) در واقعه خدیبه در قرارداد متارکه که نوشته بودند محمد رسول الله نمایند که کفار قریش گفت که رسول الله را نباید بنویسید زیرا اگر ما تورا به رسالت قبول داشتیم که با هم جنگی نداشتیم بالاخره حضرت رسول ص فرمودند که رسول الله را از ورقه محو کنند و چون علی علیه السلام باین کار مبادرت فرمود خود حضرت رسول ص ورقه را گرفتند و کلمه رسول الله را محو فرمودند و این دلیلست که حضرت میتوانند بخوانند و نیز در هنگام مرض وفات در تواریح مسطور است که فرمودند

" اتونی بقلم وقرطاس حتی اکتب لکم کتاباً لن تزلّوا
 بعدی ابدًا " فرمودند قلم وکاغذی برای من بیاورند
 تا برای شما مکتوبی بنویسم که هرگز بعد از من گمراه
 نشوید و فعل کتابت را بصیغه متکلم بیان فرموده اند
 و در گفتار علمای محقق اسلام هم این موضوع تصریح
 شده است بعضی امّی را منسوب بامّ القری یعنی
 مکه دانسته اند و امیین را که در سوره جمعه وارد شد
 بمردم مکه تفسیر کرده اند و بعضی امّی را از اصل عبری
 دانسته و بمعنی مشرک دانسته و امیین را مشرکین
 تفسیر کرده اند و بعضی برای آن اصل یونانی تعیین
 کرده اند و شرح این موضوع را میتوانید در دائره
 المعارف اسلامی که معروفست مطالعه کنید البته
 ما باین گفته های مختلف کاری نداریم و مقصود اینست
 اللّٰه

در قرآن مجید و کتاب اقدس نازل شده کسی است که
 از جنبه علوم و معارف عالیّه امّی باشد یعنی علم او علم
 الهی باشد نه علوم مکتسبه از شئون بشری مکتب او -
 درستان الهی باشد و معلّم او حضرت شدید القوی
 که فرموده «علمه شدید القوی ذومره فاستوی وهو
 بالافق الاعلی» (سوره النجم) در سوره جمعه
 فرموده «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا
 علیهم آیاته ویزکیهم وعلّمهم الكتاب والحکمه» یعنی
 حضرت مظهر امرالله که نزد کسی دانشی نیاموخته با مر
 خداوند مبعوث شده و بمرّم کتاب الهی و حکمت ربّانی
 رامیاموزد و چون خودش امّی است این علوم و حکمت
 را از کسی در عالم بشری نیاموخته بلکه خداوند با او
 عنایت فرموده و علم و حکمت را خدا با او آموخته چنانچه
 حضرت بهاء الله در لوح سلطان میفرماید: " انی کنت

کاحد من العباد وراقدا على المهاد مرّت على نسايم
السبحان وعلمنى علم ما كان ليس هذا من عندى بل
من لدن عزيز عليم وامرنى بالنداء بين الارض والسماء
بذلك ورد على ما زرفت به عيون العارفين ما قرئت ما
عند الناس من العلوم وما دخلت المدارس فاسئـل
المدينة التى كنت فيها (طهران) لتوقن بانى لست
من الكاذبين هذه ورقة حركتها ارياح مشية ربتك
العزیز الحميد هل لها استقرار عند هبوب ارياح
عاصفات لا ومالك الاسماء والصفات بل تحركها كيف
تريد ليس للمعدم وجود تلقاء القدم قد جاء امره المبرم
وانطقنى بذكره بين العالمين * اگر بنظر فارغ وقلب
متوجه ناظر باشيم وتفكر كنيم از كلمات اين بيانات آثار
صدق وراستى كاملاً واضح وآشكار است والبته اگر نظر
آلده بتعصب وتقليد باشد هرگز بمشاهده واقعى

فائز نخواهد شد «وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا»
ونيز فرموده «ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين»
(سوره بقره) يعنى تا خلوص نيت نباشد آيات
الهيته اثر ندارد و فقط نفوس طالب ومنصف هدايت
ميشوند بارى اين بود مقصود واقعى از ائمه ومقصود
آن نيست كه حتى خواندن ونوشتن هم ندانند واين
مطلب همانست كه حضرت باقر داماد صادق وحضرت
جواد عليهم السلام در تفسير كنه ائمه فرموده اند
علامه كاشانى مرحوم فيض عليه الرحمة در كتاب تفسير
صافي در دو موضع اين حديث امام باقر و امام صادق
و امام جواد ع را نقل فرموده يكى در ذيل آيه سورة
الاعراف كه فرموده «النبى الامى الذى يجدونه مكتوباً
عندهم فى التوراة والانجيل» و ديگرى در ذيل آيه

نازله در سورة الجمعة كه فرموده " هو الذي بعث في
 الامميين رسولا... الخ
 واينك عين عبارت مرحوم فيض راكه ياد داشت
 كرده ام وهمراه من است براي شما ميخوانم در زيل
 آيه مباركه سورة الاعراف فرموده الامميين
 المنسوب الي ام القرى وهي مكة في المجمع عن الباقر
 والعياشي عنه ع انه سئل لم سمي النبي الامي فقال ع
 ما يقول الناس قيل يزعمون انه سمي الامي لانه لم
 يحسن ان يكتب فقال ع كذبوا عليهم لعنة الله انبي
 ذلك والله يقول هو الذي بعث في الامميين رسولا
 منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب
 والحكمة فكيف كان يعلمهم ما لا يحسن والله لقد كان
 رسول الله يقرء ويكتب باثنين وسبعين اوقال بثلاث
 وسبعين لسانا وانما سمي الامي لانه كان من اهل مكة

ومكة من امهات القرى وذلك قول الله عز وجل لتندر
 ام القرى ومن حولها " در باره امي بودن
 حضرت رسول ص امام باقر ع فرموده اند كه چون آن
 حضرت اهل مكة بود ومكة ام القرى است لهذا با امي
 مشهور شدند و از حضرت باقر روايتست كه از كتاب
 مجمع البيان و از تفسير عياشي روايت فرموده كه از
 حضرت امام محمد باقر سئوال كردند وجه تسميه
 حضرت رسول ص با امي چيست فرمود مردم در اين
 خصوص چه ميگويند راوي گفت مردم ميگويند چون
 حضرت رسول نميتوانستند بخوبي كتابت كنند لهذا
 با امي معروف شدند حضرت باقر فرمودند دروغ گفته
 اند
 نفرين خداوند بر آنها باد چگونه ممكنست حضرت
 رسول ص كتابت نميدانستند بآنكه در قرآن مجيد
 در باره حضرت رسول ص فرموده " هو الذي بعث في

الامیین رسولاً منهم يتلو عليهم ويعلمهم الكتاب والحكمة " یعنی خدا پیغمبری را برای امیین که مردم مکه باشند فرستاد تا بآنها بیاموزد و تعلیم بدهد کتاب و حکمت را و چگونه ممکن است آن حضرت که مأمور بتعلیم کتاب و حکمت بمردم بودند خود آنرا ندانند قسم بخدا که حضرت رسول ص می خواندند و می نوشتند هفتاد و دو یا هفتاد سه لغت و لسان را (تردید در عدد از طرف راوی حدیث است) و وجه تسمیه آن حضرت با صی از آن جهت است که اهل مکه (امّ القری) بودند چنانکه در قرآن مجید فرموده " لتذرا امّ القری ومن حولها " یعنی ای محمد ما تو را فرستادیم که انذار فرمائی مردم مکه و اطراف مکه را "

و در ذیل آیه سورة الجمعة " بعث فی الامیین

رسولاً . . . " فرموده : - القمی عن الصادق ع فی الامیین قال ع كانوا یکتبون ولكن لم یکن معهم کتاب من عند الله ولا بعث الیهم رسول فنسبهم الله الی الامیین وفی العلیل عن الجواد ع انه سئل لم سمی النبی الامی فقال ع ما یقول الناس . . . الخ

این حدیث همانست که در ذیل آیه اعراف از حضرت باقر ع روایت شده بود و از کتاب علل الشرایع از قول حضرت جواد ع نقل فرموده است و مقدم بر این حدیث فرمایش امام صادق ع بود که درباره معنی امیین فرمودند که آنان می نوشتند و سواد داشتند ولی چون قبل از رسول الله ص پیغمبری برای آنها مبعوث نشده بود و کتابی آسمانی پیش از قرآن مجید نداشتند لهذا بآنها امیین اطلاق شد یعنی محروم بودند از نعمت بعثت انبیاء و نزول کتاب آسمانی . . .

بهر حال این جمله که ذکر شد مربوط بحضرت رسول بود که از اهل امّ القری بود و از این جهت ربطی بحضرت بهاء الله ندارد و آنچه میتوان از این جمله که ذکر شد درباره حضرت بهاء الله نتیجه گرفت اینست کلمه امّی که در کتاب اقدس والواح دیگر در باره حضرت بهاء الله نازل شده باین معنی نیست که حتی خواندن و نوشتن هم نمیدانستند بلکه مقصود اینست که حقایق علمیّه و معارف سامیه عالیه که بر آن حضرت نازل میشده از طرف حق تعالی بوده نه آنکه از کسی در این عالم با و تعلیم داده شده باشد یا نزد معلّمی تعلیم گرفته باشد و آنچه را فرموده بودی الهی است و چون نزد معلّمی ظاهری تعلیم نگرفته و آموزگاری نداشته از آن حضرت باّمی تعبیر شده است .

عالیه و مطالب الهیه از طرف خداوند بمظاهر مقدّسه الهیه وحی میشود آنان بهیچوجه اجباری ندارند که در گفتار خود رعایت قواعد معموله بشریه را بنمایند بلکه بلسان فطرت تکلم میفرمایند و لسان مأنوس نزد مردم را که منبعث از فطرت الهیه است در تشریح حقایق عالیه بکار میبرند و لهذا در قرآن مجید که بلسان فطرت نازل شده در مواضع بسیار خلاف قوانین معموله علمای نحو و صرف بسیار است که برای اعراب آن دوره مأنوس و مطابق فطرت بود و کسی هم از معاصرین آن حضرت در عصر آن حضرت ایرادی و اعتراضی از جهت قوانین لسانی وارد نمی ساختند و اعتراضات آنها یعنی مشرکین و معترضین از جنبه های دیگر غیر از جنبه قواعد لسانی بود آنها منکر رسالت آن حضرت بودند و میگفتند بشری مثل ماهستی و ما از

تو معجزه و خوارق عادات میخواهیم و . و . و
 و کلمات آنحضرت را اساطیر اولین میخوانند یعنی
 افسانه های قدیمی ملل و نحل در زمان گذشته و
 غیرها بعد ها که علمای نحو و صرف باتکای آن
 قواعد معموله موضوعه مواضعی از قرآن مجید و آیات
 حضرت بها ^ع الله را برخلاف قواعد دانسته و غلط و
 اشتباه دانستند آنچه راجع بآیات قرآنی بنظرشان
 مخالف قواعد معموله یافتند سعی کردند باتأویلات
 بارده و بیزور طوری آنرا بخیال خود درست کردند که
 نمونه ای را از قبیل عرض کردم فی المثل در قرآن
 فرموده " لا أقسم بیوم القیامة ولا أقسم بالنفس اللوامة"
 گفته اند که چون مقام سوگند است باید میفرمود " أقسم
 بیوم القیامة " و بنا بر این کلمه لا بکلی زائد است و بدون
 احتیاج نازل شده است و معنی فیض د. ز. ل. ا. ب. آه

فرموده لا أقسم بیوم القیامة لا مزیدة للتأکید . . .
 یعنی کلمه لا زائد است و مفید تأکید در اثبات مطلب
 است . و نیز در ذیل آیه مبارکه سورة البلد کلا فرمود
 لا أقسم بهذا البلد قیل ای أقسم بهذا البلد
 الحرام یعنی مکه لشرف من حلّ به وهو النبی ص .
 و از این قبیل سخن بسیار گفته اند ولی همه بی مورد است
 زیرا آیات بر نهج فطرت نازل شده و بهیچوجه مظاهر
 مقدّسه الهیّه مجبور نیستند رعایت قوانین معموله
 نحو و صرف را بنمایند زیرا در و ره رسول الله ص و نزول
 قرآن باتکای همان قواعد موضوعه بقرآن مجید حمله
 کردند و امثال هاشم شامی پیدا شدند و کتابها در
 ردّ قرآن مجید تألیف کردند و ابواب اعتراضات غیر
 وارده را بر قرآن مجید و بوجه مردم جهان گشودند
 غافل از آنکه کلام بالفطره هیچگاه محدود و محدود

موضوعه مجعوله نخواهد شد و از قبل بیان مبارك حضرت
 بها^۱ الله را از کتاب اقدس نقل کرد م که " لا تنوا کتاب
 الله بما عندکم من القواعد والعلوم . . . " مرحوم حاجی
 کریمخان کرمانی بر آیات حضرت باب و بها^۱ الله اعتراضات
 بسیار نحوی و صرفی وارد ساخته و در کتب ردیه خود
 شرحی مبسوط نگاشته یکی از بهائیان نامه ای حاوی
 نصایح و مواعظ مشفقانه بایشان نوشت و در آغاز نامه
 خود نوشته بود الحمد لله الذي كشف القناع عن وجه
 الامر جناب حاجی بدون آنکه در مندرجات
 آن نامه مشفقانه نظری کند بمحض دیدن همان جمله
 اول کشف القناع عن وجه الامر اعتراض کرد که قناع
 مخصوص نسوان استعمال میشود و در موارد دیگر
 استعمال نمیشود و اگر بکار رود غلط است در
 جواب این اعتراض او لوحی منیع از قلم حضرت بها^۱ الله

نازل شده بوحی الهی خطاب بحاجی مزبور و جواب
 قاطع اعتراض او از قلم الهی صادر گردید و این لوح
 معروف بلوح قناع است و در آنجا ثابت فرموده اند که
 کلمه قناع در موارد مختلفه برای نسوان و رجال استماع
 شده مانند مقنع کندی که لقب محمد بن ظفر بود و
 شرح احوالش در آغانی ابوالفرح بتفصیل مسطور
 است از جمله بیانات الهیه در لوح مزبور که مناسب
 موضوع مورد بحث ما است این کلمات در بیات است قوله
 تعالی :

" اتق الله ولا تجادل بآياته بعد انزالها انها نزلت
 بالفطرة من جبروت الله ربك ورب العالمين وانها
 لحجة الله في كل الاعصار ولا يعقلها الا الذين هم
 انقطعوا عما عندهم وتوجهوا الى هذا النبا العظيم
 . . . لو ان ربك الرحمن يظهر على حد و ادتك لتنزل

آياته على القاعدة التي انت عليها . . . اسمع قولى
 ر ع الاشارات لاهلها وطهر قلبك عن الكلمات التي
 تورث سواد الوجه في الدارين . . . ونيز ميفرمايند
 " انا ارد ناهد ايتك وانك اردت ضرنا واستهزئت بنا
 كما استهزء قوم قبلك وهم اليوم في اسفل الجحيم
 انك من الذين انزل الفرقان من لدى الرحمن
 قالوا ان هذا الاساطير الاولين واعترضوا على اكثر آياته
 فانظر في الايقان ثم في كتب اخرى لتري وتعلم ما
 اعترضت به من قبل على محمد رسول الله وخاتم
 النبيين قل ان آيات الله لوتنزل على
 قواعدكم وما عندكم انها تكون مثل كلماتكم . . . قل
 انها نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجعله الله
 مقدساً عن عرفان العالمين . . . انها نزلت على لسان
 القوم لا على قواعدك المجعولة . . . توو امثال تو

گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف
 است بقواعد قوم هنوز آنقدر ادراك ننموده ای که
 کلمات منزله الهیه میزان کل است و دون او میزان او
 نمیشود و هر يك از قواعد يکه مخالف آيات الهیه است
 آن قاعده از درجه اعتبار ساقط . . . فکر کن در
 آیامی که فرقان از سما مشیت رحمن نازل شده اهل
 طغیان چه مقدار اعتراض نموده اند . . . از جمله
 اعتراضات مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرماید
 " لا نفرق بين احد من رُسُلِه " اعتراض نموده اند که
 احد را ما بین نه . . . وهم چنین بر آیه مبارکه " خلق
 لكم ما فى الارض جميعاً ثم استوى الى السماء فسواهن
 سبع سموات " اعتراض نموده اند که این مخالف آیات
 دیگر است چه که در اکثر آیات سبقت خلق سما برارض
 نازل و همچنین بر آیه مبارکه «خلقناکم ثم صورناکم ثم

قلنا للملائكة اسجدوا لآدم اعترض نموده اند که
 سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده و همچنین
 بر آیه مبارکه «غافر الذنب قابل التوب شد يد العقاب»
 اعتراض نموده اند که شد يد العقاب صفت مضاف
 بفاعل است لُعت ممرقه واقعه شده و مفید تعریف
 نیست و همچنین در حکایت زلیخا که میفرماید " واستغفر
 لذنبيك انتك كنت من الخاطئين " اعتراض نموده اند
 که باید خاطئات باشد چنانچه از قواعد قوم است در
 جمع مؤنث و همچنین بر آیه «و كلمه منه اسمه النسيح»
 اعتراض نموده اند که کلمه تأنیت دارد و ضمیر راجع
 بکلمه باید مؤنث باشد و همچنین در «احدى الكبر»
 امثال آن مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که
 علمای آن عصر و بعد برخاتم انبیاء و سلطان اصفیاء
 اعتراض نموده اند چه در معانی وجه در الفاظ و

گفته اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون
 و فساد بر آن معدن عقل داده اند اسامی
 آن علما از یهود و نصاری در کتب مذکور الخ
 این بود قسمتی از بیانات الهیه در لوح قناع آقای م.
 فرمودند در باره «انها لاحدى الكبر» ذکر فرموده اند
 که مورد اعتراض واقع شده نفهمیدم از چه راه مخالفین
 باین آیه اعتراض کرده اند . در جواب گفته شد که
 معترضین گفته اند که کلمه کبر جمع کبری است و کبری
 و امثال آن که علامت تأنیت انها الف تأنیت است
 جمعش بر وزن فعلی میآید مثل کلمه حیلنی که جمعش
 حیلنی است نه حیل و اما مؤنثی که علامت تأنیت در
 آن تاء تأنیت باشد جمعش بر فعل است مثل ركب
 که جمعش ركب است و اگر بجای کبری کلمه مورد نظر
 کبیره بود آنوقت جمعش کبری بود و اما حالا که مفروض کبری

است نه کبیره نباید جمعش کبر باشد بلکه باید بروزن
 فعالی جمع بسته شود آنچه در قرآن است برخلاف
 قاعده است و غلط است و ضمیر اِنَّهَا حدی الکبر بکلمه
 سَقَر راجع است آقای م . فرمود علمای تفسیر از این
 اعتراض چه جوابی داده اند در جواب گفته شد علمای
 تفسیر فرموده اند که در اینجا مؤنث دارای الف
 تانیث قیاس شده بمؤنث دارای تاء تانیث ولی این
 جواب درست نیست زیرا نمیتوان بیجهت و علتی خاص
 این دو را با هم قیاس کرد و حکم یکی را بد دیگری داد
 باری همه جوابها که داده اند کامل نیست و جواب
 قطعی همانست که همه این آیات صحیح و درست
 است زیرا بر نهج فطرت اصلیه نازل شده و حق منیع
 مجبوره پیروی از قواعد مجعوله خلق خود نیست
 بلکه کلام الهی میزان کلی است و مقیاس اصلی اما

علمای تفسیر بگمان آنکه هر چه برخلاف قواعد
 مجعوله آنان باشد غلط است برای آیات قرآن که
 برخلاف قواعد آنان است راه های دور و درازی -
 پیموده و تاویلات عجیبه کرده اند که تَضَحَّكُ مِنْهَا
 الثَّكْلَى چنانکه در واقعه آیه یوسف و زلیخا عرض کردم
 که چه گفته اند عجب است که علماء آیات قرآنیّه را
 بهزار زحمت تأویل میکنند و هزاران حذف و اسقاط
 در آن قائل میشوند ولی وقتی بآیات حضرت بهاء الله
 میرسند لسان اعتراض میگشایند و راه تاویلات رامسی
 بندند با آنکه عین گفتار آنها درباره قرآن مجید
 بر آیات حضرت بهاء الله هم منطبق میشود و دفع هر
 اشکالی بسیار آسان است اما تعصب آنها را وادار -
 میکند که درباره آیات قرآنیّه رفع اشکال کنند و عین
 همان را که میتوان درباره آیات حضرت بهاء الله

گفت قبول نمیکنند مثلاً اگر در بیانات حضرت بهاء الله
 ببینند که فرموده لعلّ تصلون الی مقام . . . و امثال
 این فوراً اعتراض میکنند که لعلّ باید اسم و خبر داشته
 باشد زیرا از حروف مشبّهة بالفعل است و لعلّ تصلون
 غلط است زیرا لعلّ بی اسم آمده و چنان گرد و خاکسی
 بهوا میکنند که پناه بخدا اما در سایر مقامات فی المثل
 در شعر فلان شاعر عرب اگر لعلّ بی اسم باشد فوراً با
 هزار دلیل میگویند که در اینجا اسم لعلّ محذوفست
 و مانند ابن هشام انصاری در کتاب مغنی اللّیب در
 ذیل کلمه لعلّ که بدون اسم در شعر عرب آمده میگو
 یند
 که اسم لعلّ محذوف شده و در اصل کلمه لعلّه با
 ضمیر بوده است و مصراع لعلّ ابی المغمود منك قریب
 را استشهاد میکند اما اگر بهائی در مقابل جمله لعلّ
 صلون . . . فی المثل بگوید که اسم لعلّ محذوف

شده و در اصل لعلّه یا لعلّهم بوده فریاد اعتراض بر
 میآورند و زیبار نمیروند و تعبیر خود را که در مقابل
 اعتراض بر قرآن مجید ذکر کرده اند در این مورد قبول
 نمیکنند عجباً دوری دارم خدا یا من کسر او را کنیم؟
 آقایان ببینید تعصب چه میکند در اینجا آقای ع.
 سکوت کرد زیرا مدت گفتگو بطول انجامیده بود و ظهر
 نزد يك بود پس از صرف ناهار و مختصر استراحتی که
 اجتماع یاران از سر گرفته شد و نفر دیگر از شنایان
 آقای م . هم تشریف آوردند آقای م . بجاها فرمودند
 در نباله گفتار خود را بیان کنید و بدوستان تازه وارد
 خود فرمود که بحث ما با آقایان در باره دین بهائسی
 بود و بسیار از محضر آقایان استفاده کردیم آقای
 ظاهر فرمود با اجازه آقایان مطالبی را در باره معرفت
 الله و برهان قاطع حقانیت دین الله و شریعت الله

بعرض میروسانم وبعد از خدمت مرخص میشویم آقایان
 اظهار میل فرمودند و جناب طاهر چنین فرمود :
 آقایان محترم عرض من درباره معرفی برهان
 قاطع است .

"برهان قاطع"

مردم امروز از هر فرقه و تابع هر نظریه و پیرو هر
 دین و مذهبی که هستند در مقابل یکدیگر بهائی که
 برای اثبات امر اعظم جمال قدم با قامه دلائل و
 براهین مختلفه عقلی و نقلی میبرد از بی محتایا بنای
 مناقشه میگذارند و بهر نحوی که هست از اعتراض خود
 نمیکنند و گاه بلکه اغلب وقتی ادله بهائی را
 می شنوند و می بینند چاره جز قبول ندارند از راه
 مناقشه منکر ضروریات معتقدات خود هم میشوند مگر
 افتاد افتاده که خود بنده باشخص مسلم طرف

گفتگو شده ام فی المثل در آغاز مکالمه از او پرسیدم
 آقای محترم خواهشمندم بفرمائید که سرکار پیرو کدام
 يك از ادیان هستید ؟ در جواب گفته من پیرو دین
 مبین اسلام هستم پرسیدم پیرو کدام مذهب از
 مذاهب منشعبه از اسلام ؟ جواب گفته که پیرو مذهب
 مقدس جعفری هستم . پرسیدم آیا احادیث مرویه
 از اهل بیت عصمت و طهارت را قبول دارید ؟ طرف
 مکالمه از این سؤال اظهار تعجب کرده و گفته البته
 که قبول دارم مگر میشود منکر صحت احادیث مأثوره
 از اهل بیت عصمت و طهارت شد ؟ گفتم بسیار خوب
 خیلی خوشوقتیم که با سرکار مکالمه مشغول هستیم
 الحمد لله که یار اهل است و کار بسیار سهل . آنگاه
 از روی احادیث مأثوره صحیحه که در کتب معتبره
 شیعه وارد شده فی المثل با استدلال پرداختم و بر او ای

که نمونه از آن در کتاب مستطاب ایقان مندرج است
استدلال نمودم ناگهان شخص مسلم شیعه که طرف
مکالمه من تا اینجا بود چون در مقابل آن احادیث
صحیحه مأثوره خود را مجبور با قرار میدید بالحن
شدیدی میگفت آقا اینها که دلیل نمیشود از کجاکه
این احادیث صحیح باشد ؟ من ناچار برای او
علامات احادیث صحیحه را نقل میکردم و بعد از آن
جمع آن علامات را با احادیثی که بآنها استدلال
کرده بودم منطبق میساختم و بر حسب دستور علمای
شیعه و پیشوایان اسلام در تأیید مضامین احادیث
مأثوره مورد استدلال آیاتی از قرآن مجید میآوردم
طرف من وقتی که میدید احادیث مورد استدلال
جمعاً مؤید بآیات قرآنی است و نمی تواند در باره
آنها مناقشه کند ناگهان بالحنی شدید تر میگفت آقا

اصلاً من قرآن را قبول ندارم اینها که دلیل نمیشود
اگر راست میگوئید ادله عقلیه بیاورید . در مقابل
ادله عقلیه هم هر طور بود و از هر راهی میشد مناقشه
میکرد و هیچوجه زیر بار ادله عقلیه هم نمی رفت و حتی
آنها را دلیل هم نمی دانست مثلاً با او میگفتم آقا شما
فرمودید که قرآن را قبول ندارید بسیار خوب بفرمائید
آیا خدا را قبول دارید ؟ میگفت البتّه البتّه و جو د
خدا که مثل روز روشن است گفتم بسیار خوب آیا
معتقد هستید که خدا عالم وقادر و حکیم و عادل است ؟
میگفت البتّه چطور میشود که خدا عالم نباشد اگر عالم
نباشد لازم میآید جاهل باشد اگر قادر نباشد لازم
میآید عاجز باشد اگر حکیم و عادل نباشد لازم میآید
سفيه و ظالم باشد گفتم بسیار خوب حضرت بهاء الله
قریب صد سال پیش از این علناً بتنام مردم دنیا

اعلان فرمود که از طرف همان خدای عالم قادر حکیم
 عادل مأمور بهدایت من علی الارض گردیده است
 ملاحظه فرمائید که از آغاز دعوت تاکنون که قریب
 صد سال است با وجود مخالفت اقویای ارض از هر فرقه
 و طایفه و دین و مسلک بدون استناد و اتکای بهیچیک
 از وسائل و وسائط مادی به معموله از قبیل ثروت و مکنث
 و جاه و جلال و ریاست و عصبیت قومیه و غیرها با آنکه در
 جمیع اوقات محبوس و گرفتار و اسیر مخالفین و منفی بلاد
 و د یاری بود امرش پیشرفت کرد حجتش ظاهر شد نورش
 باهر شد رأیتش مرتفع شد و در جمیع الواح و آیات خود
 فرمود که مرا خدای جهان و خالق جهانیان فرستاده
 حال ملاحظه فرمائید اگر این مدعی در ادعای خود
 صادق نبود و بدروغ نسبت خود را بخدا میداد خدا
 چون عالم است میدانست که چنین مدعی کاذب بنام

او خلق را گمراه میکند و چون عادل است میبایست
 به محو و هلاک او اقدام کند و چون قادر است میتواند
 بلمحه او و آثارش را نابود سازد و چون حکیم است
 دقیقه او در محو و فتنای او تأخیر روا نمیدارد و بنابراین
 حال نباید بهیچوجه اثری از بهاء الله و شریعتش
 و احکامش در عالم باشد ولی می بینیم که برعکس با وجود
 آنهمه دشمنهای قوی که داشت روز بروز با عدم وسائل
 ظاهره و با وجود حبس و زجر و نفی خود و اصحاب
 معدودش امرش روز بروز در پیشرفت است احکامش
 تمرکز یافته معابد متعدده بنام نامی و اسم گرامیش
 در انحاء مختلفه جهان بنا شده نظم اداری شریعتش
 در نهایت متانت استوار گردیده و استقرار یافته همین
 مطلب که ما برای العین می بینیم دلیل جلیل بر
 حقانیت ادعای آن بزرگوار است دیگر چه دلیلی

محکمر و واضح تر و متین تر از این میخواهید ؟ واگر
 کسی بگوید که با این همه این مدعی در اتّاعی خود
 کاذب است لازم میآید که خداوند که جلو این مدعی
 کاذب را نگرفته و از پیشرفت امرش ممانعت نکرده یا عالم
 بوجود و اتّاعی او نباشد و بنابراین جهل خدا لازم
 میآید و یا آنکه عالم با اتّاعی اوست ولی نمیتواند او را محو
 کند بنابراین لازم میآید که عاجز باشد و یا با وجود علم
 و قدرت به محو او اقدام نمیکند لازم میآید که سفیه و
 ظالم باشد و شما خودتان اقرار فرمودید که خداوند
 جهان عالم و قادر و حکیم و عادل است و نظر با اقرار شما
 این مسئله مسلم است و از طرف دیگر هم ادّعا و پیشرفت
 و تمرکز و تحقق مواعید بها^۱ الله هم مسلم است و چاره^۲
 جز اقرار و اعتراف بحقیقت و صدق ادّعی حضرت
 بها^۱ الله نیست . سخن که با اینجار رسید طرف مکالمه

من گفت وای آقا اینها که دلیل نمیشود . کجا که
 خدائی باشد ؟ شما اول خدا را برای من ثابت کنید
 آنوقت این فرمایشها را بفرمائید .
 درباره اثبات خدا هم در مقابل هر دلیل و برهانی
 مناقشه های بیجا میکرد و سخنان حیرت آور میگفت که
 ذکر آنجمله موجب ملال است در این رویه که ذکر شد
 همه یکسانند مسیحی هم بتدریج منکر انجیل و روح القد^س
 و خدا میشود و یهودی و زردشتی هم بتدریج منکر
 ضروریات معتقدات خود میشوند .
 اما اگر طرف مذاکره شخص بی دینی باشد که پناه بخدا
 بی دین های بلاد شرق عموماً بتقلید بیدین هستند
 همانطور که دینداران شرق هم بتقلید دین دار میباشند
 مردمی که در ایام ما در شرق عموماً دینی میزنند
 جز چند کلمه از اصطلاحات ما بین فلاسفه غرب یا

نگرفته اند و درست هم معنی آنها را نمی فهمند و تعجب
اینجاست که جوانان بیدین ایرانی وقتی که میخواهند
برای اثبات سخن خود تأکیدی بکار ببرند بحضرت
عباس و امام زمان قسم میخورند و با این همه بازیدین
هستند . خلاصه اهل بهاء امروز در مقابل اینگونه
مردم قرار گرفته اند . باور کنید که پس از مکالمه با یکی
از این قبیل دین دارها یا بیدین ها چنان تأثیری
بافسان دست میدهد که تقریری نیست تأسف اینجا^{ست}
که همه اینطور هستند . فلان عالم روحانی باعامامه
و عبا و سبحه وردا^ه و قتیکه با بهائی طرف سخن میشود پس
از مشاهده قدرت استدلال و قوت برهان اهل بهاء
فوراً منکر قرآن و پیغمبر و خدا میشود و با کمال بی انصافی
بلجاج وجدال میبرد از . عرض خود میبرد و زحمت ما
میدارد . من اغلب فکر میکردم که برای اقناع اینگونه

نفوس راهی پیدا کنم که نتوانند مناقشه کنند و اگر هم
منکر خدا شوند باز در مقابل متانت آن دلیل خاضع
شوند و سرتسلیم فرود آورند و اگر بظاهر هم اقرار
بعظمت امرالله و قدرت براهین جند هدی نمیکنند
در باطن حال و حقیقت قلب خود مقرر و معترف گردند
و مدتی در این خصوص فکر میکردم و از خداوند مسئلت
مینمودم که راهی بنماید تا آنکه در ضمن بیانات
مبارک به مطلبی برخورد م و مسئول من تحقق یافت و در
چند مورد آنها در مقابل اشخاصیکه طرف گفتگو بودند
و خیلی هم جدل میکردند بکارستم و نتیجه منظوره
حاصل گردید و حتی قطع نظر از اثبات صدق ادعای
جمال مبارک برای طرف گفتگو که منکر خدا شده بود
خدا را هم با همان مطلب ثابت مینمودم اینک آنرا در
این گفتار برای شما هم شرح میدهم شما هم آنرا بکار

ببرید و اثر آنرا ببینید .

این مطلبی که میخواهم بگویم مطلب تازه نیست
 البته شما آنرا میدانید و شاید بارها بآن استدلال کرده
 باشید ولی با این همه تذکریان خالی از فایده نیست
 همه میدانید که قریب یکصد سال قبل از این
 شخصی بنام بهاء الله از ایران ظاهر شد و خود را
 مبعوث من عند الله و مأمور از طرف خداوند خالق
 جهان معرفی فرمود و ادعا نمود که مرا خدا برای هدایت
 و دعوت من علی الارض فرستاد در باره این مسئله
 هیچکس نمیتواند شك و شبهه بنماید یعنی هیچکس
 نمیتواند بگوید که شخص بنام بهاء الله در عالم ظاهر
 نشده و ادعای بعثت من عند الله نکرده منتهی بعضی
 میگویند که این مدعی در ادعای خود صادق است و
 بسیاری هم میگویند که این مدعی در ادعای خود

صادق نیست بعبارت دیگر در اصل ظهور و ادعای
 بهاء الله هیچکس شك و شبهه ندارد و نمیتواند
 مناقشه کند مناقشه شك و شبهه مردم در کیفیت
 ادعای این مدعی است ولیکن در صدور این ادعا از
 شخص بهاء الله و در قیام بهاء الله باین دعوت احدی
 شك و شبهه و انکاری ندارد . در این مطلب هم
 هیچکس شبهه و انکاری ندارد که این مدعی یعنی
 بهاء الله دارای آثار و کلمات و صحف و کتبی است که
 فرموده مندرجات این کتب و صحف و جمیع این آثار
 و کلمات از خود من نیست بلکه خداوند جهان آنرا
 بمن الهام کرده و مرا مأمور فرموده که آنرا باهل عالم
 ابلاغ کنم یعنی در اصل صد و در این کلمات و ابلاغ آن
 بمردم از طرف بهاء الله هیچکس شك و شبهه ندارد
 و همه متفق اند که بهاء الله کلمات و آثاری دارد که

آنها را بخدا نسبت میدهد و لکن بعضی نسبت این
 کلمات را بخدا تصدیق میکنند و بسیاری هم تکذیب
 مینمایند ولی در وجود این کلمات و صد و این آثار و کتب
 از ناحیه بهاء الله هیچکس شك و شبهه ندارد و دست
 و دشمن مخالف و موافق همه باین مطلب شهادت
 داده و میدهند ما وقتی که باین کلمات و کتب که
 با اصطلاح خاص بهائی الواح نامیده میشود مراجعه
 میکنیم بمسائلی بر میخوریم که شایان تدبیر و تمعن است.
 مثلاً در کتاب اقدس والواح ملوک بمطالبتی بر
 میخوریم که بهاء الله در ضمن آن راجع بدوران بعد
 از خود و آینده زمان سخن گفته است و نسبت بوقایعی
 قبل از وقوع نبوت کرده که آن نبوت ^{مدتها} ها پس از بهاء الله
 در عالم تحقق یافته است از جمله در کتاب اقدس در
 باره حنین برلین و آغشته شدن سواحل نهر رین بخون

و سقوط اسلامبول و بروز فتنه و فساد در آن دیار و . و .
 و . کلماتی از بهاء الله موجود است . این کلمات
 رانه تنها پیروان بهاء الله بلکه مخالفین و منکران او
 هم در کتبی که در رد صدق ادعای بهاء الله تألیف
 نموده اند ذکر کرده اند و تصدیق نموده اند که این
 کلمات از قلم بهاء الله صادر شده و از کلمات اوست .
 میرزا مهدی خان زعیم الدوله مدبر روزنامه حکمت ^{منطبعه}
 مصر در کتاب خود مستقیماً به مفتاح باب الابواب که
 بعربی در رد بر امر بهاء الله تألیف کرده و بطبع
 رسانیده مطالب مزبوره در فوق را یاد آور شده و عین
 کلمات بهاء الله را از کتاب اقدس نقل کرده و در همه جا
 منتشر ساخته است . این کتاب اکنون هم موجود
 و در دسترس عموم است تألیف این کتاب در وقتی بود
 که هنوز مصداق گفته های بهاء الله در عالم تحقق

نیافته بود و مؤلف کتاب مزبور هم با اطمینان باینکه
 مصداق این کلمات ظاهر نخواهد شد آنها را در کتاب
 خود با شرح و بسط فراوان وهمز و لمز بسیار نگاشت
 طولی نکشید که مصداق آن کلمات در عالم بوقوع
 پیوست و پیروان بهاء الله از روی همان کتاب مفتاح
 باب الابواب و کتبی دیگر مانند آن با ثبات صدق اتعای
 بهاء الله مشغول شدند .

کتاب اقدس والواح ملوک در ادرنه و عکا (۱۲۸۰ -

۱۲۸۷ هـ . ق) از قلم بهاء الله صادر شد بهاء الله
 بصراحت در کتاب اقدس فرموده " یا شواطی نهر
 الرین قدر رأیناک مغطاةً بالدّماء بما سلّ علیک سیوف
 الجزاء و لك مَرَّةٌ أُخْرَى و نسمع حنین برلین و لوانها
 الیوم علی عزّ مبین " مصداق جمله قدر رأیناک مغطاة
 بالدّماء بما سلّ علیک سیوف الجزاء در سال ۱۸۷۰

میلادی در هنگامی که بهاء الله در قلعه عکا محبوس
 بود بوقوع پیوست یعنی جنگ بین فرانسه که ناپلئون
 سوم امپراطورش بود و آلمان که گیوم اول فرمانروایش
 بود در گرفت و ناپلئون سوم مغلوب و اسیر و رچیزل
 هورست قرب لندن محبوس شد این واقعه یعنی
 مغلوبیت و ذلت ناپلئون را بهاء الله در اوقات محبوسیت
 خود در ادرنه در لوحی که بنام ناپلئون سوم نازل و از
 قلم مبارکش صادر شده پیشگوئی فرموده " بما فعلت
 تختلف الامور فی مملکتک و یخرج الطک من کفک جزاء
 عطک از اتجد نفسک فی خسران مبین " و پس از قریب
 هفت سال این نبوت بهاء الله در باره ناپلئون سوم
 که در اعلی درجه قوت و قدرت و عظمت و جلال بود
 تحقق یافت و سبب حیرت جهانیان گردید اما مصداق
 جمله دیگر کلام بهاء الله در اوقات محبوسیت

اُخْرَىٰ وَنَسْمَعُ حَنِينِ بَرَلِينِ وَلَوَاتِبَهَا الْيَوْمَ عَلَيَّ عَزَّ مَبِينٌ”
 در سال جنگ بین المللی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی
 در عالم تحقّق یافت و ویلهلم قیصر سوم آلمان مغلوب
 و برلین پایتخت آن مملکت عظیم سقوط کرده و حنین آن
 مرتفع گردید و شواطی نهر رین در یگر باره بخون آغشته
 شد .

بها الله در لوح ناپلئون سوم خبر زلت و سقوط
 دولت او را صریحاً و واضحاً بیان کرد و پس از تقریباً هفت
 سال این پیشگوئی تحقّق یافت .

و نیز در کتاب اقدس خبر ارتفاع حنین برلین و
 سقوط آنرا در سال (۱۲۸۷ هـ . ق) در هنگامیکه در
 عکا زندانی بود بیان کرد و قریب پنجاه سال بعد از
 صد و آن کلمات مصداق آن در سال ۱۹۱۸ میلادی

در عالم تحقّق یافت .

مطالبی را که تا اینجا ذکر کردیم هیچکس نمیتواند
 منکر شود و همه بآن اقرار دارند همه کس خواه ملّادی
 خواه روحانی و الهی اقرار دارد که شخص بها الله در
 عالم ظاهر شده و کلمات و کتبی دارد و آن کلمات و کتب
 را بخند اوند جهان نسبت داده و خود را مبعوث من
 عند الله معرفی کرده و همه کس تابع هر مسلك و آئینسی
 که هست اعتراف دارد که بها الله در ضمن کتب و
 کلمات مزبوره در باره وقایع آینده بصراحت و وضوح -
 اخبار فرموده چنانچه مخالفین شدید او هم در کتب
 ردّیه باین معنی اقرار کرده اند و هر کس از هر فرقه و
 مذهب که باشد اذعان دارد که آنچه را بها الله
 در کتاب اقدس در باره حنین برلین و در لوح ناپلئون
 سوم در باره زلت و مغلوبیت وی پیشگوئی کرده بوقوع
 پیوسته است یعنی نه کسی میتواند بگوید که حنین

برلین در جنگ بین الطلی مرتفع نشده و نه کسی میتواند
 بگوید که ناپلئون سوم امپراطور فرانسه شکست نخورد و
 نه کسی میتواند بگوید که بهاء الله این مطالب را در کتب
 و کلمات خود ذکر نکرده است زیرا ما دام که دشمنان و
 مخالفین شدید بهاء الله در کتبی که در رد بهاء الله
 تألیف کرده اند بصراحت اقرار نموده اند که بهاء الله
 در کتاب اقدس راجع به حنین برلین و فلان و بهمان
 حنین و چنان فرموده دیگر مجال مناقشه و شك و شبهه
 برای احدی خواه مادی و طبیعی خواه الهی و روحانی
 باقی نمی ماند . بهاء الله مسئله حنین برلین را قریب
 پنجاه سال قبل از وقوع آن در کتاب اقدس که مخالفین
 هم آیات آنرا در مؤلفات خود نقل کرده اند اخبار
 فرموده و پیشگویی کرده است و جزا و کسی دیگری
 بهیچوجه درباره این مطالب چیزی نگفته است و

تنها منحصر به بهاء الله است حال به بینیم آیا
 بهاء الله از کجا توانست وقایع قریب پنجاه سال بعد
 از خود را پیشگویی کند ؟ چرا دیگران از حکماء و فلاسفه
 و علمای آن عصر هیچکدام نتوانستند چنین مطالبی
 را اظهار کنند ؟ علت چیست و سبب کدام ؟ علتی
 بنظر نمی رسد جز اینکه بگوئیم خداوند بی نیاز قدیم
 بالذات عالم قادر حکیمی که جهان را آفریده و بر جمیع
 ممکنات احاطه دارد حضرت بهاء الله را از طرف خود
 مبعوث فرموده و بوحی و الهام او را از گذشته و آینده
 مطلع ساخته و بهاء الله در ادعای خود صادق است
 و گرنه آنچه را گفته بود با قرار دست و دشمن در عالم
 تحقق نمی یافت .
 پس هم وجود خدا ثابت شد و هم صدق ادعای حضرت
 بهاء الله بخاطر دارم چندی قبل که این مطلب را با

شخصی دانشمند در میان نهاده بودم پس از استماع این شرح و بیان که نگاشتم مدتی ب فکر فرو رفت و چنان مینمود که راه خلاصی میجوید و پس از مدتی فکر سر برداشت و گفت نوابغ رجال از اینگونه حدسهای صائبه زیاد زده اند نوابغ سیاسی هزیمت و شکست یافتند و غلبه دول و سلاطین را قیل از وقوع پیشگوئی میکنند من اقرار میکنم که بهاءالله هم از جمله نوابغ بوده و مسائل مزبوره را پیشگوئی فرموده است در جواب گفتم . اولاً - نوابغ سیاسی در زمان حضرت بهاءالله بسیار بودند چرا در این باره چیزی نگفتند و فقط بهاءالله این مطالب را فرمود ؟ ثانیاً - يك نابغه سیاسی وقتی درباره خاتمه امری قضاوت کند که آن امر در جریان و یا لا اقل در شرف وقوع باشد و خود آن نابغه هم شاهد و ناظر جریان امر باشد و بتواند با کمال

آزادی اطلاعات لازمه را درباره مطلب مورد توجه خود بدست بیاورد و از قرائن و اماراتی که در دسترس او قرار گرفته حدس میزند و آن حدس یا صائب و یا کاذب میشود ولی اگر نابغه را بگویند که درباره پنجاه سال بعد حدسی بزند و درباره مطلبی اظهار نظر کند چون شاهد و قایع نیست و اطلاعات لازمه را در دسترس خود ندارد بطور قطع بهیچوجه نمیتواند در آن باره حدسی بزند حتی درباره دوسه سال بعد هم نمیتواند حدسی بزند اگر چه تا اندازه با اطلاعات لازمه هم دسترسی داشته باشد و اگر واقعه در شرف وقوع باشد و نابغه سیاسی را از اشراف و نظارت در اطراف آن مطلب معائنات کنند و اطلاعات لازمه را بیاوند دهند و او را در محلی محبوس کنند و ارتباط او را از جمیع جهات با عالم خارج قطع نمایند آیا باز هم آن نابغه سیاسی هر چه هم نبوغش شد پیدا

باشد میتواند درباره آن مطلب حدس بزند ؟ یا
 محبوب الفؤاد ملاحظه بفرمائید اگر فی العثل و نفر
 باهم بیازی شطرنج مشغول باشند و شخص ثالثی که
 از این بازی مطلع است پهلوی آنان نشسته باشد
 از مشاهده اوضاع سوار و پیاده هر دو حریف و دقت در
 جریان لعب طرفین ممکن است حدس بزند که کدام
 يك پس از چند بازی میبرد و کدام يك میبازد ولی اگر
 این شخص ثالث را از پهلوی آن دو حریف دور کنند و در
 اطاق تاریکی محبوس کرده در برویش ببندند و هیچ
 گونه اطلاعی از اوضاع جاریه در رقع شطرنج باوند
 ویتنام معنی ارتباطش با آن دو حریف و وضع رقع
 قطع شود آیا باز هم میتواند حدس بزند که کدام يك
 غالب میشود و کدام حریف مغلوب میگردد ؟ و نیز از شما
 میپرسم اگر شخصی در بازی شطرنج نهایت مهارت را

هم داشته باشد میتواند بگوید که در فلان شهر در
 پنجاه سال بعد از این دو نفر با هم بیازی میبرد ازند
 و فلان مغلوب و بهمان غالب خواهد شد ؟ فرمودند
 ممکن نیست گفتم با این مقدمه که بعرض رساندم
 سیات
 بها^۱ الله را بهیچوجه نمیتوان با نواخ سیاسی وحد
 آنان مقایسه نمود زیرا اولاً فاصله بها^۱ الله تا دوره
 تحقق و وقوع مطالبی که در آثار و کلمات خود از آنها
 پیشگویی کرده از هفت سال تا ۳۵ و ۴۵ و ۵۰ سال
 است شکست ناپلئون فرانسه هفت سال طول کشید
 تا بوقوع پیوست انقلاب امور و حکومت جمهور (مشروطه)
 در ایران زمانیکه بها^۱ الله در کتاب اقدس درباره آن
 نبوت کرد تا زمان وقوعش بیش از ۳۰ سال طول کشید
 سقوط برلین و سایر مطالبی که پیشگویی فرموده اند از
 حین صد ورتا وقوعش بیش از ۴۰ و قریب پنجاه سال طول

کشید و اینگونه پیشگوئیها بقوه بشری و تفکر ممکن نیست
 و از هیچکس ظاهر نشده است ثانیاً بهاء الله ناظر
 این وقایع نبود تا از مشاهده قرائن و امارات موجوده
 نتیجه را بتواند حدس بزند و بصراحت تمام وقوع آنرا
 پیش بینی کند .

ثالثاً - بهاء الله آزادی نداشت که بتواند بمیل خود
 در نقاط مختلفه مانند عثمانی و فرانسه و آلمان و طهرآن
 سفر کند و از مشاهده برخی مطالب بحصول برخی
 نتایج حدس بزند .

رابعاً - در دوران محبوس بودنش که از ۱۲۶۹ هـ . ق
 در طهران شروع و سال ۱۳۰۹ هـ . ق در زندان
 عکا خاتمه یافت معاشرتش محدود و مخصوصاً در زندان
 عکا که کتاب اقدس در همان ایام محبوسیت صادر گردید
 رابطه اش با خارج زندان بکلی مقطوع بود و ما مورسین

عثمانی بفرمان خلیفه بهیچکس اجازه نمیدادند که
 بابها الله ملاقات کند و به بهاء الله هم اجازه
 نمیدادند که از زندان خارج شود و یا کسی را بحضور
 خود بپذیرد این شدت در نه سال اول دوره زندان
 عکا کاملاً جریان داشت که کتاب اقدس در همان
 دوره نازل و صادر شد و بعد از آن بتدریج مختصر
 سهولتی در امور دست داد حال با این محصوریت
 و محدودیت و حبس و زندان و قطع روابط با خارج و عدم
 معاشرت و ملاقات با نفوس و عدم آزادی برای سیروسفر
 و سایر گرفتاریها آیا باز میتوان گفت بهاء الله مانند يك
 نابغه سیاسی وقایع آینده بعد از دوره خود را تا اینجا
 سال بعد حدس زده و با صراحت تمام و وضوح کامل در
 ضمن کلماتی که آثار اطمینان و قطع از آن هویداست
 ذکر کرده ؟ کدام سیاستمدار نابغه با استجماع

جميع شرایط لازمه که گفتم میتواند درباره تحقق حدس
 خود باین صراحت و اطمینانی که بهاء الله نبوات خود
 راز کرده بیان کند ؟ آن هم وقایعی را که سی سال
 و پنجاه سال بعد وقوع خواهد پیوست همین مناسبت
 و صراحت و صرامت و وضوح و اطمینان کاملی که در نبوات
 بهاء الله درباره وقایع آینده بعد از دوران خودش
 موجود است دلیل قاطع بر صدور آن از یک حقیقت
 شامله کامله محیطه بر ممکنات است . ناهغه سیاسی
 با استجماع شرایط لازمه اگر درباره مطلبی که در شرف
 وقوع است حدسی بزنند هرگز نمیتواند آنرا با قید قطع
 و اطمینان منتشر سازد و همواره حدسیات این نوابغ
 که با استجماع شرایط در کمال آزادی و ارتباط با
 خارج و وجود اطلاعات لازمه از آنان صادر میشوند
 همراه با قیود (شاید) و (ممکن است) و (احتمال میهم)

و امثال اینهاست ولی بهاء الله که از پنجاه سال بعد
 پیشگویی میکند با آنکه در زندان عکا محبوس است و
 آزادی ندارد و رابطه اش با عالم خارج از زندان
 مقطوع است و هیچگونه وسیله از وسائل لازمه را در
 دسترس ندارد بوحی الهی با کمال اطمینان و یقین
 علی رؤس الاشهاد در کتاب اقدس بخط خودش
 مینویسد و انتشار میدهد و بگوش قریب و بعید میرساند
 که " یا شواطی نهر الرین قد رأینک مغطاة بالدماء
 بما سل علیک سیوف الجزاء و لك مرة اخرى ونسمع حنین
 برلین و لوائها الیوم علی عز مبین " این بیان بهاء الله
 که با این صراحت صادر شده نه قید (شاید) و
 (ممکن است) دارد و نه قید (لعل) و (احتمال
 میرود) و نیز با کمال صراحت از اعماق سجن بعید
 آواز جهانگیر خود را بلند کرده بناپلئون سوم خطاب

میکنند که " بما فعلت تختلف الا مورفی مملکتک و یخرج
 الطک من کفک جزاء عملک اذا تجد نفسك فی خسران
 مبین " و امثال این خطابه‌ها بسیار است و شما میتوانید
 بالواح بهاء الله مانند کتاب اقدس والواح طسوک
 و غیرها مراجعه بفرمائید آیا اینگونه نبوت و پیشگوئی
 رامیتوان با حدسیات نوابغ سیاسی قیاس کرد ؟
 آیا اینگونه مسائل رامیتوان به قوه بشری و فکر و نبوغ
 انسان منسوب داشت ؟ خود بهاء الله میگوید
 " تالله ان البهاء ما ینتطق عن الهوی هو الا وحی
 یوحی " ببینید چه متانت و اطمینانی از این کلمات
 پیدا است ولی نوابغ سیاسی هرگز با این اطمینان
 درباره مسائل قریب الوقوع با اجتماع شرایط لازمه
 نمیتوانند با قید اطمینان حرفی بزنند و آنرا به هزار لعل
 و شاید و محتمل است و ممکن است مقید میسازند از

این همه ثابت شد که اولاً - چنانچه قبل از این
 اشاره کردم خداوند مقتدر عظیم غنی بالذات قدیم
 و حکیم موجود و آفریدگار جهان است و ثانیاً حضرت
 بهاء الله راهمین خداوند عظیم مبعوث فرموده
 و وقایع آینده را با و وحی کرده و با کمال اطمینان
 بعالم انسانی القا فرموده است پس هم وجود خدا
 ثابت شد و هم مصداق ادعای حضرت بهاء الله .
 یک مطلب دیگر هم باقی مانده که میخواهم با
 اجازه شما آنرا هم برای شما بیان کنم پیروان ادیان
 امروزه برای اثبات حقانیت مدعای پیشوای آسمانی
 متبوع خود بنبوت و پیشگوئیهای آنان درباره امور
 آینده بعد از خود استدلال میکنند و در حقیقت این
 رویه استدلال متین و مبرمی است و لکن تعجب اینجا
 است که آن مطالب محدود و معدود بیکه بسندان

استدلال میکنند در نزد آنان نهایت درجه اهمیت
 و مقامت دارد و چون بهمان گونه مطالب یعنی نبوات
 و پیشگوئی درباره امر آینده شخص بهائی برای
 اثبات حقیقت مدّعی بهاء الله استدلال مینماید
 بهیچوجه حاضر نیستند آنها بشنوند و بپذیرند و این
 رفتار از آنان در نهایت غرابت است با آنکه نبوات آنان
 خالی از ابهام نیست ولی نبوات بهاء الله در نهایت
 صراحت و مقامت است با اینهمه آنها برای خود دلیل
 قطعی میدانند ولی برای بهائی بهیچوجه آنها را
 دلیل ندانسته و حاضر نیستند با اصطلاح زیر بار بروند
 مسیحیان درباره حقانیت حضرت عیسی (ع) بآیه
 وارده در انجیل متی باب بیست و سوم آیه ۳۷ و ۳۹
 که از لسان مسیح درباره اورشلیم صادر شده استدلال
 مینمایند و نصّ آن بیان مبارک بنحویکه در انجیل

مندرج است اینست " ای اورشلیم ای اورشلیم
 قاتل انبیا و سنگسارکننده مرسلان خود چند مرتبه
 خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغیکه جوجه های
 خود را زیر بال خود جمع میکند و خواستید اینک خانه
 شما برای شما ویران گذارده میشود " و
 میگویند که مصداق این نبوت در سال هفتاد و یک میلادی
 بوقوع پیوست و در این سال بود که طیطوس بر اورشلیم
 هجوم کرد و بنی اسرائیل را مقتول و اسیر و ویرانکننده
 کرد و بطوری اورشلیم را خراب نمود که سنگی روی
 سنگی باقی نماند و این بزرگترین برهان بر صدق
 ادّعی حضرت عیسی است زیرا اگر از طرف خدا نبود
 و ملهم بالهامات الهی نبود با آنکه از معلومات مکتسبه
 متعارفه آن زمان بهره و نصیبی نداشت از کجا
 توانست چنین واقعه هائله را که هفتاد سال بعد

از میلاد یعنی چهل سال بعد از خودش بوقوع
می پیوست پیشگوئی کند . مسیحیان بهمین یک
نبوت مندرجه در انجیل استدلال کرده و آنرا
بزرگترین برهان برای صدق ادعای مسیح می‌شمرند
ولکن چون بهائی برای اثبات صدق ادعای
بها^۱ الله بنیوات متعدده واضح صریحه متبینه که از
قلم آنحضرت صادر شده استدلال میکند حاضر
نیستند که در آن بدیده قبول بنگرند و برهان کافی
و وافی شمرند مسلمین اعم از سنی و شیعه و غیرهم از
پیروان سایر مذاهب منشعبه از دین اسلام برای
اثبات حقایق ادعای حضرت رسول (ص) بآیه
مبارکه نازل در اول سوره دوم استدلال میکنند
قوله تعالی " الْم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی اٰتِنِی الْاَرْضُ وَهُمْ مِیْن
بَعْدِ غَلِبَتِهِمْ سَیَغْلِبُوْنَ فِی بَضْعِ سَنَیْنِ " میگویند وقتی

ایران بر روم غلبه کرد این آیه مبارکه نازل شد خداوند
بواسطه نبی مبعوث خود پیشگوئی کرد که بفاصله
سه سال تانه سال دیگر روم بر ایران غلبه خواهد
کرد و مصداق این نبوت پس از هفت سال تحقق
یافت و این بزرگترین دلیل بر صدق ادعای محمد بن
عبد الله است علمای اسلام بقدری در این خصوص
سخنها گفته و نوشته اند که احصاء آن مقدور نیست
و میگویند اگر محمد بن عبد الله جز همین مطلب دلیل
و برهان دیگری برای صدق ادعای خود نداشت
همانا همین مسئله او را کافی بوده و حجت بر خلیق
بالغ و کامل میشد ولی چون یکنفر بهائی بهمین دلیل
برای اثبات ادعای حضرت بها^۱ الله استدلال میکند
بهیچوجه حاضر نیستند بشنوند و بهر نحو شده طفره
میزنند و به مطالب خارج از بحث می پردازند سایر

مصادقش ظاهر و آشکار گردیده و حتی در برخی از مجلات مصر و غیرها هم این پیشگویی بهاء الله را منتشر ساختند

آیا برای صدور این نبوت و پیشگویی عجیب و امثال آن میتوان مصدری جز وحی خداوند قائل شد ؟ جمله برق و شبه آن اشاره با امواج مختلفه ایست که امروز مکشوف و مورد استفاده بشر قرار گرفته است امروز انسان از امواج مختلفه کهربائی و صورت و نور و غیره استفاده های مختلفه مینماید و این امواج در تحت اراده و تصرف انسان است بنحویکه قائد این امواج میتواند بهرجا و تا هر مقدار که بخواهد این امواج را بفرستد و از آن جهت به بشر کلمه قائد را اطلاق فرموده اند که بشر زمام امواج را امروز در دست دارد از شرق بوسیله امواج باهر نقطه از غرب و سایر جهات جهان که بخواهد مخابره میکند و امواج را بهر طرف

که میخواهد متوجه میکند و میفرستد این مسائل در دوره بهاء الله بهیچوجه برای هیچکس معلوم نبود حضرت بهاء الله بوحی الهی از تحقق آن در جهان پیشگویی فرموده و امروز که ما تحقق گفته های او را می بینیم باید ادعای حضرتش را تصدیق کنیم و او را در ادعای بعثت من عند الله صادق بدانیم زیرا یاد رنظر گرفتن اوضاع علمی عصری که بهاء الله در آن میزیسته و محیطی که در آن محبوس بوده و نیز یاد رنظر گرفتن احوی بودن حضرتش و جهل جهانیان از اسرار طبیعت که امروز مکشوف شده نمی توانیم مصدری جز وحی الهی و الهام سبحانه برای صدور اینگونه نبوات مهتمه از حضرت بهاء الله بیابیم و ناچار باید در این بیان که فرموده " علمنی علم ماکان " و نیز فرموده " تالله ان البهائم ما یطق عن الهوی ان هو

الأوحى يوحى " راصدق بدانیم شما هر چه بیشتر
 در الواح بهاء الله مطالعه و وقت کنید بیشتر با اینگونه
 نبوات و پیشگوئیهها بر میخورید و در نتیجه بیشتر بمراتب
 اطمینان و ایقانتان میفزاید .

مطلب دیگری که هیچیک از مردم مادی و آلهسی
 بیدین و دیندار نمیتواند درباره آن مناقشه کند
 تحقق نبوات و بشارات انبیای قبل از بهاء الله درباره
 بهاء الله است من نمیخواهم در این گفتار نسبت باین
 مطلب خیلی طول و تفصیل بدهم و نصوص بشناوات -
 قبل را در اینجا از نظر شما بگذرانم زیرا نصوص مزبوره در
 کتب استدلالیه بهائی و در الواح مبارکه صادره از قلم
 بهاء الله مانند لوح ابن زئب معروف بشیخ نجفی
 (آقانجفی) اصفهانی و غیره مندرج است در اینجا
 فقط این قسمت را خاطر نشان میکنم که انبیای قبل

واژه هُدای خبر داده اند که سرزمین فلسطین و بریه
 شام و کوه کرمل و صهیون جلوه گاه حضرت موعود خواهد
 شد ندای الهی از کرمل و صهیون مرتفع خواهد گشت
 ارض شام ارض محشر خواهد بود مرج عکا مأدبه الله
 خواهد شد و . . . از هنگام صدور این بشارت
 تا ظهور بهاء الله از آن سرزمین و ارتفاع ندایش از
 عکا و کرمل کس دیگری جز او باین عنوان نه در ارض
 مقدسه ظاهر شد و نه ندایش از عکا و کرمل مرتفع
 گردید این قیام و اظهار ادعا در آن محل و مقام
 اختصاص به بهاء الله داشته و دارد نه قبل از او کسی
 باین ادعا از آن سرزمین از آغاز صدور بشارات مزبوره
 از انبیاء و ائمه هدی ظاهر شد نه بعد از او کسی چنین
 ادعائی کرده است . اگر بهاء الله خودش با اختیار
 و میل و اراده خود فی العثل از طهران که مولدش بود

بارسفر می‌بست و بمیل و اراده خود وارد سرزمین مقدس
میشد و در عکا منزل میکرد و در کوه کرمل قدم میگذاشت
و این ادعا را میکرد که منم آن کسیکه انبیاء و ائمه هندی
در باره من و ظهور من از این مقام و سرزمین بشارت
داده اند و اینک آمده ام چون بمیل و اراده خود رفته
بود ممکن بود کسی در این خصوص مناقشه کند و بگوید
چون این شخص از کتب مقدسه و احادیث ائمه هندی
مطلع بود لهذا خود را بآنجا رسانید و این ادعا را نمود
ولی ما می‌بینیم که برای این مناقشه بهیچوجه مجالسی
نیست زیرا بهاءالله با اختیار و میل شخصی خود بآنجا
نرفت بلکه علمای شیعه و مردم و سلطان مقتدر ایران
و عثمانی و جدیت و فعالیت سایر مخالفین مانند شیخ
عبدالحسین طهرانی و میرزا بزرگ خان قزوینی کار
پرداز ایران در بغداد و حاجی میرزا حسین خان قزوینی

سفیر کبیر ایران در اسلامبول عاصه عثمانی و قواد پاشا
و عالی پاشا و وزیر امور خارجه و صدراعظم عثمانیان و سایر
دست بدست هم دادند که بهاءالله را از میان
بردارند جلو امرش را بگیرند از اشاعه دعوتش ممانعت
کنند و برای این منظور او را کراراً زمانی در طهران و گاهی
در بغداد و چندی در اسلامبول و مدتی در سجن
بعید از رتبه زندانی و تحت نظر محبوس و مسلوب
الحقوق ساختند آخرالامر دیدند از اینهمه اقدامات
نتیجه منظوره حاصل نشد نه بهاءالله از زمین رفت و
نه از سرعت پیشرفت دعوتش کاست نشستند باهم
مشورت کردند و بهتر آن دیدند که او را بزند آن قلعه
عگّا بفرستند زیرا هر کس بدان زندان مخوف مهول
وارد میشد دیگر جزو احیاء نبود همین کار کردند
و بهاءالله را با ما مورهای غلاظ و شداد ازادرنه

بعکا فرستادند و در آنجا زندانی ساختند هیچکس اجازه نداشت با او ملاقات کند و خود بهاء الله و همراهانش هم اجازه خروج از زندان و حتی اجازه گردش در شهر را هم نداشتند بهاء الله ۲۴ سال در آن محل و مقام محبوس و زندانی بود و در همانجا که مخالفین وی او را با مأمور بردند و زندانی کردند دعوت خود را علنی کرد و ندای الهی را از بریه شام و مکان قریب و مرج عکا مأدبه الله و کوه کرمل و ارض مقدس بسمع جهانیان رسانید و پس از مدتها بشارات انبیاء و ائمه هدی که درباره بهاء الله داده بودند تحقق پیدا کرد و مخالفین بهاء الله از راه عناد او را در این سرزمین محبوس کردند غافل از آنکه بدست خویش سبب تحقق بشارات قبل راجع بآن حضرت هستند «لَقَدْ لَقِيَ اللَّهُ إِمْرًا كَانَ مَفْعُولًا» ملاحظه بفرمائید که

صدور آن بشارات از انبیاء و ائمه هدی و تحقق آن در باره بهاء الله بوسیله اعداء و مخالفین حضرتش را چه علتی میتوان مستند کرد؟ آیا می توان گفت بهاء الله بار او و میل خود باین سرزمین آمده؟ لا والله آیا میتوان گفت که این مواعید درباره بهاء الله نیست و درباره شخص دیگری است؟ لا والله زیرا قبل از بهاء الله کسی پیدا نشد که باضطرار و اجبار مخالفین و اعدای او را بآن سرزمین ببرند و او در آنجا ادعای خود را بسمع اهل عالم برساند و وعود الهیه درباره او تحقق یابد.

آری قبل از بهاء الله هیچکس نبود و بعد از او هم هیچکس نیامده و چنین ادعائی نکرده و مخالفینش او را با اجبار و اضطرار بآن سرزمین نبرده و بشارات قبله باین نحو عجیب و غریب درباره هیچکس جز شخص

بها^۱ الله تحقق نیافته است . آیا میتوان گفت صدور
این امور عجیبه بنحو تصادف است ؟ لا والله
تصادف ، یعنی تحقق معلولی بدون علت ، معقول
نیست و هیچکس قائل بتصادف نبوده و نیست و حتی
فلاسفه مادی هم تصادف را جائز نمیدانند ترتیب
علل و معلولات از ارکان فلسفه د یالك تیکی است
درست تفکر بفرمائید از آنچه عرض شد انسان بصیر
بی میبرد که اولاً جهان و جهانیان را خدائی توانا
و آفریدگاری محیط و علیم و قدری است و ثانیاً حضرت
بها^۱ الله مبعوث از طرف آفریدگار جهان و مرسل از
جانب خدای عظیم است و در ادعای خود صادق و آنچه
را تعلیم فرموده و نبوت کرده بوحی الهی و الهام
ایزدی است . آیا آنچه نگاشتیم برهان قاطع
نیست ؟ آیا شخص بصیر و منصف را مجال مناقشه

است ؟ لا والله .

آقایان محترم خیلی زحمت بشمارادیم و از همه
شما متشکریم که بمرایض ما وقت فرمودید حال با
اجازه شما از محضر شریف مرخص میشویم شاید در
آینده باز دیداری حاصل شود بقول شاعر :

گر بمانیم زنده بر دوزیم

جاهه ای کز فراق چاک شده است

و بر مردیم عذر ما بپذیر

ای بسا آرزو بخاک شده است

باهمه خداحافظی کردیم و بمنزل مراجعت

نمودیم و پس از مختصری استراحت بطرف بلده قم

رهسپار شدیم .

+++++

"گفتار دوم"

بلده قم - حضرت معصومه (ع)

ملاقات‌آشنایان قدیم

« _____ »

از شهرستانهای ایران در استان مرکزی در مغرب
 دریاچه در فاصله صد و چهل و هفت (۱۴۷) کیلومتری
 طهران است از شمال بطهران وسایه محدود است
 و از مشرق بکویر نمک و از جنوب به کاشان و از مغرب به اراک
 (سلطان آباد) محدود است و بر سر راه آهن طهران
 بخرمشهر قرار دارد و مابا خط آهن بطرف این شهر
 از ری راه افتادیم و فاصله بین راه را در چهار ساعت
 طی کردیم قم از بلاد قدیمی و تاریخی است و مرکز
 مهم علوم دینی میباشد و مدارالعباده و دارالایمان
 است در وجه

تسمیه این شهر هم اختلاف نظر موجود است بعضی
 گویند نام قدیم آن کمیدان بوده و بتدریج در لسان
 اعراب قم نامیده شده و بعضی گویند که در اصل کوم
 بوده یعنی محل نصب چادرهای گله داران که کومه
 هم میگفتند و بتدریج قم شد صاحب کتاب بنیان
 احمد برقی گفته است که اسم آن در اصل قمقه بوده
 یعنی مخزن آب و بتدریج به قم تبدیل شده و حمزه
 اصفهانی آنرا از کمیدان دانسته بشرحی که ذکر شد
 محمد حسنخان اعتماد السلطنه در مرآت البلدان آنرا
 از کمیدان دانسته و در تاریخ قم و کتاب رجال قم و
 فرهنگ عمید و لغت نامه دهخدا شرحی در این باره
 مذکور است در احادیث وارد شده از طرق مسلمین در باره
 وجه تسمیه این شهر هم مطالب عجیبه مندرج است
 از جمله گویند که در شب معراج چون حضرت رسول ص

سوار بر براق از آسمان این محل عبور فرمودند و دیدند
 که نقطه ای تاریک در وسط آن سرزمین موجود است
 و فرود آمدند جبرئیل هم همراه بود و معلوم شد که
 آن تاریکی ابلیس لعین بود که آنجا نشسته بود
 حضرت با و فرمودند قم یا ملعون و او را از آن سرزمین
 نورانی راندند و از آنوقت بقم مشهور شد و از این قبیل
 مطالب در کتب احادیث بسیار است در بحار الانوار
 مجلد چهارم و دیگر مواضع و در کتاب سفینه البحار
 شیخ عباس قمی محدث مرحوم و غیرها مسطور است در
معجم البلدان یا قوت و دیگر کتب تواریخ نیز شرحی
 مسطور است و اوضاع قم قبل از اسلام و بعد از اسلام
 بتفصیل در کتب معتبره مسطور شده در کتاب بنیان
 تألیف احمد بن ابی عبد الله البرقی و کتاب تاریخ

بلدان تألیف ابوعبد الله احمد بن محمد بن اسحاق
 همدانی و کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد قمی
 مطالب مفصل درباره قم نوشته اند و در کتاب رجال
 قم تألیف محمد مقدس زاده و فرهنگ ها ذکر قم و مطالب
 مربوطه بآن مندرجست و نگارنده از همه اینها استفاد^ه
 کرده ام در فرهنگ عمید میگوید که این شهر در حمله
 اسکندر ویران شد و در زمان قباد ساسانی مجدداً آباد
 گردید در حمله چنگیز و تیمور نیز خراب و ویران شد
 در دوره صفویه روی آبادی نهاد و سپس بدست افغان^{ها}
 ویران شد و آبادی آن در دوره فتحعلی شاه قاجار
 از نو شروع شد فتحعلی شاه و دیسرش و نواده اش
 محمد شاه در جوار حضرت معصومه مدفونند قبل از
 فتحعلی شاه شاه صفی اول و شاه عباس دوم و شاه
 سلیمان و شاه سلطان حسین از سلاطین صفوی در قم

سوار بربراق از آسمان این محل عبور فرمودند دیدند
 که نقطه ای تاریک در وسط آن سرزمین موجود است
 و فرود آمدند جبرئیل هم همراه بود و معلوم شد که
 آن تاریکی ابلیس لعین بود که آنجا نشسته بود
 حضرت با و فرمودند قم یا ملعون و او را از آن سرزمین
 نورانی راندند و از آن وقت بقم مشهور شد و از این قبیل
 مطالب در کتب احادیث بسیار است در بحار الانوار
 مجلد چهارم هم و دیگر مواضع و در کتاب سفینه البحار
 شیخ عباس قمی محدث مرحوم و غیرها مسطور است در
 معجم البلدان یا قوت و دیگر کتب تواریخ نیز شرحی
 مسطور است و اوضاع قم قبل از اسلام و بعد از اسلام
 بتفصیل در کتب معتبره مسطور شده در کتاب بنیان
 تألیف احمد بن ابی عبد الله البرقی و کتاب تاریخ
 اصفهان تألیف حمزه بن حسن اصفهانی و کتاب

بلدان تألیف ابو عبد الله احمد بن محمد بن اسحاق
 همدانی و کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد قمی
 مطالب مفصل درباره قم نوشته اند و در کتاب رجال
 قم تألیف محمد مقدس زاده و فرهنگ ها ذکر قم و مطالب
 مربوطه بآن مندرجست و نگارنده از همه اینها استفاد^ه
 کرده ام در فرهنگ عمید میگوید که این شهر در حمله
 اسکندر ویران شد و در زمان قباد ساسانی مجدداً آباد
 گردید در حمله چنگیز و تیمور نیز خراب و ویران شد
 در دوره صفویه روی آبادی نهاد و سپس بدست افغان^{ها}
 ویران شد و آبادی آن در دوره فتحعلی شاه قاجار
 از نو شروع شد فتحعلی شاه و دویسرش و نواده اش -
 محمد شاه در جوار حضرت معصومه مدفونند قبل از
 فتحعلی شاه شاه صفی اول و شاه عباس دوم و شاه
 سلیمان و شاه سلطان حسین از سلاطین صفوی در قم

مدفون شدند در دوره رضاشاه کبیر برآبادی آن
 افزود و اخیراً مسجدی بزرگ در آنجا ساخته شده است
 که معروف بمسجد اعظم است نام و نشان و معرفی علماء
 و حکماء و محدثین و شعراء که اهل قم بوده و یاد رقم
 ساکن بوده اند بترتیب حروف تهجی در کتاب رجال
 قم مسطور است مراجعه فرمائید کوزه و شیشه و سوهان
 قم معروفست .

" حضرت معصومه ع "

در کتاب رجال قم مسطور است که از نخستین
 علویان که باین شهر (قم) وارد شدند حضرت فاطمه
 معصومه علیها سلام الله است که در طریق سفر خراسان
 برای دیدن ابرار درش امام علی بن موسی الرضا ع بایسن
 سرزمین آمده است در کتاب تاریخ قم چنین مسطور

بن جعفر ع که به قم آمدند فاطمه بود دختر موسی بن
 جعفر ع چون امام علی بن موسی ع از مدینه به مرو
 تشریف بردند برای عقد بیعت بولایت عهد برای اوفی
 سنه ماتین خواهر او فاطمه بنت موسی بن جعفر ع در
 سنه احدی و ماتین بطلب او بیرون آمد چون به ساوه
 رسید بیمار شد پرسید که میان من و شهر قم چقدر
 مسافت است او را گفتند که ده فرسخ است خادم خود
 را بفرمود تا او را بردارد و به قم برد خادم او را به قم
 آورد و در سرای موسی بن خنجر بن سعد اشعری فرود
 آمد و نزول کرد چون خبر پال سعد رسید
 همه اتفاق کردند که قصد سستی فاطمه کنند و از او
 درخواست نمودند که به قم آید از میان ایشان موسی
 بن خنجر تنها هم در آنشب بیرون آمد و چون بشرف
 ملازمت سستی فاطمه رسید زمام ناکه او را گرفت و بجانب

شهریکشید و پسرای او خود را فرود آورد و هفده روز در حیات بود چون او را وفات رسید بعد از تنفس و تکفین و نماز موسی بن خنوز در زمینی که او را بابلان بوده آنجا که امروز روضه مقدسه اوست دفن کرد و بر سر تربت او بواریاها سایه ساخته بودند تا آنگاه که زینب دختر محمد بن علی الرضا ع این قبه بر سر تربت او بنا نهاد الخ

و در باره آرامگاه آن حضرت در کتاب رجال قم چنین مسطور است بر سر مقبره حضرت معصومه در قرون مختلف تغییرات بسیار کرده است ابتدا در این قسمت در و گنبد کوچک کنار هم قرار گرفته بوده است که یکی از آنها بالای قبر حضرت فاطمه و قبه دیگر بالای قبر خواهران موسی مبرقع قرار داشته در سال ۳۵۰ هـ ق . . . احمد بن بحر اصفهانی عامل شهر قم تغییراتی

در این دو قبه انجام داده . . . در سال ۵۲۹ هـ . ق شاه بیگم دختر عماد بیک آن دو قبه را برداشت و بجای آن يك گنبد بزرگتر و بلندتر بنا نهاد این گنبد کاشی کاری بوده تا قبل از قرن هفتم مرقم مطهر ضریح نداشته است . . . در سال ۶۱۳ هـ . ق . مظفر بن احمد بن اسمعیل ضریحی از کاشی کوکبی روی الا ضلاع و نیم کوکبی روی مرقم مطهر ساخت در سال ۹۲۵ هـ . ق شاه اسمعیل صفوی صحن کهنه و ایوان آن را با کاشی های فیروزه رنگ (ممرق) ساخته است در سال ۹۵۰ هـ . ق شاه طهماسب صفوی ضریح کاشی بزرگتری با ایوانی که در مدخل صحن کهنه از طرف مدرسه فیضیه واقعست اضافه کرد پس از آن در سال ۱۰۷۷ هـ . ق شاه صفی صحن زنانه را که فعلاً بمسجد تبدیل شده است و در جنوب بقعه

مطهره قرار داد ساخته است .

شاه عباس نیز ضریح فولادین بضریحهای قبل

اضافه کرد شاه صفی در همان سال ساختمان زیبا

و مرمرین سرای در کنار رواق جنوبی ساخت که امروز مقبره

شاه عباس ثانی است در سال ۱۲۱۸ ه . ق فتحعلی

شاه گنبد را باخشتهای مسین زراندود زینت داد و

برای خود مقبره ای در ضلع شمالی صحن کهنه بنا

کرد و در سال ۱۲۳۶ ه . ق مسجد بالا سر ساخته

شد و در سال ۱۲۴۹ ه . ق مقدمات زراندود کردن

ایوان طلائی فعلی فراهم گردید ولی تا سال ۱۲۶۶

ه . ق بتأخیر افتاد در همین آیام بود که باالقاره خانه

راهم زراندود کردند در سال ۱۲۳۱ ه . ق در

از طلا برای ضریح ساخته و نصب کردند و کف رواق را

در همین سال از مرمر فرش کردند و در سال ۱۲۷۵ ه . ق

ضریح فولادین راسیم اندود کردند و در سال ۱۳۱۵

ه . ق کیکاوس میرزا پوشش زبرین گنبد را مقفوس کرد و با

آئینه تزیین نمود آمین السلطان ساختمان صحن

جدید و ایوان آئینه راشالوده گذاری کرد و در سال

۱۳۰۳ ه . ق بدست فرزندش به پایان رسید

الخ الخ انتهى .

د فرهنگ عمید مینویسد " مرقد حضرت معصومه

دختر امام موسی کاظم ع و خواهر حضرت امارضاع در

آنجاست در اوائل قرن سوم هجری حضرت

معصومه خواهر حضرت امام رضا از شهر مدینه برای

دیدار برادر خود بایران آمد و در نزد یکی قم از رحلت

برادر اطلاع یافت و بیمار شد و در همانجا وفات یافت

مرقد آنحضرت دارای گنبد و حرم و صحن وسیع است

ایوان شمالی آن را شاه اسمعیل صفوی ساخته و

فتحعلی شاه گنبد آن رباخشتهای من زراند و دتزیین

کرده . . . انتهی الخ

عمر حضرت معصومه فاطمه بنت موسی الکاظم رحین

وفات هفده سال بوده است شعرای معروف در مدیحه

آنحضرت قصائد گرانبها گفته اند از جمله سر و شرافتهانی

شاعر معروف دوره قاجار در مدح حضرت معصومه ع

چند قصیده دارد که در یکی از آنها که قصیده سوم

بوده فرموده

ای حرم کبریا حرم تو در قم

چرخ نگفته است با مقیم درت قم

چون سپرد راه بارگاه تو زائر

مرکب او بر پیر فرشته نهادم

مرکب او سم نهاد بر پیر فرشته

مشک فشاند بروی خورشید از دم

باشد اگر عمر مدحیات سرایم

و این بمدیحت مراقصید مسوم

وقاآنی شیرازی نیز قصیده مفصله ای دارد با این مطلع

ای بجلالت ز آفرینش برتر

ذات توتنها^{به} هر چه هست برابر

این قصیده در دیوانش مذکور است .

میرزا محمد صادق ناطق اصفهانی درباره ماده

تاریخ زراند و در کردن فتحعلی شاه گنبد مسین معصومه

راقصیده ای دارد که ۶۲ بیت است و هر مصرع آن

مستقلاً بحساب جمل ماده تاریخ آن عمل است که

بسال ۱۲۱۸ ه . ق انجام شده است و نیز مقدمه

منشور آن قصیده و مؤخره آن هم بحساب جمل ۱۲۱۸

ه . ق را در بردارد و مرحوم مدرس تبریزی در ریحانة

الادب تمام آن قصیده را در ذیل ترجمه ناطق

اصفہانی نقل کرده میفرماید قوله : ناطق اصفہانی
 میرزا صادق قصیده ای در تاریخ اتمام
 تذهیب ایوان و گنبد مطهر حضرت معصومه که سال
 هزار و بیست و هجدهم هجرت در تحت توجهات
 خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار بوقوع پیوسته در رقم
 انشاء کرده که مشتمل بر ستایش آن مخدّره معظمه و
 مدح خاقان و توصیف گنبد مطهر و حاوی شصت و دو
 بیت (۱۲۴ مصراع) بوده و عدد ابجدی هر مصراعی
 مطابق عدد همان سال مذکور میباشد و عجبترا آنکه
 عدد ابجدی هر یک از جملات ذیل نیز علاوه بر هر یک
 مصراع قصیده مطابق عدد همان سال است .

بسم الله الرحمن الرحيم باسم موجود کریم ۱۲۴۸

این قصیده مسمی بقصیده معجزیه است ۱۲۱۸

و چهار شصت و دو بیت ۱۲۱۸ / ۰۰۰ یکصد و بیست

مصراع ۱۲۱۸ این قبه گلبنی است بزبور برآمده ۱۲۱۸
 یا پاک گوهریست پراز زیور آمده ۱۲۱۸
 از دل سئوال کردم و گفتم مرا بگو . . . ۱۲۱۸
 کاین صحن از چه نوز جنان بهتر آمده ۱۲۱۸
 دل در جواب گفت که اینک در این سئوال ۱۲۱۸
 عقل طویل قاصرو فهم اقصر آمده ۱۲۱۸
 بهتر بود بحسن و علو از جنان در آن ۱۲۱۸
 مسکن که بنت موسی بن جعفر آمده ۱۲۱۸
 زهر اعفای فاطمه بنت موسی آنک ۱۲۱۸
 بروی شرف ز فاطمه وحید آمده ۱۲۱۸
 باری بر همین قیاس شصت و دو بیت گفته در مقطع
 قصیده فرموده :

چهره موالی شه و روی عدوی شاه ۱۲۱۸

از شوق احمر و زعنا اصغر آمده ۱۲۱۸

وناطق اصفهانی بعد از شعر آخری فوق این سه شعر

ذیل را گفته :

ز طبع من چو شد نظم این قصیده

که هر بیتش درود بر شاهوار است

بود (شصت و دو بیت ۱۲۱۸) ابیاتش اما

مصارع یکصد و بیست و چهار (۱۲۱۸) است

مترآن تاریخ ابیاتش هدیه است

از این تاریخ مصرع آشکار است

..... الخ انتهى (ریحانة الادب ج ۴)

باری پس از ورود به قم در مهمانخانه منزل

کردیم و پس از استراحت لازم بگردش شهر رفتیم اول به

زیارت مقام کریم مشرف شدیم و بعد از صحن کهنه

گذشته وارد مدرسه فیضیه شدیم این مدرسه منسوب

بفیض کاشانی ملامحسن فیض است که از فقهاء و متکلمین

و حکماء بوده و در عصر صفویه میزیسته و داماد ملا صدرا

معروف بوده است فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۲ هـ .

ق . این مدرسه را تعمیر و مرمت کرد و همین ناطق

اصفهانی که ذکرش گذشت قصیده ای در تعمیر مدرسه

حاوی ماده تاریخ تعمیر برشته نظم کشیده که شماره

ابیاتش نوزده است و عدد ابجدی حروف هر مصراع

آن نیز مطابق عدد سال مذکور است و در ریحانة

الادب آن قصیده نیز مسطور است و مطلعش اینست

سلطان عهد فتحعلیشاه آن کزو ۱۲۱۲

بغزود زیب وزینت در هر وسرای علم ۱۲۱۲

تا آنکه فرموده :

ناطق صفا و حسن باین قطعه داد و گفت ۱۲۱۲

برپای شد ز لطف شه دین بنای علم ۱۲۱۲

هر مصرعی از این پی اتمام او گواه ۱۲۱۲

هر بیت آن چو علم روان از قفای علم ۱۲۱۲

۱۲۱۷ یاد ابقای دولت و اقبال شه بدهر

۱۲۱۷ تاباد اوج ملت و دین و بقای علم

باری در مدرسه فیضیه بارفقاگردش کردم و

بیاد ایام گذشته افتادم آن ایامیکه در محضر درس -

حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی

حائری اعلی الله مقامه حاضر میشدم و بارفقای آن دوره

بتحصیل علوم دینی مشغول بودم بر درهمین مدرسه

فیضیه منزل داشتم مدتی غرق در این افکار و گردش -

روزگار بودم عاقبت برفقاگفتم ای عزیزان من اگر موافقت

کنید ب جستجوی رفیقان دوره تحصیل خود در این

شهر بپرد ازم شاید یکی از آنان نفوس را بیابم و عهد

قدیم را تجدید کنم همراهان موافق بودند گرچه از

آن دوره تا آن روز پنجاه سال میگذشت و مشکل بود

بتوان کسی را یافت اول ب جستجوی جناب م . ت

افتادم که مردی بود متعبد و زاهد و در قم سکونت داشت

از هر کسی جو یا شد م فهمیدم که در قید حیات است با

تعیین وقت قبلی بملاقاتش رفتم سخت مسرور شد و با

روی باز و متبسم پذیرفت نشستیم و بیاد گذشته از هر

دری سخن پیوستیم .

" دیدار دوستان قدیم "

روزگار غدار الف قامتش را دال کرده بود

ولی روحش مستبشر بود در ضمن گفتگوهای مختلف یکی

از رفقا از ایشان پرسید جناب آقا شما شخص عالمی

هستید اگر اجازت فرمائید سئوالی دارم بپرسم

فرمودند

هیچ آداب و ترتیبی مجو

هرچه میخواهد دل تنگت بگو

و باتبسم و سرور منتظر شد رفیق ما آقای طاهر عرض کردند

آقا بفرمائید علت اختلاف فتاوی علمای اعلام در احکام الهیه چیست حکم خدا البته یکی بیش نیست پس اینهمه اختلاف از کجاست هر کدام را فتوای است و در باره يك حکم چند فتوی است من چندی پیش کتاب نهج البلاغه را مطالعه میکردم در ضمن خطبه مبارکه حضرت امیر ع فرموده اند قوله عليه السلام :

ترتد علی احد هم القضية فی حکم من الاحکام فی حکم
 فیها برأیه ثم ترد تلك القضية بعینها علی غیره فی حکم
 فیها بخلاف غیره واللهم واحد ونبیهم واحد وکتابهم
 واحد . . . الخ، بیان فرمائید که علت چیست
 فرمودند علت اختلاف فتاوی در باره حکم مخصوص همانا
 انسداد باب علم است یعنی امام منصوص و معصوم
 چون در عالم نیست لهذا فقها و علما بظن خود از آیات
 واحادیث مرویه حکم الهی را استنباط میکنند و البته

هر کدام از حدیث فکر و هوش و بلکه اجتهاد باد بگری فرق دارد و لهذا فتاوی مختلف میشود و از این گذشته جمیع این فتاوی از روی ظن و گمانست و نمیتوان گفت که حکم حقیقی است زیرا باب علم الهی مسدود است و معصوم حتی حاضر هم نیست که باب علم مفتوح باشد و لهذا مجتهد در همه حال مصیب نیست و میشود که در حکم خود مخطی باشد زیرا از روی ظن و تخمین استنباط حکم کرده است و از این جهت در اصول فقه باب حجیت ظن مطرح شده است و از جهت انسداد باب علم مجبوریم که ظن را در استنباط احکام حجیت بدانیم و ناچار منجر باختلاف فتاوی میشود و با آنکه در فتوی در باره حکم واحد ممکنست با هم مختلف باشند نسبت بشخص مقلد حکم الله محسوبست و مقلد مثل اینکه میگوید لهذا ما افتی به المفتی وکل ما

افتی به المفتی فهو حکم الله فی حقی فهذا حکم الله
 فی حقی" ومجتهد جامع الشرائط اگر مصیب باشد و
 اجردارد و اگر مخطی باشد يك اجر بیشترندارد رفیق
 ما پرسید آقا این باب علم که میفرمائید تا کی مسدود خوا
 بود ؟ چرا باب علم باز نمیشود که مردم را خدا زسر
 گردانی نجات بدهد آقا فرمود این کار با خداست و
 نمیتوان برخدا اعتراض کرد هر وقت خدا بخواهد باب
 علم الهی باز میشود طاهر پرسید علامت مفتوح شدن
 باب علم چیست فرمود ظهور مهدی موعود علیه السلام
 طاهر پرسید علت غیبت آنحضرت چیست آقا فرمود
 لا يعلم الا الله ولكن فرموده اند ظهوره لطف و غیبته
 لطف آخر طاهر گفت آقا مگر علامات وقت ظهور آشکار
 نشده ؟ مگر دنیا را ظلم و جور نگرفته ؟ مگر علاماتی را که
 ائمه اطهار و رسول الله ص فرموده اند ظاهر نشده

است ؟ آقا فرمود چرا همه علامات در حقیقت ظاهر
 شده ولی امام ع منتظر فرمان خداوند است و در دوره
 غیبت او که دوره انسداد باب علم است علماء زماندار
 امور مردم اند زیرا حجت برسه قسم است حجت باقیه
 که قرآن مجید است و حجت منصوصه که ائمه اطهار
 هستند و پس از غیبت حجت منصوصه امور راجع بحجت
 موصوفه است که علمای دین باشند طاهر گفت چرا
 اینهارا حجت موصوفه میگویند آقا ی م . ت . فرمود
 برای آنکه امام صادق ع برای علمای دین صفاتی
 معین فرموده که اگر دارای صفات باشند مستحق
 پیشوائی هستند ومجتهد جامع الشرائط والصفات
 میشوند در بحار الانوار مرحوم مجلسی مجلد اول در
 باب من يجوز اخذ العلم منه ومن لا يجوز . . . حدیثی
 از حضرت صادق ع روایت فرموده که آن حضرت پس

از آنکه شرح مفصلی درباره علمای سوء و پیشوایان
 سوء یهود بیان فرموده اند بالاخره میفرمایند قوله
 علیه السلام فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء
 فهم مثل اليهود الذين زهم الله بالتقليد
 لفسقة فقهاءهم فاما من كان من الفقهاء صائنا
 لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر
 مولاه فللعوام ان يقلدوه وذلك لا يكون الا بعض فقهاء
 الشيعة لا جميعهم فاما من ركب من القبائح والفواحش
 مراكب فسقة فلا تقبلوا منهم عناشيتا ولا كرامة . . . الخ
 (جلد اول بحار الانوار طبع کمپانی ص ۹۲)

طاهرگفت ملاحظه میفرمائید که امام فرموده اند مجتهد
 جامع الشرايط خیلی کم و معدودند فرمودند " وذلک
 لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم . . . "
 بنابراین کار بسیار مشکل است آقای م . ت . فرمود

آری اینها همه بر اثر انسداد باب علم و غیبت حجت
 منصوصه است .

طاهرگفت راستی آقا جمعی هستند که میگویند
 باب علم الهی باز و مفتوح شده و حجت الهیه آشکار
 مردم را بحقایق الهیه دعوت میفرماید و مدعی هستند
 که ابواب وحی و الهام الهی باز شده و آیات مبارکه
 الهیه بر قلب منیر مطهر امرش نازل میشود و .

آقای م . ت . سخن طاهر را قطع فرمود
 وگفت شاید غلام احمد قادر یانی را میفرمائید طاهر
 گفت نه آقا غلام احمد قادر یانی مدعی تشریح شرع
 جدید و نزول کتاب جدید نیست و خود را نبی محدث
 و مروج اسلام میدانند و همان احکام اسلام و قرآن را
 ترویج کند و در کتب مختلفه خود مانند حماة البشری
 و خلیفه اش در کتاب تحفة الطوک باین مطالب تصریح

فرموده اند آنها قائل بانسداد باب علم و حجّت منصو^{صه}
 وائمه اطهار ع و غیبت حجّت منصوصه و سایر معتقدات
 شمانیستند غلام احمد قادیانی از اهل سنت و جماعت
 است و برای ترویج اسلام و احکام قرآن مطابق عقاید
 اهل سنت خود را معرفی فرموده نه کتاب آسمانی
 جدید دارد و نه احکام جدید فقط مروج احکام اسلام
 مطابق عقاید اهل سنت است در کتاب حماة البشری
 بعد از آنکه خود را عیسی و مسیح موعود معرفی فرموده
 و گفته است "سمّانی ربی عیسی بن مریم فی الهام من
 عنده انا جعلناک عیسی بن مریم وانت متّی
 بمنزلة لا یعلمها الخلق وانت متّی بمنزلة توحیدی و
 تفریدی و انک الیوم لدینا مکین امین . . . بعد از
 اینها فرموده قوله : فهذا هو الدعوی الذی یجاد لنی
 قومی فیه یحسبون نبي من المرتهن بن وبعزة الله

و جلالة انی مؤمن مسلم و اومن بالله و کتبه و رسله و
 ملائکته و البعث بعد الموت و بان رسولنا محمد المصطفی
 ص افضل الرسل و خاتم النبیین و ان هؤلاء قد افتروا
 علی و قالوا ان هذا الرجل یدعی انه نبي . . . الخ
 (حماة البشری طبع لاهور ص ۱۳) و در قصیده ی
 خود هم بفارسی فرموده : من نیستم رسول و نیاورده ام
 کتاب الخ

آقای م . ت . فرمود پس یقین مقصودت
 سید باب و پیروان بها الله است که در این ایام پیشرف^{فت}
 عجیبی کرده اند ظاهر گفت آری مقصودم بهائیها^{ست}
 که میگویند موعود جمیع ملل و ادیان ظاهر شده و باب
 علم الهی مفتوح گردیده و مهدی موعود و قائم موعود
 منتظر بنام نقطه اولی و ربّ اعلی و حضرت باب اعظم
 ظاهر شده و رجعت حسینی و نزول عیسی از آسمان

که مصطلح شیعه و سنّی است بنام حضرت بهاء الله
قیام فرموده و دوره انتظار اهل عالم بسرآمده است
آقا فرمود چنین خبری ممکن نیست زیرا قائم موعود و
مهدی منتظر پسربلافصل حضرت عسکری ع و نام
مادرش نرجس خاتون و سال تولدش ۲۵۵ هـ . ق
و سال غیبتش ۲۶۰ هـ . ق بوده است و این در نزد
شیعه مسلم است از این گذشته من در بعضی کتب
غیربهایی دیدم که سید باب خود اقرار و اعتراف بوجود
حضرت محمد بن الحسن العسکری ع فرموده است
و اگر خود همان موعود باشد که ما منتظریم پس چگونه
اقرار بوجود موعود غایب نموده است ؟ طاهر گفت شما
آقا از کتب بهائیان دیده اید فرمودند من کتب غیر
بهائیان را که درباره دعوت باب و بهاء الله نوشته اند
مقداری مطالعه کرده ام و جزئی اطلاعی در آن باره از

اینگونه کتب بدست آورده ام طاهر گفت آقا برای محقق
مثل شما این مقدار کافی نیست باید از کتب بهائیان هم
اطلاع داشته باشید تا تحقیق شما کامل شود آقای م .
ت . فرمود حاضرم بشنوم اگر لطفا شرحی بیان فرمائید
طاهر گفت مسئله تولد فرزند امام عسکری و غیبتش در پنج
سالگی و ناحیه مقدسه و ظهور نواب اربعه یکی بعد
از دیگری و خود را نماینده خاص امام غایب معرفی
کردند و امثال این وقایع همه بر اثر دستور رئیس بزرگ
شیعه ابوسهل نویختی بتدریج اساس گرفت و منتشر
شد و جزو معتقدات قطعیه شیعه اثنی عشری گردید
مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نویختی
شرحی کامل در این باره نوشته که اینک برای شما عرض
میکم مدارک و اسناد مطالب مندرجه در این کتاب
عباس اقبال کتب معتبره تاریخی و احادیث و اخبار

است از قبیل اکمال الدین صدوق و مروج الذهب
 مسعودی و کتاب کافی و فهرست ابن الندیم و رجال
 نجاشی و تاریخ الاسلام ذهبی و امثال آنست که
 همه در نهایت اعتبار است مرحوم اقبال در کتاب
 خاندان نویختی در ذیل عنوان "ابوسهل نویختی
 مسئله غیبت" ص ۱۰۶ بیعد چنین فرموده است قوله:
 ابوسهل نویختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت
 امام زهم حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الها^{دی}
 (از ۲۲۰ تا ۲۵۴ تولد یافته و در وقت رحلت امام
 یازدهم حضرت امام ابومحمد حسن بن علی العسکری
 یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته است و
 چون وفات او سال (۳۱۱ و در سن ۷۴) اتفاق
 افتاده بنا بر این پنجاه و یک سال از عمر او در ایام
 غیبت صغری صرف شده این دوره پنجاه و

یکساله از عمر ابوسهل نویختی که در قسمت اخیر آن
 ابوسهل بفرقه امامیه اثنی عشریه ریاست و تقریباً
 هدايت این فرقه در آن ایام با او و سایر افراد خاندان
 نویختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای
 فرقه قطعیه اثنی عشری محسوب میشود چه در همین
 مدت بوده است که دشمنان فرقه مزبور از طرفی و
 خلیفه از طرفی دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال
 مجاهدت را بکار برده امریکه بیشتر ایشانرا
 در این مرحله محرک شده وفات امام یازدهم و نماندن
 فرزندی بظواهر آن حضرت بوده و این پیش آمد در
 آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت^{الفت}
 جسور کرد بلکه مؤمنین^{باین} مذهب را هم دچار
 اضطراب و وحیوت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان
 ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و

هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزد يك شد
 که بر اثر این اختلافات وسعی دشمنان امامیه یکباره
 اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته
 بود در هم فرو ریزد امام یازدهم حضرت ابو
 محمد حضرت حسن بن علی العسکری بروایت شیعه
 در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از
 پنجسال و هشت ماه و پنج روز امامت در سر من رأی
 وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی
 در مشهد و مرثای عامه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی
 المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بهمین جهت
 امر داد خانه امام و حجرات آن را تفتیش کردند و جمیع
 آنها را مہر نمودند و عمال او در پی یافتن فرزند آنحضرت
 کوشیدند و زنان قابله را بتحقیق حال کنیزکان امام
 یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت

که کنیزی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص
 منزل دادند و خادم را با کسان او و چند زن بر او موکل
 کردند و برادر خلیفه ابو عیسی این متوکل برجنازه
 آنحضرت نماز گذارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای
 لشکری و کتاب و قضات و فقهاء و معدّ لین تصدّیق
 گرفت که حضرت به مرگ طبیعی وفات یافته پس از آنکه
 جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز
 در آنجا مدفون بود بخاک سپردند خلیفه و یاران او
 در یافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون
 بنتیجه ای نرسیدند و کنیزی که در حق او توهم حمل
 رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی
 نیاورد رأی خلیفه بر تقسیم میراث حضرت امام حسن
 عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین (حدیث) مادر
 آنحضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد و با آنکه

حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره بحکم خلیفه ماترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند (کتاب کمال الدین چاپ قدیم صفحه ۲۵ - ۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و فرق الشیعه صفحه ۷۹ و غیبت طوس صفحه ۱۴۱ - ۱۴۲ و ابن حزم (ج ۴ صفحه ۹۳) جعفر پیش معتمد خلیفه سخن چینی میکرد و از آن جمله خلیفه را واداشت که صیقل جاریه امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید و از او حضرت قائم را مطالبه کند صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از تفحص در امام دوازدهم وجود چنین طفلی را انکار کرد و مدعی حمل شد معتمد او را در حرم

خود نگاه داشت و زنان و کنیزگان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشوارب قاضی (مقصود علی بن ابی الشوارب محمد است که در سال ۲۶۲ به مقام قاضی القضاتی منصوب شد) بتعهد و مراعات حال اوقیام کردند و این حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پیشآمدهای سخت چند از قبیل استیلای یعقوب بن لیث صفا بر اهواز و خیال حمله ببغداد و فتنه صاحب الزنج و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و بهمین علت صیقل را فراموش کردند - (اسم مادر امام دوازدهم را روایت و مؤلفین باختلاف روایت صیقل و ریحانه و سوسن و نرجس ضبط کرده اند) و او از جنگ عمال خلیفه نجات یافت (کمال الدین ص ۲۶۲ - ۲۶۳) و بن طرفداران جعفر و صیقل

اختلاف و دشمنی شدید بروز کرد و ارباب دولت و عمال
 خلیفه جمعی جانب جعفر را گرفتند و گروهی طرف
 صیقل را تا آنکه کارفته بالا گرفت و یکی از اعضای خاندا
 نویختی یعنی حسن بن جعفر کاتب صیقل را در خانه
 خود پنهان کرد عاقبت معتضد خلیفه (۲۷۹ -)
 که مثل متوکل مخالف جدی طایفه امامیه بود او را -
 (صیقل) بعد از بیست سال واندی که از فوت امام
 یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نویختی
 بیرون آورد و صیقل در قصر معتمد بود تا در عصر مقتدر
 خلیفه (۲۹۵ - ۳۲۰) وفات یافت ابن حزم
 (ج ۴ ص ۹۳-۹۴) رحلت امام یازدهم و غایب بودن
 فرزندش یعنی حضرت قائم و دعاوی برادرش جعفر
 که امامیه او را کذاب لقب داده اند از طرفی میدان را
 برای تاختن بدست مخالفین امامیه مخصوصاً معتزله

وزیدیه و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و
 از طرفی دیگر آن فرقه را به شعب بسیار منقسم ساخت
 و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر
 فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد
 و طایفه ای معتقد بختام امامت و جماعتی مدعی غیبت
 امام یازدهم و رجعت آنحضرت بودند و از این فرقه
 دسته ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام
 میشمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق
 نداشتند چه فرقه ای او را جانشین امام یازدهم و
 جماعتی او را منصوب برادر دیگرش محمد که در حیات
 پدر فوت کرده بود و گروهی هم او را منتخب امام
 دهم میشمردند تشتت امامیه در این
 عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حد رسیده بود که
 حتی در تعداد ائمه نیز بین ایشان موافقت نبود جماعتی

باستناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی از اصحاب
 حضرت علی بن ابیطالب روایت کرده بود ائمه را
 سیزده (۱۳) می‌شمرند و از روی همین حدیث ابو
 نصره بن ابوالقاسم حسین بن روح نویختی . . .
 زید بن علی بن حسین بانی فرقه زیدیه را در شمار
 ائمه آورده بود و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف
 که بد و ازده امام بیشتر عقیده نداشته می‌گفته است که
 امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امام ظاهر نخواهد
 شد و قیام قیامت نزد یکست ابوسهل می‌گفته
 است که من با امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت
 قائم معتقدم ولی می‌گویم که امام دوازدهم در حال
 غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین او
 گردیده است . . . الخ انتہی

حضرت آقای محترم ملاحظه فرمودید که جریان از چه
 قرار بوده حالاً من یک سؤال می‌کنم و آن اینست که
 در هنگام بروز این اختلافات عظیمه که فرقه امامیه
 اثنی عشریه بعد از مصائب بسیار که در دوره ائمه
 سابقه تحمل کرده بود بعد از وفات امام یازدهم که
 خود را بابتی تکلیفی و بدون پشتیبان ملاحظه کردند و
 در نتیجه بچهارده فرقه منقسم شدند چرا امام غایب
 اگر وجود داشت خود را ظاهر فرمود تارفع شک و
 شبهه لا اقل از امامیه بفرماید و وحدت کلمه را در بین
 آنان محفوظ بدارد ؟
 آقای م . ت . فرمود از خوف اعداء و ترس
 از دشمنان نمیتوانست خود را آشکار فرماید . طاهر
 گذت حضرت آقای محترم مگر اعداء و دشمنان تنها
 در دوره آن امام بودند ؟ مگر ائمه اطهار در دوره حیات

خود دشمن نداشتند ؟ آنها همه با مصائب و بلیات
 ساختند و هر کدام وحدت کلمه امامیه را در عین بسا
 هجوم اعدا^۱ حفظ فرمودند و غیبت اختیار نکردند و ملت
 را بی تکلیف نگذاشتند و هر کدام عاقبت بدست اعدا^۲
 شهید شدند خوب بود و قتی که فرقه امامیه بچهارده
 فرقه منقسم شدند و بدعتها آشکار شد امام غایب ولو
 برای یکی دو ساعت هم که بود در جمعی از شیعیان
 ظاهر میشدند و حکمت غیبت خود را از کرمیکردند و مردم
 را از تفرق و تشتت عقیده و ضلالت نجات میدادند و
 بعد بقیبت خود ادامه میدادند وجود امام منصوص
 برای همین است که در مواقع لزوم جامعه را از ضلالت
 نجات بخشد شما میگوئید و در کتب نوشته اید که
 معصوم فرموده " انا ظهرت البیدع فعلی العالم ان
 یظهر علمه و الا فعلیه لعنة الله " مگر نه اینست پس

در آن موقع عجیب چرا کسی بد از مردم نرسید و فایده
 این غیبت چه بود علمای محققین در مقابل این گفتار
 خود را باین جمله قانع کرده اند که وجوده لطف و
 غیبت لطف آخر " حقیقت معنی این جمله چیست ؟
 اگر خوف از اعدا^۳ سبب غیبت است خوب بود که
 حضرت رسول ص با آنها دشمن و ائمه اطهار علیهم
 السلام با آن همه مخالفین و امیرالمؤمنین با آن همه
 عداوت معاویه و خوارج و غیرهم همه غیبت اختیار
 میکردند . راستش من نفهمیدم که در این مورد
 چگونه باید سخن گفت و منکر را قانع کرد همین
 داستان تولد امام غایب که از قول يك زن مجهولة
 الهویه نقل شده ملاحظه کنید چقدر عجیب است
 اصلا حلیقه یا حکیمه خاتون کی بوده ؟ آقای م . ت .
 فرمود دختر امام محمد تقی و خواهر امام علی نقی و عمه

امام حسن عسکری بوده است . ظاهرگفت بسیارخوب
پس چرا اسمش درتواریخ قدیمه نیست فیالمثل صاحب
کتاب جنات الخلود که ازکتب معتبره شیعه است چرا
اسم او را ذکر نکرده و در شرح حال حضرت جواد ع میگوید
که آنحضرت در دختر داشتند یکی بنام فاطمه و دیگری
بنام اما مه . . . و ذکر از حلیه نیست و یفتة در
داستان تولد امام غایب عرض اندام میفرماید و در نقل
داستان تولد امام غایب هم سخنان مختلف فرموده
است که من یادداشت کرده ام از روی نسخه ترجمه
فارسی مجلد سیزدهم بحار الانوار مرحوم مجلسی که در
سال ۱۳۲۲ هـ . ق طبع و نشر شده است بطبع معمول
و عدد صفحات را هم ذکر کرده ام که مستند باشد . حکیمه
خاتون فرموده در وقت تولد فرزند نرجس من بانرجس
بخواب رفتم و نفهمیدم چطور طفل بد نیا آمد (ص ۳)

و نیز فرموده چون طفل از شکم مادر بیرون آمد بزمین
افتاد و سجده کرد (ص ۴) این دو گفتار با هم مخالف
است و نیز در (ص ۷) مینویسد از قول حکیمه که فرمود
شنیدم طفل در شکم مادرش سوره اتی امرالله را تلاوت
میکرد من ترسیدم امام حسن عسکری فرمود که از کار
خدا تعجب مکن . . . و در جای دیگر گفته که ابتدا
آثار حمل در نرجس مشاهده نکردم و شك کردم تا آنکه
امام فرمود همه ما همینطور هستیم که تا حین تولد آثار
حمل در مادر ما مشاهده نمیشود (صفحه ۱۲)
حلیه خاتون در اینجا دچار شك و شبهه شده با آنکه
باید این مراتب را در دوره پدر و برادر و پسر برادرش
لا اقل دیده باشید زیرا این حالات را برای همه ائمه
بیان میکند و از این گذشته این موضوع با آنکه گفت
من شنیدم که طفل در شکم مادر سوره قرآن میخواند

مخالف است زیرا در این صورت دیگر نباید شك کند و نیز گفته که طفل از ران راست مادرش بد نیا آمد و با قول اول که فرمود من خواب بودم نفهمیدم منافات دارد . اگر بخوایم تمام نکات عجیبه را ذکر کنیم موجب اطناست خود شما بمجلد سیزدهم بحار مراجعه کنید و وقت فرمائید که کار از چه قرار است اصلاً از اول داستان بشهر بن سلیمان نجاش بخوانید تا آخر تولد طفل و ببینید که چه هنگامه ایست . طفل متولد میشود و چشم بسته را بروی پدرش میگذارد و در کف دست پدر نشسته تمام کتب آسمانی را از کتاب آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و رسول الله همه را از بر میخواند و . و جبرئیل بصورت مرغی بزرگ میآید و او را با آسمانها میرد و بعد هر روز بقدر ماه و هر ماه بقدر سال رشد و نمو میکند و در این مقیاس هم اختلاف اقوالست و این همه

در استدلالية اهل بهان کرده است تازه راوی اول زنی مجهولة الحال است بعد هم آشکالات بسیار در این مورد در کار است که کنونم مجال گفتن نیست و از جمله تعدد اسماء مادر مشکل است که هر جا بخود اسمی میگیرد گاهی روحی است و زمانی عرب گاهی شاهزاده است و زمانی کنیز ملوک که حلیمه خاتون است و اسامی مختلفه او صیقل و صقیل و ریحانه و نرجس و زینب و ام خط و سوسن و غیرهاست . آقای م . ت . فرمود در کتاب نجم الثاقب محدث نوری حاجی میرزا حسین مذکور است مادر حضرت موعود اسمی متعدد داشته و میفرماید که از محمد بن علی عموزاده امام حسن عسکری ع - پرسیدند از مادر صاحب الامر گفت مادرش طلیکه بود که او را در بعضی روزها سوسن و در بعضی ایام ریحانه میگفتند و صیقل و نرجس نیز از نام های او بود سپس

محدث نوری (که باطناً از کثرت اسامی مادر موعود در تعجب بوده) فرموده از این خبر وجه اختلاف در اسم آن معظمه معلوم میشود و اینکه بهرینج اسم نامیده میشود (نجم الثاقب چاپ اسلامیة باب اول) این مطلب را بعلاوه مطالب دیگر درباره تعدد اسامی مادر حضرت موعود صاحب کتاب (موعودی که جهان در انتظار اوست) نیز نقل فرموده و مطالبی درباره علت تعدد اسما^ء ترجمس ذکر فرموده است که در صفحات (۱۸۴) وما قبل وما بعد آن صفحه مسطور است.

ظاهر گفت بنده این کتاب را دیده ام و با کمال دقت خوانده ام تمام آن همان مطالبی است که مؤلفین قبل فرموده اند هر چند سعی شده که در این کتاب جواب های قوی و متین ذکر شود و لکن اهل تحقیق را کفایت نمیکند فی المثل داستان ملیکه رومی و خواب

دیدنش را که امام عسکری را در رویا دید و سایر داستان را که در کتب شیعه از قبل ذکر شده همه را با الفاظی مخصوصی مجبور شده ذکر کنید و تعبیراتی عجیب نموده مثلاً فرموده " این داستان بسیار جالب و پر شور است داستان عشقی عشقی حقیقی و آسمانی است " و بعد داستان عقد ملیکه را برای پسر عمویش و سایر امور عجیبه ای را مجلسی مرحوم ذکر کرده با آب و تاب فراوان بیان فرموده اند داستان جنگ بین اسلام و مسیحیت را هم در سال ۱۴۸ با هزاران قید لعل و شاید و اگر حل فرموده اند و در حقیقت زحمت بسیار کشیده اند و از هر جا سخنی جمع آوری کرده حتی از اقوال اروائیان هم درباره^ء صحت غیبت و طول عمر موعود عظیم سخنانی نقل فرموده اند و برای علت طول عمر غائب موعود در صفحات ۳۰۵ و ۳۰۷ کتاب

مزبور متوسل بذکر عوامل پیری و مرگ و اثر غذا در امتداد
 عمر شده اند و از دکترها و زر آلمانی سخنانی نقل
 کرده اند و استدلال طول عمر جوجه مرغ تا هفده سا
 ل فرموده اند و از اینکه دانشمندان اروپا و امریکا در فکر
 دراز کردن عمر بشرند اظهار مسرت فرموده اند و
 بطول سلطنت ضحاک که هزار سال بود استدلال کرده
 و سخنی از حضرت خضر و حضرت الیاس بمیان آورده ا
 ند و پای برنارد شاو را هم بمیان کشیده اند و خلاصه
 تا صفحه ۳۲۴ درباره اثبات طول عمر امام موعود
 فی الحقیقه را در سخن داده اند و حل مشکل فرموده اند
 مانند آن کسی که در مجله دانشمند نوشته بود در
 مسئله تسخیر فضا که اول فضانورد عالم امکان حضرت
 محمد بن عبد الله رسول الله بود که بمعراج تشریف
 بردند و این بزرگوار خواسته است که باز کروی بیان

احوال فضانوردان و مسافرین به کره ماه مشکل اساسی
 معراج رسول الله را بخیال خود حل کند و در حقیقت
 موفق هم شده ! (جلد سیزدهم بحار را که مجلد
 غیبت است با آنکه در عهد قاجاریه بفارسی ترجمه شده
 از نو هم ترجمه جدیدی کرده اند بنام مهدی موعود
 و در اول و اوسط آن کتاب اشاره باقوال بهائی هم
 شده و تاریخچه بهائیت را هم ضمیمه کرده اند و
 اساس آن را هم کشف فرموده اند و در عین حال هر
 جامجبور شده اند تحریفاتی در ترجمه نسبت باصل
 قائل شده اند و شرحی مشبع و طولانی درباره امر باب
 و بهاء الله در ضمن ابواب و گفتارهای متعدد متتابع
 ذکر کرده اند و از صفحه ۱۴۹ مقدمه کتاب مهدی
 موعود تا صفحه ۱۷۲ مطالب بسیار نوشته اند و بحق
 تحقیق را در آورده اند در نقل احکام و آیات و آثار

باب و سها (بقول خودشان) تشبث به کتب مخالفان
 باب و سها فی و خودش کتابهای باب و سها راند یدده
 و از مفتاح باب الابواب زعیم الدوله ورد به های آواره
 تفتی و امثاله نقل کرده و نام آن جمله را تحقیق گذاشته
 است مثلاً میگوید باب در کتاب بیان دستور داده که
 همه کتابهای آسمانی قبل از بیان را بسوزانند و محو
 کنند و مقصودش قرآن مجید و انجیل و تورات و . و .
 است در صفحه ۱۵۷ مقدمه مهدی موعود نوشته اند
 قوله : سید باب خواندن کتب آسمانی قبل از ظهور
 خود را حرام کرده و سوزانیدن آنها و جمیع کتب علمی
 را واجب قرار داده . . . الخ

آقای محترم ما از همه مندرجات آن مقدمه
 صرف نظر میکنیم که بکلی فاقد عصمت قلم است و از شما
 و همه اهل انصاف میخواهیم که در سراسر آیات و

بیانات حضرت باب اعظم اعم از بیان و غیره يك جارا
 بهمانشان بد دهید که باب گفته باشد قرائت کتب
 آسمانی قبل حرام است و باید آنها را سوزانید و محو
 کرد . سبحان الله هذا بهتان عظیم خوب بود
 در عرض نقل اقوال مخالفان باب و سها خود ایشان
 زحمت میکشیدند و تعیین میفرمودند که این حکم راجع
 به حرق کتب آسمانی و تحریم قرائت آنها در کجاست
 و عین آیه مزبوره کد است منظور از محو کتب همان محو
 کتب و نوشتنیجات مختلفه است که بنام علم و دانش از
 طرف برخی نوهوسان بهم بافته شده و سبب گمراهی
 مردم شده است مانند بحث از جواز یا عدم جواز
 ازدواج با اجنه که در کتب علما مطرح شده و نام آن
 را علم گذاشته اند و مانند بحث درباره جن و حکایات
 مختلفه از اجنه که در بحار الانوار مرحوم مجلسی و

سایر علما مسطور است . و مانند بحث در اصالت ماهیت یا اصالت وجود که در کتب فلاسفه شده و بحث لفظی است و نه بدرد دنیا میخورد و نه بدرد آخرت و امثال این بسیار این نفوس از طرفی این سخنان را بهتان میزنند و از طرفی خودشان سخنان بیپوده ای گفته اند که بقول همان کتاب " زن بچه مرده هم میخندند. . . " فی المثل در اثبات طول عمر قائم موعود استدلال میکنند که خداوند پیشکله آهورا پانصد سال حفظ کرد چگونه نمیتواند قائم را سالها حفظ کند در اینجا آقای م . ت . برابر فرود شده اند و فرمودند کجا چنین مطلبی هست . نیست اینطور نیست دروغ است . تهمت است . ظاهر گفت من بهتان نمیزنم اینک مجلد غیبت بحار الانوار و اینک ترجمه فارسی اخیر آن کتاب مهدی موعود

خواهش میکنم اگر آن کتاب خدمت سرکار هست مرحمت کنید تا محل معین را بشما نشان بدهم آقای م . ت . کتاب را آوردند و ظاهر صفحه ۹۷۷ از کتاب مهدی موعود را باز کرد و چنین خواند از عجایب آنکه مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده اند که عیسی بن مریم (ع) از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده اند آهوها آمدند نزد عیسی بن مریم شروع بگریستن کردند عیسی هم نشست و با آنها گریست حواریون هم نشستند و گریه را سردارند در حالیکه نمیدانستند عیسی چرانشسته و برای چه گریه میکند بعداً پرسیدند یا روح الله چرا گریه میکنید فرمود آیا میدانید این چه زمینی است گفتند نه فرمود این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگر گوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است

در آن کشته میشود و همین جامد فون میگردد خاک
این بیابان از مشك خوشبو تراست زیرا بترت آن در
تابناك شهید است و تربت انبیا و اولاد انبیا نیز
چنین است این آهوها با این حرف زدند و گفتند که
ما بشوق تربت آن نازدانه با برکت در این بیابان
میچریم عیسی دست به پشکل های
آهوان زد و آن را بوئید و فرمود پروردگارا این ها را آنقدر
باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیاید و آنرا
بجوید و باعث صبر و تسلی خاطرش گردد . . . گفته اند
که آن پشکل ها مانند تازمان امیر المؤمنین که از کربلا
گذشت و آن را بوئید و گریست و همراهان را نیز گریه
انداخت و داستان آن را با صاحب خود اطلاع داد
آری اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکل های آهوان
بیش از یکصد سال باقی ماند و ابرویاران و گذشت روز

و شب ها و سالها آنرا تغییرنند اولی تصدیق نمیکنند
که قائم محمد باقی نماند تا آنگاه که باشمشیر قیام
کند و دشمنان خدا را نابود گرداند . . . الخ
ملاحظه فرمودید که دلیل چقدر محکم است
کتابهایی را که حضرت ربّ اعلی دستور فرموده محو کنند
این قبیل کتابهاست که مملو از اوهام و خرافاتست نه
آنکه مقصود کتب آسمانی قبل باشد حضرت اعلی در
سراسر بیان و آیات مبارکات از آیات قرآن و مندرجات
انجیل و تورات استدلال فرموده و از انجیل بکتاب
الف و از تورات بکتاب تا تعبیر فرموده و صد ها آیات
از قرآن مجید استدلال فرموده چگونه میگویند که امر
بمحو و حرق آنها کرده است از این گذشته مترجم
اخیر چنانچه عرض کردم در ترجمه تحریف قائل شده
و اغلب مطالب را از پیش خود بنام ترجمه نوشته و

تحقیقات عجیبه فرموده فی المثل در همین مطلب که
 ذکر شد اولاً - در قسمت جمله (مخالفین ما) را که
 در آغاز مطلب ذکر شده در میان پرانتز نوشته اند
 (اهل تسنن) و حال آنکه مقصود از جمله (مخالفین
 ما) اهل تسنن نیستند بلکه مقصود آنهاست هستند که
 منکر طول عمر قائم موعود بودند از فرقه شیعه زیرا اهل
 تسنن اصلاً بوجود قائم موعود که دارای طول عمر
 باشد معتقد نیستند و میگویند که مهدی موعود در آخر
 الزمان متولد خواهد شد و پنج يك از فرق اهل تسنن
 قائل بوجود قائم در جابلقا و جابلسا و . و . عمر
 هزارساله آنحضرت نیستند و علی هذا مقصود از جمله
 (مخالفین ما) اهل تسنن نیستند و این از جمله
 تحریفات مترجم است و در ترجمه فارسی قبل از این
 ترجمه که مرحوم محمد حسن ارومیه ای در دوره قاجار

بفارسی ترجمه کرده عبارت ترجمه اینست "عجیب ترین
 عجایب اینست که مخالفان ما روایت کرده اند که عیسی
 بن مریم از زمین کربلا میگذشت . . . الخ و ابداً
 ذکر اهل سنت و اهل تسنن در آن نشده و از تحریفات
 مترجم دوم است و نیز در ضمن ترجمه مقداری از مطالب
 را حذف کرده و شاید بخیال خود ذکر آن متناسب
 نبوده و بعد از کلمه " میچریم . . . نوشته " و یقین
 دارند که در این زمین تأمین جانی دارند سپس عیسی
 دست به شکل های آهوان زد . . . و در ترجمه
 اول چنین است " و این آهوان بمن میگویند که مادر
 این سرزمین از راه شوق بتربت پیغمبر آخر الزمان
 چرامیکنیم و گمان آنها این بود که در آن سرزمین
 با امن و امان میباشند . . . " در ترجمه جدید
 کلمات زائده مانند جملات " نازدانه با برکت . . و . و

آمده است و باز در ترجمه مخالفان ما ثانیاً - مینویسد
 آری اهل تسنن . . . که تحریف مترجم در ترجمه
 آنست و در ترجمه سابق اینطور است: مخالفان
 گویند که آنها تا ایام امیرالمؤمنین ع باقی ماندند . . .
 . . . الخ .

آقای م . ت . خلی متأثر شدند و تعجب
 کردند و فرمودند که من تاکنون باین مسائل پی نبرده
 بودم و فرصت مطالعه این هارا نیافته ام . طاهر
 گفت کتب اخبار و احادیث را مطالعه فرمائید . از این
 مطالب فراوان است . آقای م . ت . فرمود خوب
 بحث سابق را دنبال کنیم بحث درباره غیبت بود
 ظاهر گفت آری درباره غیبت و حقیقت آن بود درباره
 اینکه فرمودید سید باب وجود حجة بن الحسن ع را
 تصدیق فرموده است اگر اجازه بفرمائید دنبال

مطلب را بگیریم - اینک درباره هریک به بحث و
 تحقیق میپردازیم .

“ اما مسئله غیبت امام ”

شیعیان اثنی عشری میگویند که امام محمد بن
 الحسن در سن پنجاهسالگی در سرداب منزل پدرش
 غیبت اختیار فرموده و از آنجا به بلاد جابلها و جابلقا
 توجه نمود و اینک در همان اقلیم زنده و باقیست و
 منتظر امر الهی است که ظهور کند و جهانرا پراز
 عدل و داد فرماید و برای اثبات عقیده خود به کتب
 علمای شیعه مانند کتاب بحار الانوار و کتب غیبت و
 کتاب نجم الثاقب محدث نوری و غیره ها استناد
 میکنند و مرحوم مجلسی در بحار الانوار در مسئله
 غیبت را در سخن داده و برای هریک از انبیا غیبتی
 قائل شده که شرح آن موجب اطناست و مقصود

از غیبت راجنین میدانند که محمد بن الحسن وفات
 نکرده بلکه بهمان بدن عنصری جسمانی زنده و
 پاینده است و شکل جوانی آراسته است و در اقالیم
 ماورای جبل قاف دارای زنان و فرزندان بیشمار
 است که هر یک از فرزندانش حاکم یکی از بلاد اقالیم
 واقعه در ماورای جبل قافست و محدث نوری در نجم
 الثاقب اسامی فرزندان امام غایب را که هر کدام
 حاکم شهر است نگاشته است برای اطلاع بکتاب
 نجم الثاقب مراجعه شود . اما معنی حقیقی و مقصود
 واقعی از غیبت مطابق بیانات الهیه مطلب دیگر است
 و ربطی بمعنی مخصوصی که شیعه میکنند ندارد و آن
 بطور خلاصه این است که مظاهر مقدسه الهیه و
 شمس حقیقت مانند شمس ظاهری که ^{سبب} حیات و نشو و نما
 و انتعاش عالم ماده است همانا سبب حیات جاودانی

و سعادت ابدی افراد بشر هستند و همانطور که
 شمس ظاهری را طلوع و غروب و ظهور و غیبتی است
 برای آن شمس حقیقه نیز طلوع و غروب و ظهور و غیبتی
 است هر چند جسم و شئون جسمانی آنان دوام و ثبات
 ندارد و هر کدام بعد از طی دوره عمری که برای آنان
 تعیین شده از اینجهان میروند ولی روح حقیقی که
 در آن متجلی بود هرگز فنا و زوال نمیپذیرد و چون از
 افق غروب کرد از افق دیگر طالع میشود و لهذا رسول
 اکرم ص فرموده " اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاِنَّهُمُ رُوحُ الْهَيْبَةِ فِي الْمَثَلِ " ^۱
 که از برج موسوی طالع بود چون غروب کرد از برج
 عیسوی طالع شد و همچنین هر ظهور بعدی بمنزله
 افق است که شمس حقیقت بعد از غروب در افق قبل
 از افق بعد طالع میشود و از این جهت که برای روح -
 الهی که در مظاهر مقدسه متجلی است مرگ و فنا نشی

نیست در دره بطون و غروب شمس حقیقت میگویند
در دره غیبت و در دره غروب است و چون از افق جدید
طالع شود آنرا در دره ظهور و طلوع دانند و اطلاق
مرگ و فنا و وفات را در باره مظاهر مقدسه در دره بطون
جایز نمیشمارند و میگویند شمس حقیقت غروب کرد و یا
میگویند غیبت کرد و نمیگویند وفات کرد یا مرد زیرا
روح الهی هیچوقت نمیمیرد و ایمن نمیرود و وفات
و مرگ برا و عارض نمیشود ولی کوتاه نظران زاگمان
چنانست که مقصود از غیبت پنهان شدن از انظار
بر حسب ظاهر است در دره امامت حضرت علی بن
موسی الرضا علیه السلام که بعد از صعود پدربزرگوارش
بعوالم الهی بمنصب امامت رسید جمعی از شیعیان
پدرش آنحضرت را با امامت قبول نکردند و گفتند که پدر
تو یعنی موسی الکاظم ع نمرده بلکه غیبت کرده و از انظار

مختفی گردیده و لهذا ما تو را امام نمیدانیم آنحضرت
در جواب نفوس مذکوره فرمودند "والله ان ابی قد -
مات و قسمنا میراثه و انکحنا ازواجه" یعنی قسم
بخدا که پدر من موسی الکاظم وفات کرد و میراث او را
تقسیم کردیم و ازواج او را بشوهر دادیم در این بیان
مبارک تصریح شده که مقصود از غیبت که کوتاه نظران
در باره امام قائل بودند همانا ترک جسد عنصری و
صعود بعوالم الهی است نه آنکه مقصود پنهان شدن
از انظار و ادامه حیات جسمانی در استتار باشد این
جمع که منکر امامت حضرت رضا ع شدند بواقفیه
معروف شدند و شرح آنان در ملل و نحل شهرستانی
و بحار الانوار مجلسی مجلد یازدهم و دوازدهم و کتب
خاندان نوبختی مرحوم اقبال آشتیانی و غیره
مندرجست و جناب افشار هم شرحی در این خصوص

در بحرالعرفان نوشته است ووسای واقفیه سه نفر
بودند بنام علی بن حمزه بطائنی و زیاد بن مروان
الفندی و عثمان بن عیسی و در نزد این سه نفر که امنای
انحضرت بودند مقداری حقوق الله که شیعیان
بآنان که امنای حقوق بودند پرداخته بودند جمع
شده بود از جمله در نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار
درینار موجود بود و در نزد علی بن حمزه سی هزار درینار
جمع شده بود و در نزد عثمان سی هزار درینار و پنج کسب
موجود بود .

حضرت امام موسی الکاظم در حبس بغداد
بحکم هارون محبوس بودند و شیعیان حقوق را با امنای
مزبور میبرد اختند و چون هارون حضرت موسی الکاظم
را مسموم کرد و حضرت از عالم رفتند و شمس حقیقت از
برج موسوی غروب کرد آن سه نفر امنای حقوق بقول

مرحوم مجلسی «طمعوا فی الدنیا و مالوا الی حطامها»
اعلان کردند که حضرت کاظم نمرده بلکه غیبت فرموده
و از انظار مستور شده و لهذا پسرش علی بن موسی حق
ادعای امامت ندارد و هر کد ام آنچه از حقوق الله را که
در تصرفش بود اختصاص بخود داد و چون حضرت رضا
از آنها حقوق الله را که در نزد یک بود مطالبه فرمود
چیزی بآن حضرت ندادند و گفتند که پدرت نمرده بلکه
غیبت کرده و لهذا این اموال باید در نزد ما که نماینده

او هستیم باقی بماند ان ایالی لم یمت و هو حی قائم
حضرت رضا در جواب فرمودند «ان ابی قد مات و اقسما
میراثه و انکحنا ازواجه» ولی آن سه نفر گفتند که پدرت
نمرده بلکه غیبت فرموده حضرت فرمودند که پدر من
جسد عنصری را رها کرده و وفات یافته آنها گفتند بر فرض
که وفات کرده باشد در بناره تو بما وصیتی نفرموده که بعد

از او آنچه نزد ما موجود است بتوبه هیم و باین طریق همه را خوردند و دنیا آنان را فریب داد و چون این سه نفر مسئله غیبت امام هفتم را منتشر کردند جمعی از اصحاب خدمت حضرت ع رسیدند و درباره غیبت امام موسی کاظم از آن ^{حضرت} سؤال کردند و آن حضرت همه جا غیبت را بمرگ طبیعی تفسیر فرمود احادیث بسیار در این خصوص در بحار الانوار مجلسی مجلد یازدهم و سایر مجلدات و در اصول کافی و کتب معتبره دیگر موجود نوشته اند از جمله که شامل حضرت رضا ع در جواب سائلین موضوع غیبت است و جناب افشار چند فقره از آن احادیث را در کتاب خود نوشته اند از جمله آن احادیث یکی است که مرحوم کلینی در اصول کافی در باب ان الامام متعلم ان الامر قد صار اليه چنین فرموده است عن ابی جریر القمی قال قلت لابی الحسن

(حضرت رضا علی بن موسی کاظم) جعلت فداک قد عرفت انقطاعی الی ابيک ثم الیک ثم خلقت له وحق رسول الله وحق فلان و فلان حتی انتهیت الیه بآته لا یرج منی ما تحزنی به الی احد من الناس و سألیته عن بابیه احی ^{هو} ام میت فقال واللّه قد مات و غفلت — جعلت فداک ان شیعیک یروون ان فیہ سنه اربعه انبیاء قال قد واللّه الذی لا اله الا هو هلك فقلت هلاک غیبت او هلاک موت قال هلاک موت فقلت لعلمک منی فی تقیة فقال سبحان الله مضمون آنکه ابوجریر قمی میگوید خدمت حضرت ابوالحسن الرضا ع رسیدم و عرض کردم که تو میدانی من چقدر نسبت باجد او بزرگواریت و نسبت بشخص تو با و فاود و ستد او با علاقه هستم و سپس او را قسم دادم بیکایک از اجداد بزرگوارش و پدرش و بخود آنحضرت و گفتم که مطمئن باش آنچه را

بمن بفرمائی به هیچکس نخواهم گفت و از تو سئوال
 میکنم که آیا پدر تو حضرت امام موسی الکاظم زنده
 است یا مرده فرمود وفات کرده و عرض کردم شیعیان
 تو میگویند که در آن حضرت چهار علامت از انبیا بوده
 فرمود قسم بخدا او ند یکتا که پدرم مرده گفتم آیا غیبت
 یا مرده ، فرموده مرده گفتم یا بن رسول الله شاید از
 من ملاحظه میفرمائی و از راه تقیه حقیقت را نمیفرمائی
 فرمود سبحان الله چگونه چنین چیزی ممکنست ^{حظه} ملا
 بفرمائید که آن حضرت همه جا غیبت را بوفات تفسیر
 میفرماید تا مردم گمراه نشوند که ائمه و انبیا از جنبه
 جسمانی همه میمیرند «انک میت و انتهم میتون» و آنچه
 باقی و برقرار است همان روح الهی است که در آنان
 متجلی بوده و البته برای روح الهی فنا و مرگ نیست و
 لهذا از آن تعبیر بیغیبت کرده اند در اصول کافی حدیث

دیگر در این باره از علی بن اسباط روایت کرده که
 حضرت رضا ع فرموده سبحان الله يموت رسول الله
 ولا يموت موسى قد ر الله معى كما رسول الله ص
 باری این بود معنی حقیقی غیبت که درباره مظاهر
 مقدسه اصطلاحاً استعمال میشود زیرا برای ^{روح} الهی
 که متجلی در مظاهر مقدسه است مرگ و فنا نیست بلکه
 ظهور و غیبت است و در کتاب اقدس کبریا فرموده " ان
 فى ظهورى لحكمة وفى غيبتى حكمة اخرى " و نیز فرموده
 " از اغاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی "
 و اما راجع باینکه حضرت اعلی جل ذکره وجود
 محمد بن الحسن را اقرار فرموده اند مسئله ای بسیار
 واضحست زیرا مقصود از محمد بن الحسن همان لطیفه
 غیبیه الهیه است که در همه انبیا و اصفیا و اولیاء
 متجلی بود و در حدیث وارد شده که «اولنا محمد اوسطنا

محمد آخرنا محمد کلنا محمد ودر قرآن فرموده: *لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ*، بنا براین اقرار بوجود محمد بن الحسن عبارت از اقرار بجلوه الهی و تجلی روح الهی در مظاهر مقدسه است که در آن دوره در هیکل حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره تجلی بود و مقصود از اینکه فرموده تفسیر سوره یوسف از نزد محمد بن الحسن بمن داده شده همانا روح الهی است که تجلی در آن مظهر حقیقت بوده است و چون آن روح الهی در آن دوره با اصطلاح شیعه بمحمد بن الحسن نامیده میشود لهذا وجود او را اقرار کرده و خود را باب او دانسته هما نظور که در صلاة اسلام هشت که اشهد ان محمدا عبده ورسوله و حضرت رسول ص خودشان این جمله را میفرمودند حضرت اعلیٰ هم خود را مظهر آن نقطه

معروف بوده است ، جمالقدم واسم اعظم جلّ جلاله در لوح مبارک معروف بجواهر الاسرار در این خصوص در جواب سائل چنین فرموده اند قوله تعالی :
وَكَلِمَا سَمِعْتِ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحَ مَنْ فِي السَّحَابِ الْارْوَاحِ فَتَدَاهِ حَقَّ لَارِيبٍ فِيهِ وَاَنَا كَلَّمْتُ بِهِ مَوْقِنُونَ
 ولكن ذكروا ائمة الدين بانه كان في مدينة جابلقا ووصفوا هذه المدينة بآثار غريبة وعلامات عجيبة وانك لو تريد ان تفسر هذه المدينة على ظاهر الحدیث لمن تقدر ولن تجدها ابدًا الا انك لو تفحص في اقطار العالم واطراف البلاد لن تجدها باوصاف التي وصفوها من قبل ولو تيسر في الارض يد وامن ازلية اللّٰه وبقاء سلطنته لان الارض بتمامها لن تسعها ولن تحطها وانك لو تدلني الى هذه المدينة انا ادلك الى هذه النفس القدسية التي عرفوه الناس بما عندهم لا بما عنده ولمّا

انت لن تقدوطى ذلك لا بدلك التأويل فى هذه
الاحاديث والاخبار المرويه عن هؤلاء الانوار ولما
تحتاج الى تأويل فى هذه الاحاديث المرويه فى ذكر
هذه المدينة المذكوره كذلك تحتاج الى التفسير فى
هذه النفس القدسيه ولما عرفت هذا التأويل
لن تحتاج الى التبديل ولا غيره ثم اعلم بانها لما كان
الانبياء عليهم روح ونفس واسم ورسم واحد وانك بهذا
العين لترى كل الظهورات اسمهم محمد وآبائهم حسن
وظهروا من جابلقا قدرة الله وظهروا من جابلقا رحمة الله
وجابلقا لم يكن الا خزائن البقا فى جبروت السماء
ومدائن الغيب فى لاهوت الغلاء وتشهد بان محمد
بن الحسن كان فى جابلقا وظهر منها ومن يظهره الله
يكون فيها الى ان يظهره الله على مقام سلطنته وانا
بذلك مقرون وبكلهم مؤمنون وانا اختصرنا فى معانى

جابلقا فى هذا المقام ولكن تعرف كل المعانى فى
اسرار هذه الالواح لتكون من الموقنين ولكن الذى
ظهر فى الستين لا تحتاج فى حقه لا التبديل ولا التأويل
لان كان اسمه محمد وكان من ابنا ائمة الدين اذن -
يصدق فى حقه بانه ابن الحسن وهذا معلوم عند
جنابك ومشهور لدى حضرتك بل انه خالق الاسم
ومدعه لنفسه لو انتم بطرف الله تنظرون انتهى
سخن باينجا كه رسيد بنده عرض كردم اگر اجازت
بفرمائيد امروز سخن را ختم كنيم ، قرار ملاقات مجدد
در روز بعد شد و رفقا از آنجا خارج و در شهر برگردش
پرداختيم از جمله در صحن عتيق بزيارت آرامگاه
منوچهرخان معتقد الدوله رفتيم اگر در صحن مزبور
در ضلعى كه وارد شد رسد فيضيه ميشويم طوري بايستيم
كه پشت به مدرسه فيضيه و روبرو قد مظهر بايستيم در

طرف چپ خود و در ضلع دست چپ حجره سوم مزار
منوچهرخان است که چند نفر دیگر هم در آنجا مدفونند
قبر منوچهرخان در وسط اطاق است و برجسته است
و سنگ مرمر دارد و بالای قبر در دیوار نقش و تصویر او
آویخته است البته تصویر قلمی است و در مجلد پنجم
عالم بهائی گراوران تصویر موجود است، بر سر مزار
زیارتنامه ای را که از قلم میثاق الهی در باره سید
الوزراء منوچهرخان نازل شده خواندیم و بنص مبارک
چند شمع روشن کردیم و از درگاه الهی طلب حصول
حوایج نمودیم اصل زیارتنامه و لوح مبارک مرکز میثاق
جگ نشانه در کتاب ایام تسعه نوشته ام در آرامگاه
اغلب بسته است و سیدی پیر کلید در آن بود که احباب
را میشناخت از این راه که نشانه قبر منوچهرخان را از او
میگرفتند و میفهمید که اینها احتمالاً بهائی هستند زیرا

سایر مردم نه منوچهرخان را می شناسند و نه بزیارت
او میروند چند قرانی باو دادیم و مسرور شد ولی در این
ایام آن اوضاع درست رسیدگی نمیشد و قبر رو بخوابی
وویرانی بود لقب معتمد الدوله را در سال ۱۲۴۴ -
ه. ق بعد از وفات میرزا عبد الوهاب نشاط
اصفهانی شاعر معروف در باره فتحعلیشاه که ملقب
بمعتمد الدوله بود خاقان قاجار باو عطا فرموده بود
منوچهرخان دارای قدرت و ثروت و مقام عظیم بود
مرکز حکومتش در اصفهان بود و بقسمت اعظم ایران
از طرف خاقان حکمش جاری بود قبل از منوچهرخان
چند نفر دیگر لقب معتمد الدوله داشتند و بعد از او
هم نیز بعضی همین لقب را داشتند در مجلد
وحید سال هشتم شماره ۸۶ چنین آمده که از جمله
معتمد الدوله ها یکی میرزا عبد الوهاب خان اصفهانی

شاعر دوره فتحعلیشاه است که لقب معتمد الدوله
داشت اصلاً اصفهانی است و علاوه شاعری رئیس
دفتر مخصوص خاقان هم بوده و نمایندگی خاقان
ترکستان و افغانستان رفته و فاتش در سال ۱۲۴۴
هـ . ق بوده ، دیوان اشعارش معروفست و کتاب
گنجینه معتمد از اوست این کتاب را میرزا عبد الباقی
اعتضاد الاطباء چاپ کرد و محمد زمان خان قاجار
قویونلو متخلص بمنتصف و متوفی بسال ۱۲۶۴ هـ . ق
در تاریخ فوت نشاط گفته (از قلب جهان نشاط
رفته) ۱۲۴۴ هـ . ق . نشاط در اواخر عمر انزوا
گزید و قرضهای او را خاقان مغفور پرداخت و آنهاکه
بعد از منوچهر خان لقب معتمد الدوله داشتند
بنحو اختصار بقرار ذیل هستند :

۱ - حاجی فرهاد میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه

متولد در ۱۲۳۳ هـ . ق است که در سال ۱۲۷۸
هـ . ق ب لقب معتمد الدوله معروف شده و نشان
تمثال همایونی با و داده شد از طرف شاه قاجار
ناصرالدین شاه حکومت عربستان (خوزستان) و
فارس و کردستان با و داده شد فرهاد میرزا مانند
ابونصر فراهی که لغات عرب را بفارسی در کتاب نصاب
الصبيان آورده لغات انگلیسی را بفارسی آورده است
و کتاب هدایة السبیل را پس از مراجعت خود از حج
بیت الله مانند سفرنامه ای نوشته است کتاب قمقام
هم در واقعه کربلا از اوست در سال ۱۳۰۵ هـ . ق
مرد و او را برده در کاظمین در مقبره ای که خودش
ساخته بود دفن کردند این همانست که در لوح مبارک
که بعنوان یا بن الطک حضرتک را یتنی . . . شروع
میشود جمال قدم جل جلاله او را مخاطب فرموده

وحجت رابا و تمام کرده اند این لوح مبارك بطبع
رسیده است ، باری بعد از مرگش لقب معتمد الدوله
به پسرش اویس میرزا داده شد و قبل از آن ملقب
باحتشام الدوله بود تولد وی در سال ۱۲۵۵ هـ .
ق بوده مشارالیه در سفر اول ناصرالدین شاه
بارویا در سال ۱۲۹۰ هـ . ق همراه شاه بود و از
سال ۱۳۰۵ هـ . ق تا سال ۱۳۰۶ هـ . ق والی
فارس بود و در سال ۱۳۱۰ هـ . ق مرد و اورا ^{بکا} ^{ظمین}
برده در مقبره خانوادگی دفن کردند بعد از اویس
میرزای مزبور لقب معتمد الدوله به برادر کوچکش
عبد العلی میرزا داده شد مشارالیه در دوره حیات
برادرش لقب اورا که احتشام الدوله بود گرفته بود
مردی بی کار و خانه نشین بود و بعد از وفات اویس
سلطان جنید میرزا ملقب بمعتمد الدوله شده تولد

وی بسال ۱۲۹۰ هـ . ق بوده و در سال ۱۳۳۸
هـ . ق که حاکم استرآباد (گرگان) بوده بر اثر
ابتلای بدرد و مرض قلبی خود را کشت و انتحار کرد
بنابرین در خانواده فرهاد میرزا چهار نفر ملقب
بمعتمد الدوله بوده اند اسمعیل میرزا پسر ^{ظلم}
السلطان پسر ناصرالدین شاه نیز لقب معتمد الدوله
داشت و در سال ۱۳۳۸ هـ . ق در اصفهان وفات
کرد روزنامه اطلاعات شرحی از حسن اخلاق و فطرت
نیک او نوشته است بعد از او دیگر کسی لقب معتمد الدوله
نداشته است ، اما منوچهرخان معتمد الدوله که نام
خود را بر اثر ایمان و فد اکاری در راه حضرت اعلی جلال
ذکره مخلد ساخت اصلاً اهل گرجستان بود و در دوره
فتوحات آقا محمد خان قاجار در آنحد و اسیر شد در
هر حال مشارالیه یکی از رجال مهم در بار فتحعلیشاه

بود و در دوره محمد شاه هم چندی بر سر کار بود
ابتدا در جزو خواجگان حرم سرا بود و بتدریج بر
اثر هوش و ذکاوت و درستگاری بمقام خواجه باشی
و مقام ایچ آقاسی (رئیس تشریفات سلطنتی) و بعدا
بمقام ایشیک آقاسی (وزیر دربار) رسید فتحعلیشاه
اورا بعنوان مشاور و معاضد شاهزادگان که بحکمرانی
بلاد تعیین میکرد میفرستاد و مشارالیه بگیلان و
اصفهان رفت و حاکم مطلق بود و در دوره محمد شاه
بوزارت فیروز میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه
تعیین شد و همراه او بفارس رفت و حسین علی میرزای
فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
را قلع و قمع نمود و خدمات مهمی انجام داد و عاقبت
بسال ۱۲۶۳ هـ . ق در اصفهان وفات فرمود
و جسد او را در ریلده قم در آرامگاهی که برای خود

ساخته بود دفن کردند کتاب نبوت خاصه بتقاضای
او در اصفهان از قلم مبارک حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره
صادر و نازل شد ، شرح حالش در تاریخ نبیل مسطور
است و عظمت و مقامش ثابت میرزا محمد جعفر مذهب
اصفهانی کتاب (مدایح معتمد) را بنام او تألیف
کرده و منتشر است در ریحیق مختوم شرحی درباره آن
بزرگوار نوشته ام مراجعه فرمائید ، در ظهور الحق
مرحوم فاضل مازندرانی هم شرحی درباره آن نوشته
است . بعضی میگویند غیر آنچه ذکر شد یک معتمد
الدوله دیگر هم بوده که بعد از منوچهرخان همین
لقب را داشته است و او عباس قلی خان جوان شیر—
از افشار فتحعلیشاه است که در دوره ناصرالدینشاه
وزارت عدلیه را داشته و بعد از او هم برادرش محمد خان
جوانشیر معتمد الدوله بوده است (مجلد وحید شماره

۸۶ ص ۱۹۳ - ۱۹۶) باری از آنجا سر قبر مرحوم
 میرزا ابوالقاسم معروف بمیرزای قمی رفتیم که صاحب
 قوانین الاصول و مردی زاهد و مورد احترام فتحعلیشاه
 بوده است ، آقا جمال بروجردی معروف به پیر گفتار
 نوه دختری میرزای قمی است گاهی شعر هم میگفته
 ولی در نهایت سستی و رکاکت از جمله خطاب بنهر فرات
 فرموده است ؛ ای فرات آیارود سبط پیغمبر از جهان
 تشنه و توسیر گردانی ز آیت انس و جان ، ای چراطوفان
 نکردی تا کنی غرق بلا ، سرکشان راتا که طوفانی زخونها
 شد روان ، اصل این اشعار ترجمه از قصیده ای عربی
 است که از شعرای عرب گفته بود و تا آخر بهمین منوال
 رکیک و سست است ، میرزای قمی در سال ۱۲۳۱ هـ
 ق . وفات فرمود سنش هشتاد و یکسال بود و در قم
 مدفون شد محل قبرش در وسط قبرستان عمومی وسط

شهر بود که حالا آن محل و قبرستان بیابان ملی تبدیل
 شده و مزار او را با گنبد کاشی محفوظ نگاه داشته اند
 و مصرع (از اینجهان بجنان صاحب قوانین رفت)
 ماده تاریخ مرگ اوست شرح احوالش و تألیفاتش در روضات
 الجنات علامه خوانساری و ریحانة الادب مدرس تبریزی
 و سایر کتب معروف ثبت است وجه تسمیه ی قم را قبلاً
 ذکر کردیم که پیغمبر در شب معراج بشیطان فرمود قم
 این حدیث را مجلسی در بحار الانوار مجلد چهار
 آورده و در مجلد ششم حدیثی ذکر کرده و در وصف و
 تمجید مردم قم احادیث عجیبه بسیار آورده در جلد
 چهاردهم که معروف بسماء و العالم است از اینگونه
 سخنان بسیار است فی المثل . . . فی الروایات ان للجنة
 ثمانية ابواب واحد منها لاهل قم (سفينة البحار)
 و نیز حدیث لولا القمیون لضاع الدین (سفينة البحار)

ونیز مفاخر اهل قم کثیره (سفینه البحار)
 حضرت رضا علیه السلام به قم وارد شده اند و توقف
 مختصری فرموده اند (سفینه البحار) و در باره حضرت
 معصومه نیز اخبار بسیار وارد است که در سفینه البحار
 مرحوم محدث قمی در ذیل قسم و سایر کتب مکتوب
 است جمال اقدس ابهی جل ذکره الاعظم نیز سفری
 بشهر قم فرموده اند در لوج مبارک نازل قوله تعالی :
 روزی از روزها قصد ملاقات جده غصن اعظم
 را نمودیم در ایامیکه ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر
 بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصی با عمامه کبیر
 نشسته و نفسی هم با او پیوسته از خلف حجاب مخصوصی
 ورقه مؤمنه مقدسه تحقیق مینمود از جمله ذکر نمود باید
 بدانیم و فهمیم که جبرئیل بالا تراست یا قنبر امیر
 المؤمنین این مظلوم با آنکه بیلوف ظاهر نرسیده بود

بسیار تعجب نمود از عقل آن دو غافل بعد از
 توقف چند دقیقه این مظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آن
 است که در کتاب صبین میفرماید نزل به الروح الامین
 علی قلبك، آقای قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامی
 هم که توجه بارض قم نمودیم همین شخص در آن ارض
 موجود انتهی (اشراقات ص ۳۹) در نزد یک
 نم محلی است بنام جملران که معروفست حضرت قائم
 موعود گاهی با آنجا تشریف میآوردند و چاهی هم در آنجا
 حفر کرده اند کم عمق که میگویند حضرت از آن چاه
 بیرون میآیند و بهمان چاه هم میروند و مردم شبهای
 جمعه در آن مسجد که چاه در آنجاست تا صبح بدعا
 میگذرانند و از بس عریضه بحضرت مینویسند و در میان
 چاه می اندازند هر روز مقداری نامه جمع میشود که
 مستخدم رند آنجا همه را جمع میکند و میسوزاند و گاهی

هم بر حسب اقتضا جوابی از آن چاه در کاغذ با خط
 سبزرنگ بنام یکی از شیعیان بیرون میآید من خود م
 یک هفته در آن محل و آن مسجد جمگراں از بیم و خوف
 مردم عوام که قصد قتل مراد داشتند متوازی بودم و
 شاهد احوال میشدم و بالباس مبدل بسر میردم و علت
 آن بود که جمعی از طلاب مرا حکمی و فلسفی و خارج
 از دین می پنداشتند و بالاخره بمرحوم حاجی شیخ
 عبد الکریم حائری یزدی که مرجع انام بود استناد م
 بود پناه بردم و قصیده ای در مدح او گفتم و در مسجد
 بالا سرپس از تمام شدن نماز جماعت شیخ مرحوم آن را
 در حضور هزاران نفر مردم که بشیخ اقتدا میکردند
 یصدای بلند خواندم و شیخ مرحمت فرمود و مرا مسلمان
 کامل العیار معرفی کرد و دیگرید خواهان نتوانستند
 چیزی بگویند و این وقایع در سال ۱۳۴۰ ه . ق

اتفاق افتاد که تا امروز بیش از پنجاه سال میگذرد
 بعضی از ابیات آن قصیده مدحیه که بسبک قانسی
 گفته بودم این بود که در خاطر من هنوز مانده
 خدا یگان جهان دین خود نمود تمام
 بفرورد و ملت واقبهال مقتدای انام
 سدید دین شرف دولت آفتاب کرم
 جمال ملت آسایش خواص و عوام
 جهان فضل و هنر سایه خدای کریم
 (اشاره باسم حاجی شیخ است که عبد الکریم بود)
 تا آنجا که :
 بود چو دریا چو کفش همواره در
 (اشاره بکتاب درر الاصول حاجی شیخ بود که در فن
 اصول تألیف فرموده و همان را تدریس میفرمود) تا آنجا
 که گفتم :

سوی مد یحه توطیع من کند چون روی

زروح قدس معانی بد و شود الهام

از این سبب شده برخلق اشتباه که من

پیبرم بسخن معجز من است کلام

..... الح

در اطراف قم اما مزاده ها بسیار است که بعضی را که -

نزد یک بود دیدیم باری آن روز و آن شب گذشت روز

بعد حسب الوعدہ بمنزل دوست قدیمی جناب آقای

م . ت . رفتیم وارد شدیم و مشاهده شد که چند نفر

دیگر هم از هم ردیفان آقای م . ت . تشریف دارند

و دوست ما از آنها هم دعوت فرموده که در بحث ما شرکت

فرمایند نشستیم و بعد از طی تعارفات رسمیه دنبال

بحث در بیروز آغاز شد مراد آن وقت یاد آمد از فرمایش

جمال اقدس کبریائی که فرموده " انا نعلم الذین

اراد والتبلیغ وثوید هم بجنود العلم والعرفان انا

کنا قادرین " توجه بساحت کبریا کردیم و گفتگو آغاز

شد آقای م . ت . فرمود که شما در بحث روز قبل

راجع بتولد قائم موعود و درباره نرجس مادر آنحضرت

سخنانی فرمودید از جمله آنکه مشارالیهها ساسی متعدد

داشته و از جمله آنکه در جنگ بین مسلمین و رومیان

اسیر شده و در آن اوقات جنگی نبوده و . و . و . گفتیم

صحیح است ، و همه اینها در لیلست که داستان تولد

موعود و غیبت و غیره اساسی ندارد و در دوره وفات امام

حسن عسکری که بدون فرزند وفات یافتند بزرگان

شیعه برای حفظ شیعیان که گرفتار شتت عقیده شده

بودند آن داستان را ساختند و ناحیه مقدس سرد آ

را درست کردند و چهار نفر را بترتیب نایب خاص و باب

آنحضرت قرار دادند و هر روز توقیعی بنام آنحضرت

صادر میکردند و چون دوره غیبت صغری هفتاد سال
طول کشید و امامی ظاهر نشد برای حفظ شیعه
اعلان کردند که غیبت کبری واقع شد و دیگر امام را
ظهوری نیست تا وقتی که خدا بخواهد و علی بن محمد
سمری توقیعی صادر کرد بنام امام غایب که قد وقعت
الغیبة الکبری و جمعی مانند حلاج و شلمغانی که منکر
این مدعی شدند و حقیقت را آشکار کردند زمامداران
شیعه آنانرا تکفیر کردند و بقتل رسانیدند
یکی از حاضرین سخن ملاحظه کرد و فرمود " همانطور
که فرمودید ماد را امام زمان را با سامی مختلفه خوانده
و این موضوع را میتوان چند جور توجیه کرد اول آنکه
خانه حضرت عسکری سخت تحت نظر قرار گرفته بود
و ولادت امام غایب بطور پنهانی انجام گرفت و هیچ
کس نمیدانست امام عسکری از دواج کرده یانه و کدام

يك از زنانی که در خانه حضرت بودند یا آمد و رفت
داشتند همسر آنجناب میباشند بهمین جهت بعد
که شنیدند امام زمان متولد شد هر کسی گمان میکرد
فرزند یکی از آن بانوان بوده است
دوم - معمول بوده که دختران را از سنین کوچکی
تا هنگامی که شوهر میکردند بچندین نام میخواندند
پدرینامی میخواند مادرینامی دیگر آشنایان اسم
دیگری روی آنها میگذاشتند و تازه بخانه شوهر که
میرفت شوهر و پدر و مادر شوهر و عمه و خاله و غیره گاهی
هر کدام او را نظریتناسب اندام و زیبایی و رعنائی یا
ملاحظت و سفیدی و شیرین زبانی و فریبی و لاغری و غیره
بنامی میخواندند و نام اصلی هم محفوظ میماند
بخصوص که عروس نژاد دیگر و پیرو کیش یا اهل کشور
دیگر و زبان دیگری داشته باشد . (موعود بیکه جهان

در انتظار اوست ص ۱۸۳) عرض کردم این ها که
فرمودید بقول خودتان تصور است و حقیقت ندارد و
صرف توجیه است حضرت عسکری زوجه رسمی نداشتند
و چند کینزد اشتند که اسامی آنها در هیچ کتابی و تار^{بخشی}
نیده نشده و عده آنها هم ذکر نشده است و همه
راویان شیعه نوشته اند که همان کنیزک که مادر
موعود بود بچند اسم خوانده شده است و هیچ یک
نگفته اند که آنها اسامی سایر کنیزکان بوده و بعد از
تولد امام و آشکار شدن راز تولد بقول شما هر کس مادر
او را یکی از کنیزکان امام عسکری دانسته شما در این تصور
تنها هستید و دیگران گفته اند که همه اسامی راجع
بهمان کنیز رومی است که گاهی ملیکه و گاهی نرجس و
گاهی اسامی دیگر داشته است ، و هر کدام خواستند
این مسئله را طوری بقول شما توجیه کنند فی المشمل

شیخ عباس محدث قمی که از راویان حدیث و عالمان
شیعه است در سفینه البحار فرموده قوله :
كانت نرجس ام الحجة ع ملیکه بنت پشوعا ابن قیصر
ملك الروم و انها من ولد الخواریین تنسب الی
شمعون و صی المسیح و كانت تعرف الخط و تعرف
لغة العرب و لما سرت سمّتها نرجس لثلا يعرفه
الشیخ الذی وقعت الیه و لما اعتراه من النور و الجلاء
بسبب الحمل المنور سمیت صقیلا و لما ولدت ابنها
سَلّم علیها الخ
ملاحظه فرمائید که چه تهوراتی در باره تسمیه مشار
الیها با اسامی مختلفه کرده اند ولی فقط برای دو اسم
راهی یافته و برای بقیه اسامی چیزی نگفته اند
از این گذشته نفهمیدم چرا امام حسن عسکری تحت
نظر قرار گرفته بود زیرا پدر آنحضرت امام هادی ع تا

سال ۲۵۴ هـ . ق زنده بودند و امام مشهور و معروف
شیعه بودند و در حقیقت آنحضرت باید تحت نظر باشد
چنانچه بود و آنحضرت را خلیفه عباسی بسامرا تبعید
کرده بود و حضرت عسکری در آن اوقات جوانی بود
۲۲ ساله تقریباً ولی از او واهمه ای نداشت که تا
این درجه تحت نظر قرار بگیرد که حتی از حیث ازدواج
هم تحت نظر باشد قطع نظر از آنکه آنحضرت هیچوقت
در عمرش زوجه رسمی نداشتند و فقط چند کنیز داشتند
و کنیزان او چراباید تحت نظر باشند و بعد از وفات امام
هادی ع و وفات حضرت عسکری هم خلیفه در صدر
تحقیق برآمد و حتی کنیز آنحضرت را آورده در نزد خود
زیر نظر داشت و معلوم شد که اصلاً حسن عسکری از هیچ
يك از کنیزکان فرزندی نداشته و ماترك امام رابین
مادر او پدرش جعفر تقسیم کرد بشرحی که کلینی مرحوم

در اصول کافی روایت کرده شما همه این وقایع و حقایق
را که علمای بزرگ گفته اند بکناری میگذارید و بخیال
خود توجیه میفرمائید و تصوراتی اظهار میفرمائید که ما
انزل الله بهامن سلطان ، اما توجیه دیگر سرکار که
فرمودید هر دختری در خانواده خود چند اسم دارد
پدر او را با اسمی میخواند و . . . و . . . این هم
تصوری بیش نیست چرا برای چه باید اینطور باشد
و فقط درباره طیکه این توجیه درست است از کجا
میتوان این توجیه را درست دانست آیا بواسطه
تناسب اندام و زیبایی و رعنائی و ملاحظت و شیرینی
زبانی بود که او را که بقول شما از همه انظار مستور
بوده با وجود مستور بودن هر لحظه با اسمی میخواندند
شما که فرمودید او را کسی نمیدید و حتی عروسی پنهانی
صورت گرفت آیا چه کسی مراقب تناسب اندام و

زیبائی و رعنائی او میشد که هر لحظه برای او اسمی
بتراشد از این گذشته او که نه پدر داشت و نه مادر
و نه خواهر و نه برادر و عمه و خاله که شما شمرید تا
متوجه زیبائی و رعنائی او بشوید و هر دم بنامی بر او
آفرین بخوانند و جمعی هم او را کنیز عرب و مسماءه
بمریم و امّ خمط و کنیز ملوک و حکیمه دانسته اند دیگر
چه زیبائی و کدام رعنائی ؟ چه کسی مراقب زیبائی
و اندام او شده بود که او را با اسمی جدید نامیده بود
این توجیهاست که فرمودید تصویری بیش نیست و مشکلی
را حل نمیکند محاضری بعضی تصدیق و برخی از روی
تعصب تکفیر فرمودند ناطق قبل فرمود یک توجیه
دیگر هم احتمال دارد و آن اینست که احتمال دارد
خاندان امام عسکری نظریوضع ناساعدی که در برابر
دشمنان ویدخواهان داشتند و محدودیتهایی که

کار آگاهان مرد و زن برای آنان بعمل میآوردند و کاملاً
مراقب زنان منتسب بآن خانواده بودند آن بانسوی
عالیقدر را با اسمی متعدد میخواندند تا پس از ولادت
امام زمان و رحلت حضرت عسکری درست معلوم نباشد
مادر آنحضرت چه زنی بوده است (موعود ص ۱۸۴)
عرض کردم این توجیه هم کاری را درست نمیکند ،
زیرا حسن عسکری در زمان حیات پدر آنقدرها تحت
نظرنی بود زیرا پدرش هنوز زنده بود و امام محسوب
میشده او از این گذشته بقول شما رفت و آمد کار آگاهان
زن و مرد بطوریکه در حدیث تولد هست فائده ای
نداشت زیرا شما معتقدید که مطابق اخبار تولد امام
غایب آثار حمل تا هنگام تولد طفل در مادر آنحضرت
ظاهر نبوده ، علی هذا آنها چه میتوانند بگویند
غیر از اینکه هیچ يك از کنیزکان امام حامله نیست و

علی‌هذا همه خاندان امام عسکری که فرمودید وضع
 نامساعدی داشتند توجیهی بی دلیل است و تصوری
 بیش نیست و این حدسیات شما حل مشکل نمیکند و سرو
 صورتی بد استان ملیکه نمیدهد، آقای م. ت. فرمود
 شما بروز فرمودید که ملیکه چگونه خود را جزو اسیران
 انداخت و فرمودید که جنگی بین اسلام و روم رخ نداد
 با آنکه بتصریح تواریخ معتبر چند سال متعاقب جنگ
 اسلام و روم اتفاق افتاد و اینک از روی تواریخ برای شما
 میخوانم " (موعودیکه ص ۱۷۹ - ۱۸۰)
 منظور از روم که ملیکه مادر امام زمان منتسب بانجاست
 روم شرقی است که پایتخت آن قسطنطنیه بوده است
 طبق نوشته مورخان اسلامی و از جمله ابن اثیر در -
 سالهای ۲۴۰ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۴۸
 ۲۴۹ - ۲۵۳ - هجری جنگهایی میان قوای اسلام

وروم شرقی یعنی ترکیه کنونی بوقوع پیوست و در خلال
 آن اسیرانی از طرفین گرفته و مبادله شد . . . در سال
 (۲۴۷) جنگهایی میان مسلمانان و رومیان در گرفت
 و غنائم بسیاری بچنگ مسلمانان افتاد در سال ۲۴۸
 بلکه جود سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری
 از اشراف روم اسیر شدند (العرب والروم ص ۲۵۲)
 ابن اثیر نیز در حوادث سال ۲۴۹ ه . مینویسد در
 جنگی میان مسلمانان بسرکردگی عمر بن عبد الله اقطع
 و جعفر بن علی صائغه و رومیان روی داد که شخص قیصر
 هم در آن شرکت داشت اگر این بانسود ر
 سال ۲۴۸ ه . که قوای خلیفه بغداد با روم شرقی
 جنگید و اسیرانی از آنها گرفت اسیر شده با سال ه .
 مصادف با سیزدهمین سال توقف حضرت هادی در
 سامره و شانزده سالگی امام عسکری است که در سال

۲۳۲ هـ . متولد شده بود (موعود بیکه . . . ص ۱۷۹)
۰ (۱۸۰)

طاهر شروع بسخن کرد وگفت از بیانات سرکار

استفاده کردم ؛ اولاً — معلوم نیست

که مقصود از روم روم شرقی باشد و این حدس سرکار

است ، ثانياً — فرمودید که در سالهای متعدد جنگ

میان مسلمین و روم در گرفت و خود شما سال ۲۴۸ را

انتخاب فرمودید و اسارت ملیکه را در این سال

احتمال دادید زیرا از سالهای دیگر که ذکر کردید

برای این منظور نمیتوان سر رشته ای بدست آورد و خود

شما فرمودید که ابن اثیر هم باین معنی اشاره کرده

و راجع بسال ۲۴۹ هـ . فرمودید که ابن اثیر نوشته

است ولی با اینهمه شما سال ۲۴۸ هـ . را انتخاب

فرمودید و اسیری ملیکه را در آن سال مناسبتر

دانستید اینک تاریخ ابن اثیر در کتابخانه جناب

آقای م . ت . موجود است بخوانیم و ببینیم درباره

سال ۲۴۸ و سال ۲۴۹ هـ . چه نوشته است .

طاهر کتاب ابن اثیر را از آقای م . ت . گرفت

و محل منظور را با ذکر و معین عبارات ابن اثیر را در ذیل

سال ۲۴۸ و ۲۴۹ هـ . چنین خواند قوله :

ثم دخلت سنة تسع واربعمين ومائتين (۲۴۹) ذكر

غز والروم وقتل على بن يحيى الارمنى فى هذه السنة

غزا جعفر بن دينار الصائفة فافتح حصنا ومطامير

واستازنه عمر بن عبید الله الاقطع فى المسير الى بلا

الروم فاذن له فسار فى خلق كثير من اهل مطيه

فلقيه الملك فى جمع عظيم من الروم وهم خمسون والفا

وقتل عمرو ممن معه الفان من المسلمين فى منتصف

رجب فلما قتل عمر بن عبید الله خرج الروم الى الثفور

الجزريه وكتبوا عليها وعلى اموال المسلمين وحرّمهم
 فبلغ ذلك على بن يحيى وهو قافل من ادمينية الى
 ميافارقين في جماعة من اهلها ومن اهل السلسلة
 فنفذ اليهم فقتل في نحو من اربعة مائة رجل في شهر
 رمضان انتهى .

ملاحظه بفرمائيد در اين جنگ که ذکر کرده بسال
 ۲۴۹ همانا ذکر کشته شدن علی بن یحیی ارمنی
 و غلبه رومیها بر مسلمین و قتل بیش از ده هزار نفر مسلمان
 و غارت در اراغی و تصرف در حریم و ناموس مسلمین است
 و عده رومیان در این جنگ پنجاه هزار نفر لشکری بود
 و عمر بن عبید الله اقطع و ده هزار نفر از همراهانش نیز
 در این جنگ کشته شدند و مغلوب رومیان گردیدند
 و ابتدا کوچکتر غلبه و فتحی در این سال و در این جنگ
 نصیب مسلمین نشده بنابراین در استان اسیر شدن

ملیکه دختر قیصر (یا نواده پسری قیصر یا برادرزاده
 قیصر) در چنین جنگی محال و ممتنع بوده زیرا رومیان
 غلبه کردند و کشتند و غارت مال و ناموس مسلمین نمودند
 در یگردی در ماه رمضان و قایع سال ۲۴۹ هـ . در این اثنا
 واقعه ای که دلیل جنگ روم و اسلام باشد وجود
 ندارد ، آری در همین سال محمد حکمران اندلس
 (که ربطی بروم شرقی ندارد) پسرش را بالشکری
 بجنگ فرنگیها فرستاد و شهر الیه تسخیر نمود و
 فرنگیان را شکست داد و غنیمت بسیار از فرنگیها بجنگ
 آورد که البته ربطی بقیصر روم ندارد ، قیصر روم کجا و
 فرنگی کجا ، روم شرقی کجا ، و اندلس کجا ، اما وقایع
 سال ۲۴۸ هـ را بخوانیم و بینیم که آنچه را شما از
 وقایع این سال مورد نظر و تکیه گاه خود مقرر فرمودید
 چه بوده و چنانکه فرمودید آیا ملیکه در این واقعه

اسير شده ؟ آيا اصلاً واقعه ای روی داده ؟ اينك
عبارت اين اشير در ذيل وقايع سال ٢٤٨ هـ . قوله :
ثم دخلت سنة ثمان واربعمين ومائتين (٢٤٨) .

(ذكر غزاة وصيف الروم)

في هذه السنة اغزى المنتصر وصيفا التركي الى بلاد
الروم وكان سبب ذلك انه كان بينه وبين احمد بن
الخصيب شحنا وتباغض فحرض احمد بن الخصيب
المنتصر على وصيف و اشار اليه باخراجه من عسكره
الغزاة فامر المنتصر باحضار وصيف فلما حضر قال له
قد اتانا نحن طاغية الروم انه اقبل يريد الشفرو هذا
امرا يمكن الا مساك عنه ولست آمنه ان هلك كل ما مر
به من بلاد الاسلام ويقتل ويسبي فاما شخصت انت
واما شخصت انا فقال بل اشخص انا يا امير المؤمنين
فقال لا احمد بن الخصيب انظر الى ما يحتاج اليه و

صيف فآته له فقال نعم يا امير المؤمنين فقال مانعم ؟
قم الساعة وقال لوصيف مراكبتك ان يرافقه على ما
يحتاج اليه ويلزمه حتى يفرغ منه فقاما ولم يزل
احمد بن الخصيب في جهازه حتى خرج وانتخب له
الرجال فكان معه اثني عشر الف رجل وكان على مقدمته
مزاحم بن خاقان اخو الفتح وكتب المنتصر الى محمد بن
عبد الله بن طاهر ببغداد يعلمه ذلك ويأمره ان
ينتدب الناس الى الغزاة ويرغبهم فيها و امر وصيفا
ان يوافي ثغر ملطية وجعل على نفقات العسكر
والمغانم والمقاسم ابا الوليد الحريري السجلي
ولما سار وصيف كتب اليه المنتصر يامره بالمقام بالشفرو
اربع سنين يفرز في اوقات الغزو منها الى ان يأتيه
رايه انتهى
خلاصه آنچه ذكر شد اينست كه در دوره خلافت منتصر

عباسی وصیف ترك که غلامی بود و برامورد ولت و طلت
بتدریج تسلطی یافته بود مورد بی مهری و خشم و
عداوت احمد بن الخصیب که از رجال مهم دربار بود
قرار گرفت احمد از منتصر خلیفه خواست که وصیف را
ببهبانه ای از خالت درامورد ربارد و بکند و بنام
جهاد او را مأمور فرماید منتصر وصیف را احضار فرمود
و گفت از قرار اخباریکه بمارسیده فرمائید روای روم خیال
دارد بسرحدات اسلام هجوم کند و ممالک اسلامی
را تسخیر نماید و این امریست مهم و از آن میترسم که
بدینار اسلام بتازد و آنچه بر سر راه او باشد محو کند
و خراب سازد آرام نمیتوان نشست یا توحاضر باش
که بروی و از اسلام دفاع کنی و یا من شخصا خواهم
رفت و وصیف گفت من خود میروم ای امیر المؤمنین منتصر
با احمد بن الخصیب فرمود ببین هر چه برای وصیف

مورد احتیاج است فوراً آماده فرما احمد گفت بسیار
خوب ، خلیفه فرمود بسیار خوب یعنی چه ؟ فوراً
برخیز و بتهیه لوازم سفرو وصیف بپرد از و بوصیف فرمود
که کاتب و منشی خود را مأمور ساز تا با احمد در مسئله
تهیه لوازم همراهی کند هر دو بکاربرد اختند و احمد
وسائل را تجهیز کرد تا وصیف عزیمت نمود و وازده
هزار نفر مردان جنگی همراه داشت مزاحم بن خاقان
برادر فتح در مقدمه سپاه وصیف قرار گرفت ، منتصر
خلیفه داستان عزیمت وصیف را بالشکریان برای حاکم
بغداد محمد بن عبد الله بن طاهر بنگاشت و او را از
ماوقع مطلع ساخت و با و فرمان داد تا ندای جهاد در
دهد و مردم را بجهاد تحریص کند و بوصیف دستور
داد که در سرحد مطیبه (شهری بود در کنار فرات
در سرزمین ترکیه - المنجد) مقام کند و او را آن منطقه

راقبضه نماید و ابوولید حریری را فرمان داد زمام
 مخارج سپاه و حساب مخارج و غنائم را عهده دار شود
 و خلیفه نیز بوصیف دستور داد که مدت چهار سال
 در نقطه سرحدی توقف کنند و در موقع چهار بهار
 پدید آید تا وقتی که فرمان جدید خلیفه بیاورد
 ملاحظه فرمائید که نه جنگی اتفاق افتاد و نه جهادی
 سرگرفت نه اسلام غلبه و هجوم کرد و نه رومیان مغلوب
 و اسیر شدند این فقط توطئه و بهانه ای بود که منتصر
 خلیفه حسب خواهش احمد الخصیب دستاویز کرد
 تا وصیف را بآن بهانه از مرکز حکومت بگوشه ای از
 سرحدات تبعید نماید ، زیرا احمد بشرحیکه ذکر شد
 عداوت شدیدی با وصیف داشت ، وصیف و صفا که از
 مالیک ترک بودند بتدریج در دربار خلفای عباسی
 نفوذ داشتند و در همه کار در حالت میگردند و حتی در

انتخاب خلفاء هم در حالت داشتند و شاعر درباره آنها
 گفت :

خليفة في قفص بين وصيف و صفا

يقول ما قاله كما يقول الهمفاء

بهر حال این فقط يك توطئه و بهانه بود که وصیف را
 از مرکز خلافت دور کنند و در تاریخ ابن اثیر به پیچوجه
 اشاره ای نیست که در سال ۲۴۸ جنگی بین روم و
 اسلام بوقوع پیوسته باشد تا کسی اسیر و مقتول گردد
 و قایمی که در ذیل سال ۲۴۸ ذکر میکند ابداً اربطی
 بحصول جنگی بین روم و اسلام ندارد و وقایع مختلفه ^{بست}
 که در آن سال اتفاق افتاده مانند وفات منتصر خلیفه
 بفرمائید این کتاب حاضر است ملاحظه
 فرمائید این بود محلی را که شما بآن متکی بودید و
 ملاحظه فرمودید که ابداً جنگی واقع نشد و استان

صرفاً توطئه و بهانه بود و پس .
 طاهرگفت ، من يك مطلب را هم میخواهم بپرسم و آن
 اینکه اسم اصلی ملیکه ، یا نرجس ، یا مریم ، یا صیقل ،
 یا صقیل ، یا بلغت رومی چه بوده همه این
 اسامی که در کتب مسطور است عربی است ، هیچکس
 جوابی ندارد زیرا در کتب مربوطه از این اسم رومی
 اثری نیست ، بعضی گفته اند نرجس لغت رومی است
 ولی وجود کلمه نرگس که نام گل مخصوصی است و اصل
 آن یونانی است این نظریه را مردود میسازد ، زیرا
 در میان رومیان برای آنها این نام بهیچوجه معمول
 نبوده است و مشابهی ندارد . طاهرگفت سالهای
 دیگر هم که ذکر فرمودید هیچکدام وافی مقصود شما
 نیست اگر وافی بود شما سال ۲۴۸ را انتخاب نمیکردید
 و نمیفرمودید که (اگر این بانود رسال ۲۴۸ هـ . که

قوای خلیفه بغداد با روم شرقی جنگید و اسیرانی از آنها
 گرفت اسیر شده باشد مصادف با سیزدهمین سال
 توقف حضرت هادی در سامره و شانزده سالگی امام
 عسکری است (موعودیکه ص ۰۰۰ ص ۱۸۰) .
 من نمیدانم شما از کجای گفته های ابن اثیر در وقایع
 سال ۲۴۸ هـ . استخراج کرده اید که در این سال
 بین اسلام و روم جنگی شده و روم مغلوب شده و
 اسیران رومی با سارت رفته اند و . و . کی ابن اثیر
 این حرفها را زده عین عبارت او را خواندم و همه
 شنیدید ، چرا باید مطالبی را که ابن اثیر اصلاً ننوشته
 باونسبت داد از مردم محقق این رفتار شایسته نیست
 و با این حرفها نمیشود مشکلی را حل کرد مدتی سکوت
 بر مجلس سایه افکند ، یکی از حاضرین فرمود اگر
 بنا باشد که حجت موعود غایب که بعقیده ما حجت

خداوندی در روی زمین است وجود نداشته باشد
 ومعنی غیبت آن باشد که شما شرح دادید لازم -
 میآید که جهان از حجت الله خالی باشد بآنکه
 بر حسب نصوص صریحه صادره از حضرت ائمه علیهم
 السلام زمین هیچگاه از حجت الهیه خالی نخواهد
 بود وگرنه زمین اهل خود را فرو میبرد و خلق جهان
 بهلاکت میرسند ، با اصول کافی که از کتب اربعه
 شیعه است مراجعه نمائید در کتاب الحجة اصول
 کافی بابی هست که ان الارض لا تخلو من حجة و علامه
 کلینی سیزده حدیث در این باره نقل فرموده ما
 میگوئیم که حجت الله موجود است ولی غایب است و از
 انظار مستور است - طاهر گفت در این احادیث که
 فرمودید در کتاب کافی روایت است صریحا فرموده اند
 که حجة الهیه همواره هست برای آنکه مردم را بحال

و حرام هدایت کند و راهنمای آنها باشد و شما که
 فرمودید امام غایب است و باب علم مسدود است و
 کسی خدمت او نمیرسد و دوره غیبت کبری است و در
 توقیع علی بن محمد السمری است که هر که مدعی شود
 در دوره غیبت کبری امام را دیده است دروغ گوست
 و کذاب است ، بنابراین چه کسی حلال و حرام مردم
 را تعیین میکند و مثل اینست که امامی نیست و فرض
 وجود حجة الهیه غایب از انظار در بلاد موهومه
 و جابلقا و جابلسا و غیره مشکلی را حل نمیکند ، و عیناً
 اشکالی که فرمودید زمین از حجت خالی نیست و بنابراین
 فاصله زمانی بین رحلت امام عسکری تا بحال باید
 بدون حجت باشد عرض میکنم که اولاً در اصول کافی
 در بین احادیث راجع بحجت که اشاره فرمودید در
 حدیث پنجم این طور روایت فرموده است علی بن

ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابن مسکان
عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام قال قال ان
الله لم یدع الارض بغير عالم ولولا ذلك لم یعرف الحق
من الباطل . ملاحظه میفرمائید که فرموده عالم
همواره هست و ضروریات مردم رسیدگی میکند و -
بنابراین علمای دین حجت الهیه هستند که همیشه
در بین مردم هستند و چنانکه میدانید حجت بر سه
قسم است حجت باقیه ، و حجت منصوصه ، و حجت
موصوفه ، حجت باقیه که قرآن است همواره در بین
مردم هست و هیچوقت زمین از وجود حجت باقیه خالی
نیست و حجت منصوصه همان ائمه هستند که بوجود
عسکری علیه السلام خاتمه یافت و پس از غروب شمس
ولایت در میان مردم حجت موصوفه زمام دارا مردم
هستند حضرت رسول ص فرموده اند «انّی تارک فیکم

الثقلین کتاب الله و عترتی و انّهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض» و ملاحظه میفرمائید که حجت عظیمه و باقیه
ثقل اکبر و قرآن مجید است و ثقل دیگر که عترت پیغمبر
بودند تا مدت ۲۴۰ سال بتبیین احکام و آیات ثقل
اعظم پرداختند و بعد از غروب شمس ولایت امور مردم
بحجت موصوفه راجع شد و قبلا هم شرحی در اینخصوص
گفته شد و معنی حقیقی غیبت تشریح شد و این معنی
یعنی زمام داری حجت موصوفه که علمای دین هستند
تا وقتی ادامه داشت که ظهور مقدس موعود الهی ظاهر
نشده بود و چون ظهور فرمود همه حسابها بسته شد
و از نو حساب جدیدی باز شد هر کس مؤمن شد از اختیار
است و هر کس مؤمن نشد خود را از مواهب الهیه محروم
ساخت ، سخن در اینجا خاتمه یافت - آقای م.ت.
فرمود دوست عزیز شما تا کی در این شهر میمانید عرض

کردم فردا راهم خدمت سرکار میروسیم و بعد مرخص
 میشویم ، قرار فردا داده شد و ما برخاستیم و در شهر
 بسیر و گردش پرداختیم ولی جز آنچه قبلاً دیده بودیم
 چیزی دیگری جالب انظار نبود ، روز بعد حسب الوعد
 خدمت آقای م . ت . رسیدیم و چند نفر را در خدمت
 ایشان دیدیم که دیروز نبودند ، آقایان روز قبل همه
 تشریف داشتند بعلاوه چند نفر دیگر که امروز آمده
 بودند ، پس از طی تعارفات رسمیه آقای م . ت .
 بحاضرین فرمود ، آنها که گفتم این آقایان هستند
 مهمان ما هستند اطلاعات جدید دارند ، و من
 خیلی استفاده کردم یکی از آنها که حاضر بودند و به
 آقای ص . از او تعبیر میکنم ، بدون مقدمه دست
 بحاسن خود کشید و فرمود حضرت بها^۱ الله در کتاب
 ایقان هنگام استدلال بآیه قرآن مجید از روی عدم

اطلاع آیه قرآن را تغییر داده اند و اشتباه نقل
 فرموده اند ، آیا میشود گرفتار اشتباه در ادعای خود
 صادق باشد ؟ عرض کردم خواهشمندم که آن آیه
 را ارائه بدهید که در کجای ایقان است و کدام آیه
 قرآن مجید را میفرمائید ، آقای ص . کتابی خطی را باز
 کرد و اینطور خواند خود را از بحر البحور
 فیوضات مع ذلك امر چنین واقع میشود که مشهور است
 و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه
 میفرماید " یوم یأتیهم الله فی ظلل من الغمام " .
 آقای ص . گفت این آیه در سوره بقره نازل شده و بعد
 از کیف بزرگ خود قرآنی بیرون آورد و آیه مزبوره را از
 سوره بقره پیدا کرد در قرآن چنین بود " هَلْ یَنْظُرُونَ
 إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلُلٍ مِّنَ الْغَمَامِ . . . بعد از
 قرائت آیه مبارکه ساکت شد و با جبروت تمام گردن

برافراشت و منتظر جواب شد از چهره اش معلوم بود
که خود را فاتح و منصور میداند از طرفی کتاب ایقان
در دستش و از طرفی قرآن مجید در دست دیگرش
و آیه ایقان با آیه قرآن در ظاهر موافق نبود غلبه
حتمی بود و حجت تمام و هوالد الخصام . رفقاییش
هم خندان و مسرور بودند و برمهات آقای ص . در
بحث و نقل آفرین میخواندند . آقای م . ت . رو
ببندید کرد و فرمود آقا جواب بگو ، دیگران هم سری
تکان دادند آقای ص . به عربی گفت منتظرالجواب
بندید عرض کردم جناب آقای ص . کتاب ایقان که
چند مرتبه منتشر شده و محفل مقدس روحانی ملی
ایران که مرجع بهائیانست آن را نشر داده و برای
بهائیان رسمیت دارد الان نزد من موجود است ما
نسخه هائی را اعتماد میکنیم که مرجع مزبور تصدیق

کرده باشد محفل ملی هم در طبع آثار مبارکه نهایت
دقت را بخرج میدهد و نسخه های مورد اعتماد
مقابله میکند و بعد از اطمینان کامل بطبع آن اقدام
مینماید اینک در نزد من دو نسخه چاپی از کتاب
ایقان مبارک موجود است بیائید ببینیم در این
نسخه ها وضع این آیه که فرمودید چگونه است ؟
هرچه در این نسخه ها باشد مورد قبول ماست زیرا
در ظل اشرف مرجع معین روحانی منتشر شده است
و برای ما از هر جهت رسمیت دارد بعد کتاب طبع
بمبئی را که در ۱۵۲ صفحه در دهلی سالها قبل چاپ
شده با و نشان دارم و آیه مزبور رسیدگی شد کاملاً
مطابق قرآن مجید بود یعنی هل ينظرون الا ان
ياتيهم الله . . . بود این آیه در این چاپ ایقان
در دو موضع مذکور است یعنی یکی در صفحه ۴۶ و

جای دیگر در صفحه ۸۶ چاپ مزبور و در هر دو موضع آیه مبارکه کاملاً مطابق قرآن مجید است و بهیچوجه مخالفتی ندارد بعد چاپ دیگر ایقان را که در مصر بطبع رسیده آورد م و با و ارائه داد م و در هر دو موضع این چاپ هم عیناً آیه مزبوره با قرآن مجید مطابق و موافق بود این کتاب را در مصر مرحوم شیخ فرج الله زکی الکردی با دقت و مقابله کامله طبع کرده و آیه مزبوره در صفحه ۵۸ و صفحه ۱۱۲ مطابق با قرآن است و ابداً اختلافی ندارد . گفتم جناب آقای ص . ملاحظه بفرمائید که آنچه را فرمودید بهیچوجه ارزشی ندارد ما بنسخه خطی شما مجبور نیستیم اطمینان کنیم اگر در نسخه های ایقان موجود که بطبع رسیده و با کمال دقت از طرف محفل ملی و مراجع صلاحیت دار بهائی منتشر شده چنین اختلافی پیدا کردید و آیه

مبارکه با قرآن فرق داشت آنوقت شبهه شما قابل بحث است . قطع نظر از این که بسیار واضح و روشن بود برفرض که آیه مبارکه را در ایقان با اختلاف ذکر کرده باشند از راه نقل بمعنی است . بسیار شده که آیه ای یا سخنی از بزرگان را کسی در تالیفی ذکر کرده و مقصودش نقل عین عبارت نبوده بلکه نقل بمعنی بوده و ایمن بهیچوجه ضرری بجائی نمیرساند در قرآن مجید از قول حضرت مسیح نقل فرموده که مسیح فرمود یأتی من بعدی اسمہ احمد یعنی مسیح فرمود که پس از من رسولی بنام احمد خواهد آمد . این آیه که در سوره قرآن مجید است البته نقل بمعنی است و مفهوم بیان مسیح نقل شده و گرنه در سراسر انجیل زکری از احمد یا آنکه رسولی بعد از من بنام احمد میآید وجود ندارد و البته نقل بمعنی است نه آنکه

اصل گفتار مسیح نقل شده باشد ، و الا تکذیب
قرآن لازم میآید و از همین جهت مسیحیان در کتب
ردیه خود نوشته اند که محمد العیاز بالله بانجیل
تهمت زده و دروغ بسته زیرا در سراسر انجیل که مورد
قبول مسیحیان است اسمی بنام احمد مذکور نیست
آقای ص . گفت ای آقا . . . این حرفها چیست ؟
انجیل و تورات تحریف شده است . آقای م . ت .
فرمود آقای ص . موضوع را تغییر ندهید و در مسئله
تحریف وارد نشوید بگذارید همان سخن سنابق را
تعقیب کنیم هر چند که جواب آن داده شد و من
عجالتاً بآن جواب که گفته شد تسلیم می شوم و اگر
اجازه بدهید موضوع را از اصل تعقیب کنیم بهتر
است این مناقشات جزئیة تمامی ندارد و اینها هم
میتوانند از اینگونه مناقشات بیشتر و بالا تر بکتاب ما وارد

کنند و عاقبت اینگونه گفتگوها بجائی نمیرسد من عرض
میکم امروز بهیچوجه احتیاجی بتعالیم تازه و کتاب
و شریعت تازه موجود نیست بعقیده من تعالیم قرآن
مجید کفایت میکند اگر همه ما با هم همدست شویم و
اختلافات را کنار گذاریم و متحداً بتبلیغ و نشر قرآن و
اسلام بپردازیم عالم بشر وارد در سعادت موعود میشود
آقایان بهائی که میگویند حضرت بهاء الله احکام جدید
و تعالیم جدید و تازه بی سابقه آورده اند من با کمال
ادب عرض میکنم که چنین نیست این تعالیم را ما هم
در قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار ع در ایم بهیچوجه
تازگی ندارد ، بفرمائید ببینیم کدام تعلیم شریعت
بهائی تازه است ؟ بعضی از این تعالیم را فلاسفه
عرب هم گفته اند و قبل از حضرت بهاء الله منتشر شده
و فلاسفه عرب منشأ و مصدر آنها هستند ، موضوع دیگر

آنکه قرآن کتاب آسمانی است و جامع همه احتیاجات بشر تا قیام قیامت است در خود قرآن است که لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین " باید جهان در ظل تعالیم قرآن در آید تا خوشبخت شود و آرامش یابد در قرآن مجید فرموده که رسول الله خاتم النبیین است و همین ما را بس است ، هر چند آقایان بهائی در باره خاتم النبیین سخنان بسیار گفته اند و حضرت بهاء الله هم در کتاب ایقان خاتم النبیین را بنحوی خاص تفسیر فرموده اند و من (م.ت.) با جناب آقا سید عباس علوی خراسانی که از شاهیر مبلغین بهائی هستند در این موضوع گفتگو کرده ام و بر فرض اینکه معنی خاتم النبیین آن طوری باشد که آقایان بهائی میگویند ضرر بجائی ندارد اینک ما حاضریم و میگوئیم که قرآن مجید دارای همه گونه تعالیم

لازمه برای سعادت بشر است و احتیاجی بظهور جدید نیست و بخصوص که تعالیم بهائی بهیچوجه چیز تازه ای برای مردم نیاورده است و ماهمه این تعالیم را در قرآن واحادیث ائمه داریم مادام که هست چه احتیاجی بظهور جدید و تعالیم جدید است . آقای م . ت . ساکت شد و بینده نگاه کرد که جواب بگویم حاضرین هم ساکت بودند . بنده عرض کردم آقایان محترم جناب آقای م . ت . - فرمودند که احتیاج بظهور جدید نیست و تعالیم بهاء الله تازگی ندارد و زائد است و کسیرا بآنها احتیاجی نیست که قرآن مجید واحادیث ائمه اطهار شامل همه لوازم سعادت جامعه بشر هست و احتیاجی بکتاب آسمانی دیگر با وجود قرآن نیست آقای م . ت . فرمود همین طور است . باز هم

میگویم عرض کردم بسیار خوب ما هم عجاله ظهور
 حضرت بهاء الله و تعالیم و احکامش را کناری میگذاریم
 و کاری بآن نداریم و در صد دبر میآئیم که درباره
 فرمایشات آقای م . ت . تحقیق و رسیدگی کنیم
 و ببینیم آیا فرمایش ایشان میتواند مورد قبول ما
 و اهل عالم باشد یا نه ؟ م . ت . گفت البته که
 میتواند باشد " عرض کردم تا بحال آنچه فرموده اید
 ادعا بوده و هنوز وارد مرحله تحقیق نشده ایم حال
 با اجازه شما وارد تحقیق میشویم و رسیدگی میکنیم آیا
 فرمایش جناب شما تا چه اندازه میتواند صحت داشته
 باشد . آقای م . ت . فرمود صد درصد " عرض
 کردم بسیار خوب ، اول از قرآن مجید که شما میفرمائید
 " لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین " شروع میکنیم
 هر چند استدلال شما باین آیه در موضوع اینک که در

قرآن همه چیز و هر رطب و یابس هست درست نیست
 زیرا بفرمایش محققین از مفسرین قرآن مقصود از کتاب
 مبین در آیه مزبوره علم الهی است نه قرآن مجید
 زیرا در صد راین آیه مبارکه سخن از علم الهی و احاطه
 علم خداوند بر جمیع امور جهانست و ابداً سخنی از
 قرآن مجید نیست ملاحظه کنید میفرماید «وعنده مفاتح
 الغیب لا یعلمها الا هو» توجه کنید بحث درباره علم
 حق است که میفرماید کلیدهای اسرار غیب که از چشم
 مردمان جهان مستور است در نزد خداست و کسی
 جز خدا عالم بآن نیست، ببینید بحث درباره علم
 خدا بغیب است و بعد میفرماید «و یعلم ما فی البُر
 و البحر» یعنی بجمیع آنچه در خشکی و دریا موجود است
 خداوند عالم و داناست ، و بعد فرموده در تأکید
 همین موضوع که «وما تسقط من ورقة الا یعلمها» یعنی

هربرگی از درخت بیفتد خداوند بآن عالم است و بعد میفرماید «ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» یعنی نیست دانه ای در تاریکیهای زمین نیست هیچ ترخشکی مگر آنکه در کتاب علم الهی که کامل و جامع و مبین است موجود است . در این آیه بحث درباره قرآن نیست درباره علم حق تعالی بجمع موجودات جهانست شیخ اسمعیل حقی در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه فرموده : وعنده ای الله تعالی خاصة مفاتيح الغیب ای خزائن غیوبه . . . لا یعلمها الا هو تأکید لمضمون ما قبله . . . وینعلم ما فی البر والبحر من الموجودات . . . وهویان تعلق علمه تعالی بالمشاهدات . . . وما تسقط من ورقة الا یعلمها یعنی یعلم عدد ما یسقط من ورقة الشجر وما یبقی

علیه وهی مبالغة فی احاطة علمه بالجزئیات ولا حبة عطف علی ورقة وهی بالفارسیة (دانه) فی ظلمات الارض ای کائنة فی بطونها ولا رطب عطف علی ورقة ایضا ولا یابس . . . ای ما یسقط من شیئی من هذه الاشياء الا یعلمه الا فی کتاب مبین هو اللوح المحفوظ . . . او هو علمه تعالی . . . الخ شیخ مزبور در ذیل این آیه درباره علم الهی تحقیقات عمیق فرموده و آیه مبارکه را درباره علم الهی دانسته و بهیچوجه موضوع قرآن مجید در بین نیست علامه بزرگ شیعه ملافتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین در ذیل آیه مزبوره فرموده وعنده مفاتيح الغیب ونزد اوست خزینه های غیب . . . لا یعلمها نعیب اند آن را الا هو مگر او یعنی عالم است باوقات آن و یعلم ما فی البر عطف اخبار است از تعلق علم

او بمشاهدات براخبار از اختصاص علم اوسبحانه
 بمغنیات والبحر آنچه در ریاست
 وماتسقط من ورقة ونیفتد هیچ برگگی از درخت الا
 یعلمها مگرمیداند آن را و عالم است این
 مبالغه است در احاطه علم اوجزئیات و "لاحبة"
 عطف است بر "ورقة" یعنی نیفتد هیچ دانه ای
 "فی ظلمات الارض" در تاریکیهای زمین
 "ولا رطب" و نه تری "ولا یابس" و نه خشکی "الافی
 کتاب مبین" مگر آنکه ثبت است در کتاب روشن که
 عبارت از علم اوسبحانه است این بدل کل است از
 استثنای اول گاهی که مراد بکتاب مبین علم اوسبحانه
 باشد . . . الخ

ملاحظه فرمودید که بحث از علم الهی است نه قرآن
 مجید و بنابراین نمیتوان باستناد این آیه گفت که

همه علوم و فنون و مسائل جزئی و کلی در قرآن مجید
 ذکر شده و لو با اشاره باشد سایر مفسرین هم همین
 مطلب را عموماً تأیید کرده اند و بنابراین استدلال
 آقای م . ت . در باره این موضوع بآیه مبارکه
 مذکوره درست نیست و از این آیه نمیشود نتیجه گرفت
 که قرآن مجید وسائل جمیع لوازم سعادت جهان
 وجهانیان در هر دور و زمان است آقای م . ت .
 فرمود عجالاً تسلیم میشوم باید خودم باصل تفسیر
 مراجعه کنم هر چند شما مضمون در و نفر از مفسرین
 معروف یکی سنی و دیگری شیعه را بیان کردید حال
 در نباله گفتار خود را بفرمائید عرض کردم الحمد لله
 که سرکار در این مجلس تشریف دارید و شخص مطلع
 و بزرگوار و منصفی هستید در باره قرآن مجید و کفایت
 آن از هر جهت برای مردم دنیا تا دامنه قیامت

بیان فرمودید عرض میکنم اگر موافقت فرمائید قرآن مجید را از حیث مطالب و موضوعات مندرجه بدان بررسی کنیم و با اوضاع عالم بطور کلی مقایسه نمائیم فرمود موافقم، عرض کردم قرآن مجید از حیث مطالب و مسائل مندرجه در آن بچند قسمت منقسم میشود يك قسمت شرح احوال انبیاء و رسولان الهی مانند داستان حضرت موسی و حضرت مسیح و انبیاء الهی مانند هود و صالح و ابراهیم و زکریا و یحیی و شرح احوال مریم مادر مسیح بتفصیل و شرح جنلال و عظمت سلیمان و داود و داستان یعقوب و یوسف و عزیز مصر و غیره است و در ضمن این داستانها مطالبی عجیب مانند چهار پیرنده که ابراهیم کشت و گوشتهای آنها را که در هم کوبیده بود بر سر کوهها نهاد و مشاهده کرد که چگونه هر يك زنده شدند

و حیات جدید یافتند و مانند داستان اصحاب کهف که سیصد سال خوابیدند و بعد بیدار شدند و در مرتبه بغار رفته و خوابیدند و داستان عزیز از انبیای بنی اسرائیل که خودش و خورش مردند و بعد از صد سال زنده شدند در حالیکه طعام و شرابش تغییر نکرده بود و قصه سخن گفتن مورچه با سلیمان و نیز سخن گفتن سایر موجودات و از جمله هد هد با آنحضرت و مسخر شدن باد با امر آنحضرت که بساط و تخت آنحضرت را با آسمان میبرد و مفاد آیه غدوها شهر و رواحها شهر صبح و شام مقدار زیادی مسافت می پیمود و مسئله تکلم عیسی در مهد یعنی سخن گفتن طفل نوزاد در گاهواره و داستان اینکه خداوند بمریم تعلیم فرمود که در جواب اعتراض مخالفین بدروغ بگوید که من روزه دار هستم و سخن نمیگویم

و. و. که گریگویم شرح آن بی حد شود . . . اینها بچه درد آبداری جهان و مردم جهان میخورند ؟ بنده کاری باین ندارم که این داستانها چگونه است و مقصود از آن چیست ؟ قدر مسلم آنستکه آنها در قرآن مجید مندرجست و اهل عالم اگر همه در سایه قرآن وارد شوند طرفی از این داستان نمیبرند و فایده ای برای آنها حاصل نمیشود و نیز کاری با عصای موسی که ازدهاشد و مسیح از گل مرغ ساخت و پرواز داد و زنده شدن مردگان ظاهری و مطالبی از این قبیل ندارم . بهر حال این مطالب عموماً نباید از قرآن مجید مورد نظر اهل جهان باشد زیرا فایده ای برای جامعه بشری ندارد قسمت دیگر از مطالب مندرجه در قرآن مجید مسئله آیات متشابهه است که فرموده " لا یعلم تأویله الا الله " و ما را م که

معنی واقعی و حقیقی آن را فقط خدا میداند و بس بنابراین برای جامعه بشری فایده ای ندارد زیرا چیزی که فهمیده نمیشود نتیجه ای از آن حاصل نخواهد شد . آقای ش فرمود بیخشید آقا فرموده لا یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم . عرض کردم مقصود از راسخون فی العلم چه کسی است آقای ش فرمود ائمه اطهار علیهم السلام هستند عرض شد که اولاً مفسرین همه متفق بر این قول نیستند و جمعی از محققین مفسرین جمله و الراسخون فی العلم را جمله مستأنفه میدانند و تتم آن را بقیه آیه میدانند که فرمود یقولون کل من عند الله یعلمی و الراسخون فی العلم یقولون کل من عند الله . . . و در احادیث شیعه هست که حضرت صادق فرمودند نحن الراسخون فی العلم و بر فرض که امام ع ایمن

جمله را فرموده باشند فقط مقصود از اسخون فی العلم را بیان فرموده اند و این دلیل نیست که ائمه ع در علم تأویل آیات متشابهه با خدا شریک باشند بلکه دلیل است که اسخون فی العلم ائمه هستند که میگویند جمیع آیات قرآن اعم از محکّمات و متشابهات از طرف خدا نازل شده است و از این گذشته درباره تأویل آیات متشابهه از ائمه اطهار بیانی مستوفی و جامع که حقیقت مطلب را آشکار کند موجود نیست، آری برخی از الفاظ را مانند سَاعَتِ و صَاخِ و طَاهِ و قَارِعِ و . و حضرت صادق ع در حدیث مفضل بن عمر قیام قائم تفسیر فرموده اند ولی این تأویل نیست و در قرآن مجید صریحست که تأویل آیات متشابهه هنوز نازل نشده و بعداً خواهد شد میفرماید «بَلْ كَذَّبُوا بِآلَمِهِمْ لِيُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ

تأويله» (سوره یونس آیه ۴۰) «یوم یأتی تأویلہ»، و نیز فرموده «انّ علینا جمعه و قرآنه فان اقرئناه فاتبع قرآنه ثم انّ علینا بیانہ و کلمه ثمّ که مفید تراخی است در لیست که تأویل آیات متشابهه بعداً نازل خواهد شد و البته نزول تأویل بوسیله زید و عمرو نیست بلکه بوحی الهی است که توسط مظهر امر الله بمردم ابلاغ شود، چنانچه در این ظهور اعظم جمال قدم جل کبریائمه تأویل متشابهات در الواح مبارکه نازل شده و رموز و حقائق آشکار گشته و در ایقان هم فرموده اند که تأویل آیات مخصوص اسخون فی العلم است یعنی مظاهر مقدسه الهیه که صاحب وحی هستند و ائمه دارای وحی نیستند بلکه ملهم بالهامات الهیه هستند. آقای ش. فرمود این بحثی جداگانه است که باید بعداً مورد تحقیق قرار گیرد حال شما

بقیه مطالب خود را بفرمائید ، عرض کردم متشکرم
سخن در این بود که قسمت آیات متشابه هم بدرد
بشر و جامعه انسانی نمیخورد زیرا معنی آن رانمی
فهمد ، جامعه بشر اگر امروز در ظل قرآن وارد شود
از آیات والنّازعات فرقا والنّاشطات حشطا القارعة
ما القارعة وما ادریک القارعة وحّم وطس وطسم وطه
وبوم تكون السماء كالمهل وتكون الجبال كالعهن .
. . واذ الوحوش حشرت واذ العشار عطّلت و امثالها
چه خواهد فهمید ، لهذا این قسمت ثانی را هم باید
کنار بگذاریم ، قسمت دیگر نصایح و مواعظ است که
تازگی ندارد ، و انبیای قبل هم این مواعظ و نصایح
را همه فرموده اند همه رسولان قبل از حضرت
رسول الله مردم را بر راستی و درستی و صدق و امانت
و عفت و عصمت و . . خوانده اند و از کذب و دروغ و

ریا و خیانت و سرقت و بی عفتی و پیروی شهوات تحذیر
کرده اند و چون شما اهل عالم را با این سخنان قرآن
دعوت کنید گویند که ماهمه این مواعظ را در کتب خود
داریم و احتیاجی بقرآن نداریم . قسمت دیگر آیات
قرآن مجید درباره بهشت و جهنم و حور و قصور و
غلمان و ولدان مخلدون باکواب و اباریق و شراب
طهور طبقات جحیم و زنجیر آتشین هفتاد زرعی
و غاشیه و نعمتهای بهشت و کواعب اتراب و حوریاتی
که لم یطمثهنّ قبلهم انس ولا جان و لحم طیر ممّا
یشتھون ، و هزار گونه مسائل از این قبیل است که
مردم دنیا خواهند گفت که همه اینها را در همین دنیا
داریم چه احتیاجی بوعده های قرآن شماست قسمت
دیگر از مندرجات قرآن مجید جنبه خصوصی و شخصی
دارد یعنی درباره شخص رسول الله است فی المثل

سورة التحريم درباره فرونشاندن نائره غضب و خشم
عایشه و حفصه زنان پیغمبر است ، که چون عایشه
در روزی که نوبت او بود رسول الله بخانه اش تشریف
ببرند چون وارد منزل خود شد آنحضرت را با ماریه
که کنیز آنحضرت بود دریستر مشاهده کرد و فریاد
و فغان برکشید و رسوائی راه انداخت و رسول الله
برای مرعات خاطر او ماریه را بر خود حرام فرمودند
و عایشه بظاهر سکوت کرد و حضرت رسول بنا
بمذرجات تفاسیر مخصوصاً تفاسیر شیعه سرری
را با و فرمود تا او را خوشنود کند و از غضب و خشمش بکاهد
و با و فرمود که بعد از من ابوبکر و بعد از او عمر خلیفه
و جانشین من خواهند شد و با و تأکید فرمودند که
این سر را بگسی نگویید ولی او رفت با ابوبکر و عمر و
حفصه گفت و آیه سوره تحریم " و از اسر النبی الی الی

بعض ازواجه اشاره بهمین است و چند روز بعد سوره
تحریم نازل شد و خدا رسول خدا را مورد بازخواست
قرار داد که چرا برای خاطر خشنودی زوجه ات کنیز
خود ماریه را که خداوند بتو حلال کرده است بخودت
حرام کردی و . . . رسول الله فوراً با ماریه
ماریه رابطه سابق را برقرار کرد و حرمت او را نسخ
فرمود و بحکم خدا بیزوجات خود فرمود که اگر راه خلاف
و عناد بسپزند پیغمبر آنها را طلاق میگوید و آنها
هم از ترس ساکت شدند و . . . این سوره در
باره یك امر خصوصی و شخصی در قرآن نازل شده
و برای جامعه بشر و ترقی و سعادت عالم انسانی ابداً
اثری و ثمری ندارد رسول الله بازنهای خود جنگ
و جدالی درباره ماریه داشته و بعد خداوند بوسیله
وحی و انزال سوره تحریم آن هنگامه را خوابانید ه

بسیار خوب این موضوع بچه درد عالم بشری میخورد
وجه دردی از دردهای اجتماعی جهان را مد او ا
میکند همچنین مندرجات سوره احزاب و مسئله زید
و زوجه اش زینب و علاقه مند شدن حضرت رسول
بزینب و عاقبت آن که منجر شد باینکه زید زن خود را
طلاق داد و رسول الله او را گرفته و لسان معترضین
در از شد و بالاخره بر اثر نزول آیات سوره احزاب
سرودها تا اندازه ای خوا بید و همچنین مسئله
افک عایشه و آن هیاهوها که بلند شد و بالاخره بر
اثر نزول آیات مقدره در سوره نور آب ها از جوی
افتاد و سرودها خوابید و امثال آن از مطالب
خصوصی ابداً بدرد جامعه جهانی نمیخورد آیا
اینطور نیست، آقای ص . فرمود . . . دنبال بیان
خود، انگه عید، عرض کردم سرکار تا اینجا نظری

بعرایض بنده ندارید و در باره صحت و سقم آن چیزی
نمیفرمائید ؟ اگر نظر موافق دارید دنبال عرایض
خود را ذکر کنم و اگر نظری دارید بفرمائید برای
استماع آن حاضر (ص) گفت امثال این مطالب
خصوصی که ذکر کردید در کتاب اقدس هم مندرجست
فی المثل در او آخر کتاب اقدس در شماره یحیی ازل
مطالبی میفرماید و او را نصیحت میکنند و تحذیر
مینمایند که متنبه شود و تذکرو تائب گردد ولی او
اعتنائی باین نصیحت ها و موعظه ها و تحذیرها
نکرد و بر اعراض خود از بهاء الله افزود حال ملاحظه
فرمائید وجود اینگونه مطالب خطاب به یحیی ازل
برای اهل عالم چه فایده دارد و این مطلب خصو
صی راجع بشخص بهاء الله و برادرش یحیی چه دردی از
دردهای اجتماع دوا میکند ؟ شما مطالبی را که در

باره مندرجات قرآن گفتید عیناً در باره مطالب
مندرجه در کتاب اقدس هم صادق است ، اگر
مندرجات قرآن مجید بدر عالم نمیخورد مندرجات
کتاب اقدس هم که نمونه آن ذکر شد بدر عالم
نمیخورد . شین . وامیری و همراهان از این سخن
بوجد آمدند و (ص) آفرین گفتند و متحداً گفتند
که منتظر جواب هستیم بفرمائید عرض کردم
خطاب بپهء الله به یحیی که از امر الله اعراض کرده
بود و علیه شریعت الله قیام کرده بود مستلزم
خصوصی نیست و از قبیل اختلاف بین زنان پیغمبر
با حضرت رسول ص محسوب نمیشود یحیی خود را
بخلط وصی باب اعلام میکرد و علم اختلاف برافراشته
بود خداوند برای تنبه و تذکرا و اولاً برای متذکر
شدن افراد مؤمنین ثانیاً در کتاب اقدس این خطاب

را با و فرمود مگر او متذکر شود و از معارضه امر الله
دست بردارد و ضمناً اهل ایمان هم فریب سخنان
یاوه و ادعای بیجای او را نخورند و همین خطاب بود
که اهل بهار از تسویلات باطله یحیی محفوظ
داشت و چون یحیی متذکر نشد و دست از عناد نکشید
بجزای عمل خود رسید و خائناً خاسراً در گوشه
ماغوسای قبرس چشم از جهان پوشید و یکسره بد یار
عدم خزید ، و اما اینکه این خطاب در کتاب اقدس باقی
مانده برای آنستکه آیندگان از آثار عظیمه امر الله
و نتایج مهمه کلمه الله مطلع شوند و مشاهده کنند
که درد و ران ظهور مظهر امر الله چه لغزی با چینه
ارعاهائی در مقابل مظهر امر الله قیام کردند و حق
تعالی با چه محبت و عطوفتی آنان را متذکر فرمود ولی
بر اثر غلبه نفس و هوای آن نفوس متذکر نشدند و یکی از

بین رفتند و این ازاثر کلمه الله است که معاندین را محو و نابود میکند و مؤمنین را بر استقامت و خدمت میافزاید همانطور که در قرآن مجید فرموده «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» آیندگان اهل عالم چون در قرون آیند ه باین آیات مندرجه در کتاب اقدس نظر کنند و لحن آن را مستجند و غلبه کلمه الله را ببینند که چگونه معاندی حسود را پس از تذکر و عدم تنبیه او بوادعی عدم کشانید بر مراتب خلوص و ایقان خود میافزایند و بیش از پیش در محبت امرالله ثابت و مستقیم میشوند همانطور که در قرآن مجید خطاب بکفار فرموده قل يا ايها الكافرون . . . در کتاب اقدس هم خطاب به یحیی فرموده و او را متذکر داشته و همانطور که

خطاب الهی نازل شده که «وَتَبَّتْ يَدُ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» واهل جهان که امروز این آیات را میخوانند بعظمت و غلبه کلمه الله پی میبرند که چگونه امثال ابولهب را از معاندین بخاک عدم انداخت و شقاوت آنانرا تا ابد جاودانی ساخت آیندگان هم چون مندرجات کتاب اقدس را درباره یحیی می بینند غلبه و نفوذ امرالله و اثر کلمه الله را در آن مشاهده میکنند ملاحظه فرمودید که مسئله یحیی مسئله خصوصی بین بهاءالله و یحیی نیست تا بدرد اهل عالم نخورد بلکه مسئله اجتماعی و عمومی است و مانند قضیه زید و زینب و افک عایشه و تحریم ماریه از مسائل خصوصی که بنفس رسول الله راجع است نمیباشد

ولهذا داستان ابولهب و آیات سوره ابولهب را بنده
 در عرایض سابقم در ردیف مسائل خصوصی رسول الله
 فشمردم زیرا سبب تذکر مردم است و شاهد نفوذ و غلبه
 کماله است ابولهب مانند یحیی دشمن امرالله
 بود و همواره به مخالفت و عناد می پرداخت و آنچه
 رسول الله با او بصحبت رفتار فرمود اثری نداد و بر
 عنادش افزود ^{و خوشتر} و زوجه اش هرآن بر عناد میافزودند
 لهذا در قرآن به نیکو تذکر او و زوجه اش نازل شد تا
 مال احوال آنان سبب تذکر آیندگان شود همانطور
 که در مسجد ضرار که بانی آن ابو عامر راهب بود
 در قرآن مجید نازل و سبب تذکر و تنبیه نفوس منصفه
 است تا بداند که مدعی باطل نمیتواند ^{مستمسک}
 رییعت شود و دعوت او باقی و برقرار نخواهد ماند
 تذکره در کتاب ^{تفسیر} ^{مکرم} ^{بهمین} منوال است

تا اهل عالم بدانند که مدعی باطل محو میشود و اثری
 از او باقی نخواهد بود همانطور که ذکر حمزه بن
 عبد المطلب و ابوالحکم معروف بابی جهل در قرآن
 مجید سبب تذکر و تنبیه نفوس منصفه میشود که چگونه
 یکی مرده بود و زنده شد یعنی کافر بود و مؤمن شد
 و دیگری در ظلمت کفر و نفاق الی الابد باقی و برقرار
 خواهد بود بقوله تعالی ﴿اَوْ مِّنْ كَانٍ مِّثًا فَاَحْيَيْنَاهُ
 وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ بَيْنَ النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى
 الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾. همین طور تذکر یحیی
 و اقدام او در کتاب اقدس تا الی الابد سبب تنبیه و تذکر
 اهل انصافست ابوجهل با کمال ذلت و حقارت مرد
 و ابولهب از غصه پیشرفت اسلام در جنگ بدر دق کرد
 و جان داد و بدنش طعمه آتش شد یحیی هم
 همینطور چون نصیحت الله را نشنید با کمال ذلت و

محنت چشم از دنیا پوشید و بعد م ابدی راجع شد
 آری آقایان محترم . این مسئله داستان خصوصی
 مانند قضیه مندرجه در سوره تحریم و امثال آن نیست
 زکراین مسئله در کتاب اقدس برای اثبات نفوذ و
 غلبه کلمة الله است . ش فرمود در ضمن گفتار
 خود گفتید که جسد ابولهب طعمه آتش شد عرض
 کردم بلی چنین است فرمود من نشنیده بودم خواهش
 میکنم داستان را برای ما بگوئید و ضمناً دیدم که
 در ضمن قرائت سوره ابولهب آیه و امرأته حمالة
 الحطب را که خواندید حمالة را منصوب خواندید
 علتش چیست ؟ شاید اشتباهها بنصب خواندید برای
 آنکه سیاق جمله مستلزم رفع حمالة است نه نصب
 آن زیرا فرموده و امرأته (مرفوع) حمالة الحطب

در سئوال هستم . عرض کردم راجع بحمالة الحطب
 که بنصب آمده در قرآن مجید بهمین اعراب ذکر شده
 و قرار معروف آنرا بنصب خوانده اند زیرا در بعضی
 موارد که عرب قصد مدح یا ذم و شتم کسی را دارد -
 صفت او را منصوب ذکر میکنند در اینجا هم بنا بر تصریح
 مفسرین نصب حمالة از راه شتم و ذم است . شیخ
 اسمعیل حقی در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه
 مبارکه در خصوص نصب حمالة چنین فرموده قوله علیه
 الرحمة :

حمالة الحطب . . الحطب ما عدّ من الشجر شپویا
 كما في القاموس ونصب حمالة على الشتم والذم اي اذم
 حمالة الحطب قال الزمخشري وانا استحب هذه
 القراءة وقيل على الحالية بناء على ان
 الاضافة غير حقيقية اذ المراد انها تحمل يوم القيامة

حزمة حطب كالزقوم والضرير وفي جيدها سلاسل النار
 ومقصود از زوجه ابولهب ام جميل دختر
 حرب بن اميه خواهر ابوسفیان است که عمه معاویه
 بود و در همسایگی حضرت رسول ص خانه داشت و بر
 سرراه پیغمبر ص خس و خاشاک میریخت باری علت
 نصب جماله از این جهت است که همه مفسرین ذکر
 کرده اند که یا از راه اختصاص بدم و شتم ام جميل
 است و یا آنکه نصب جماله بنا بر آنست که حال است
 و اضافه امره بضمیر اضافه غیر حقیقیه است یعنی
 ام جميل روز قیامت در حال حمل حطب برای جهنم
 است یعنی نصیب او در جهنم از زقوم و ضریر است
 که در قرآن مجید خوراک اهل جهنم ذکر شده است
 و اما داستان ابولهب و خاتمه کار او در تواریخ ثبت
 است از اینقرار : ابولهب عبد العزی ابن عبید

المطلب عمّ حضرت رسول چون چهره او سرخ رنگ
 و مانند شعله آتش بود مسلمین او را ابولهب کنیه
 دادند و وی با حضرت رسول نهایت عداوت را پس از
 اظهار رسالتش ابراز میکرد و چون غزوه بدر بوقوع
 پیوست و ابولهب خود در آن غزوه حاضر نبود منتظر
 نتیجه کار بود و چون خبر غلبه اسلام و شکست بت
 پرستان را در دیدار شنید از شدت غم و اندوه مـرد
 و جسدش چند روز در خانه ماند و متعفن شد بطوریکه
 نتوانستند بخانه اش نزدیک شوند و دفن کنند
 و بالاخره پسرش عتبه خانه را بر روی او خراب کرد و
 بقایا را آتش زد و جسدش در زیر آوار ماند و طعمه
 حریق گردید بعضی از مورّخین هم فقط داستان
 خرابی خانه را ذکر کرده اند و داستان حریق را
 ذکر نکرده اند شما میتوانید برای تفصیل احوال

بکتاب تاریخی مراجعه فرمائید، آنها که حریق رازکر کرده اند میگویند که مفاد آیه مبارکه «سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» درباره او صادق آمد و آتش موعود را افتاد قدر مسلم آنستکه مشارالیه از شدت غم و اندوه که اسلام بر کفر غالب آمد بمرضی مانند آبله مبتلی شد و بدنش متعفن گردید و احدی با و نزدیک نمیشد تا مرد و در خانه خود افتاده بود و هر روز بزتعفن او میافزود تا پسرش عقبه خانه را روی او خراب کرد و بقولی سرای او را آتش زد و طعمه حریق شد دائرة المعارف اسلامی ترجمه عربی و لغت نامه دهخدا و سیره ابن هشام و سایر مورخین این داستان را نوشته اند، اینک برگردیم بدنباله سخن که از قبل داشتیم، سخن درباره تجویه و تحلیل مندرجات قرآن مجید بود که ببینیم آیا دواى درد جامعه

بشر در این عصر و زمان میتواند باشد یا نمیتواند چندین قسمت از مندرجات قرآن مجید را رسیدگی کردیم و دیدیم که هیچ کدام مطابق اقتضای این عصر و زمان نیست حال بقسمت دیگر میپردازیم و آن موضوع احکام و فروع و دستورات اجتماعی قرآن مجید است، و در سوره توبه آیه ۳۶ فرموده «لَا تَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» . . . و در سوره الحجر آیه ۹۴ نازل شده «فاصدع بما توتروا عرض عن المشركين» . . . و در سوره بقره آیه ۱۸۳ فرموده «وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» . . . و در سوره نساء آیه ۹۱ فرموده «فَخَدُّوهُمُ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» . . . و در سوره توبه آیه ۱۲۹ نازل شده «فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَدُّوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ»

وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ» اگر بخواهم آیات
 جهاد با مشرکین را ذکر کنم باید یکی دو ساعت آن -
 آیات را بخوانم بهر حال جهاد از احکام مهمه
 مسئله مفروضه بر مسلمین بوده ولی امروز ابداء در جهان
 قابل اجرانیست همه خلق جهان میکوشند که
 اساس صلح و سلام برقرار شود و اگر بنا باشد حکم
 جهاد را مردم عالم اگر مسلمان نشوند مجری دارند
 بجای صلح البته جنگ وجدال خواهد بود و امروز
 هم عالم اسلام از عهد جهاد با مشرکین ویت پرستان
 که عدو شان از خدا پرستان زیاد تر است بر نمیآیند
 صالحی گفت ، مقصود از جهاد در اسلام دفاع است
 نه هجوم و حمله . عرض کردم صحیح است در اوائل
 حال در مکه و اوائل ورود مدینه حکم دفاع بود نه
 حکم حمله در سوره بقره آیه ۱۹۱ فرموده " وقاتلوا

فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعمدوا
 و در آیه نود سوره النساء و سوره مهتحنه آیه هشتم
 و چند جای دیگر همین مضمون مذکور شده و لکن
 در سوره توبه حکم هجوم و حمله عمومی داده شده و
 بفرمان براءة من الله و رسوله . . . حکم جهاد بطور
 حمله است نه دفاع هیچکس نمیتواند منکر حکم
 جهاد هجومی با مشرکین بشود و بگوید همه آیات
 جهاد حکم دفاعی است نه حکم هجومی و مثبت این
 مسئله تاریخ اسلام و نصوص آیات قرآنی است و -
 فتوحات اسلامی در عالم و در آن ایام همه از جهاد
 هجومی بودند نه دفاعی و این مسئله در نهایت وضوح
 صالحی گفت ، حضرت عبد البهاء در مذاکرات در
 بحث اثبات حقانیت حضرت رسول ص مسئله جهاد
 را جهاد دفاعی بیان فرموده اند ، عرض کردم

صحیح است و بیان مبارک در باره جنگهای است که
 حالت دفاعی داشت ، ولی فرموده اند که همه
 جنگهای اسلامی جهاد دفاعی بوده به مفاوضات
 رجوع کنید مطلب خیلی واضح است ، جناب
 م . ت . فرمود امروز وقت گذشته است باقی بحث
 باشد برای روز دیگر حاضرین هم موافقت فرمودند
 و قرار شد روز بعد مجتمع شوند و لکن روز بعد این
 مجمع فراهم نشد و چند روز گذشت و بالاخره با اجازه
 آقای م . ت . خدا حافظی کردیم و بطرف اصفهان
 با اتوبوس راه افتادیم .

” اصفهان ”

شب بود که وارد اصفهان شدیم و در مهمانسرای
 شاه عباس کبیر منزل کردیم روز بعد هر چهار نفر بسیر

هر حسب تصادف آشنائی پیدا شود و باد و ستان
 قدیم که در اصفهان بسیار بودند ملاقاتی بعمل آید
 از خیابان چهارباغ بطرف زاینده رود روان شدیم
 و به پل الله وردی خان رسیدیم که معروف است
 به پل سی و سه چشمه و معمولاً آن را سی و سه پل
 گویند و از ساخته های الله وردی خان است مشارالیه
 مردی با کفایت بود و سپاه ایران را در دوره شاه
 عباس کبیر سر و صورتی بسزا داد و از حسن تدبیر
 او شاه عباس توانست دست از یکها و عثمانیان و سایر
 مخالفین را از ایران زمین کوتاه کند مشارالیه در سال
 هزار و چهار هجری قمری سپهسالار ایران شد شاه
 عباس نهایت اعتماد را باو داشت الله وردی بسال
 یک هزار و بیست و سه هجری قمری وفات کرد و شاه عباس
 شخصاً در تشییع او شرکت کرد و جسدش را بمشهد

مقدس فرستاد و در جوار حضرت ثامن الائمه ع
 مدفون شد در آن زمان وزمانهای بعد مردم عیاش
 در زیر آن پل که برای نشستن و عیش و عشرت محل
 مناسبی است بپاده گساری پرداختند و از تماشای
 آب رود در شبان ماهتابی لذت میبردند و از هر
 چشمه آن شبها صدای تار و طنبور بفلک میرسید
 ضیاء اصفهانی شاعر معروف شیرین گفتار اصفهان
 در دربار شاه عباس کبیر مکانتی داشت در سمت
 معروف خود که شهرت دارد در باره پل مزبور چنین
 فرموده :

ای بت هرزه گورد شیداغی

ای بر آورده سر بر سر سواغی

هرزه گردی و پاده پیمائغی

میکشد عاقبت بر سواغی

بسکه گفتم زبان من فرسود
 چکنم پند من ندارد سود
 گرچه دریاگی تونیت شکمی
 این نمیدانی از هزار یکی
 شب اگر با مسیح در فلک کی
 مورد تهمتگی اگر ملک کی
 یار هر کس مشو زنی مغزی
 کنج منه پا و گرنه میلفزی
 الی قوله :

باکسی باده در ایباغ مکن
 مرو سیر چار باغ مکن
 ورکنی زیر پل سراغ مکن
 جگر ما چو لاله داغ مکن
 مرو آن جایگه مگو سهلست

رفتن چون توئی در او جهل است

زیر پیل منزلی خطرناکست

منزل لوطیان بی باکست

غنچه کانا رود چو گل چال است

دیگر آنجا حسابها پاک است

مکن آنجا باستراحت میسل

مکن بارخانه در ره سیسل

این اثر از شاهکار ادبی آن دوره است و در

آتشکده آذربیکدلی و مجمع الفصحای هدایت مندرج

است و بسیار جالبست ، ما بجای زیر پیل از روی پیل

عبور کردیم ، ناگاه جناب دکتر ا. را دیدم که با

درشکه میبود چون مرادید توقف کرد و از درشکه

پیاده شد احوالپرسی فرمود و از مقصد پرسید گفتم

با آقایان رفقا در این بهار عازم شیراز هستیم و

در شب وارد اصفهان شما شده ایم فرمود چند روز

میمانید ، عرض کردم هر چه اقتضا کند فرمود کجا منزل

دارید عرض شد در مهمانخانه معروف بمهمانسرای

شاه عباس کبیر که در چهارباغ است ، فرمود من حتما

بملاقات شما خواهم آمد و فرصتی است که شما را با

جمعی از رفقای خود که نفوس مهمی هستند ملاقات

دهم ، دکتر ا. خدا حافظی فرمود و رفت و ما هم

همچنان بسیر و گردش ادامه دادیم و بتدریج راه رفتیم

و از پیل خواجو هم که نسبتاً دور بود دیدن کردیم من

در کتاب آفاق و انفس بتفصیل از زیبایی اصفهان و

ابنیه تاریخیه آن سخن گفته ام و قصد داشتم که در

ایام توقف در اصفهان از بعضی مقامات معروفه ای

مجدداً دیدن نمائیم پس از مدتی گردش بطرف منزل

روان شدیم و در چهارباغ از مدرسه چهارباغ که از

بناهای شاه سلطان حسین صفوی است دیدن کردیم
بنای عجیبی است و در آن بنا جمعی بنام طلاب علوم
در حجرات فوقانی و تحتانی آن منزل داشتند و فنون
مختلفه ادبیه و دینی در آن جا توسط مدرّسین
تدریس میشده است، ولی حالا آن رونق سابق را
ندارد کتابخانه هم دارد، ولی امروز اغلب حجرات
آن خالی است من خودم در چهل و پنج سال قبل
در آن مدرسه منزل داشتم اوضاع غریبی بود اطاقی
در آنجا است که معروفست مخصوص شاه سلطان حسین
صفوی بوده که هر روز ساعتی در آن حجره بوده و
مطالعه میکرد و تحصیل میکرد در آن حجره مقفل
است با نوشتن درست نمیشود باید رفت و دید و شرح
آن را در کتب متعدّده ای که درباره اصفهان نوشته
شده است مندرج است باری بمنزل رفته استراحت

کردیم و بعد از ظهر خوابیدیم هنگام عصر بود که
آقای دکتر آ. تشریف آوردند و محبت فرمودند و گفتند
که چند نفر از اعیان و نفوس مهتمه در این شهر هستند
که از هر جهت متین و طالب حقایق هستند اینک
برخیزید بملاقات یکی از آنها که خیلی معروف و
محترم است برویم و مقدّمه کار را شروع کنیم برخاستیم
و با جناب دکتر روان شدیم و بمنزل آقای حاجی ش. رسیدیم
و نزد او رفتیم مردی بود موقّر کلاه بر سر داشت
و از خوانین بسیار معروف بود بدیدن ما برخاست و
استقبال کرد و احترامی شایان فرمود جمع کثیری
از هر طبقه در نزد او مجتمع بودند ما را پهلوی خود
جای داد دکتر قبلاً همه چیز را با او گفته و ما را معرفی
کرده بود، حاجی ش. مرد مطلعی بود و از همه جا
خبر داشت و در بین سخنانش گاهی به رمز و اشاره

خود را آشنا معرفی میکرد حاجی ش . خود را در واقع
 قطب وقت و راهنمای طریقت میدانست و هر کس وارد
 میشد دست او را میبوسید و بر سرش درویشان از او
 طلب همت میکرد البته او از ادعای خود بما چیزی
 نفرمود ولی قرائن و امارات شاهد احوال بود
 ساعتی در محضر او بودیم و هنگام مرخصی بما فرمود
 که شما همه فردا میهمان من هستید و من جمعیتی
 از خوانین و اعیان را هم دعوت میکنم و فرصت خوبی
 است برای نشر معارف امری (و تبسم کرد) و بعد
 فرمود این دکتر از نفوس محترمه است و دکتر همه
 خوانین و اعیان این شهر است و ماهه میمانیم که
 او هم از شماهاست و همه از او راضی هستیم فردا دکتر
 شما را راهنمایی خواهد کرد و ما خدا حافظی کردیم
 تا فردا چه شود ؟ خدا داناست اول شب در میدان

نقش جهان گردش کردیم و عمارت عالی قاپو و مسجد
 شاه و مسجد شیخ لطف الله را دیدیم سری هم
 بعمارت چهل ستون زدیم و در فاصله ای از آن محلی
 را که جسد مطهر نورین نیرین بعد از شهادت مدتی
 آنجا افتاده بوده زیارت کردیم ، جناب غلامرضا خان
 توفیق که از احبای قدیم اصفهان بودند در آنوقت
 تشریف داشتند و فرمودند من بچشم خود دیدم
 که آن در جسد مطهر را در همین نقطه انداخته
 بودند و قسمتی از آن ابدان شریف عربان بود و بر
 پهلوهای آن در و شهید لکه های سیاه بود که بر اثر
 لگد های معاندین و ضربات مختلفه بجامانده بود
 جناب توفیق را گریه گرفت و نتوانست بقیه احوال را
 در آن مراسم بیان کند این بزرگوار از اولاد جناب
 محمد بیگ چاپارچی معروفست که ما مورشد حضرت

اعلیٰ جلّ زکوه را از اصفهان به تبریز برساند و محط
بیک مؤمن شد و در اواخر احوال در طهران منزل
داشت و با احباب خدمت میکرد علیه رحمة الله و عنایت
باری جناب توفیق فرمود امشب محفلی در باغ
سلطان منعقد است با ایشان بمحفل رفتیم باغ
سلطان محل اجتماع یاران و حظیرة القدس و مسافر
خانه اصفهان است و همه کس از یار و اغیار آنجا را
میشناسند ، جمعی از احباب تشریف داشتند و آیات
و الواح مبارک تلاوت فرمودند و شبی بروح وریحان
گذشت ، سپس بمنزل برگشته خوابیدیم و بامداد
برخاسته مراسم مختلفه انجام شد قریب ساعت ده
صبح بود که جناب آقای دکتر ۱ . تشریف آوردند
و ما را بادرشکه محبت بمنزل جناب حاجی ش .
بردند چون رسیدیم و وارد شدیم دیدم قریب سی

نفر نفوس مهتّمه محترمه پیر و جوان تشریف دارند
تحیّت گفتیم همه محبت فرمودند و حاجی ش . هم
خیلی احترام کردند و جانشان دادند نشستیم
جناب دکتر ۱ . با اشاره حاجی ش . بچهار نفر
را معرفی فرمود و معلوم بود که قبل از ورود با جناب
حاجی ش . حقیقت احوال ما را با حاضرین فرموده
است ، انتساب ما بامرالله در وجود حضار که همه از
اعیان و خوانین بودند ابهت و سکوت عجیب در جمع
ایجاد کرده بود ، دوسه نفر از خوانین هم باطناً بامر
مبارک مؤمن بودند و دکتر ۱ . که پهلوی من نشسته
بود آهسته آنها را به بنده معرفی فرمود از قبیل
سالارم . و سردارم . و غیرهما از حسن اتفاق
جناب آقا شیخ محمد حسین فاضل طهرانی هم در
آن مجلس تشریف داشتند و همه حاضرین ایشانرا

میشناختند زیرا جناب سردار مع . ایشانرا قبلاً با
اغلب حضار ملاقات داده بودند از دیدار جناب
فاضل طهرانی سرور شد م آن بزرگوار نوازه شیخ
عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین اند
که داستان او در بغداد برای جمع آوری علماء و قیام
علیه امرالله در تاریخ امریهائی معروف و مشهور است
از قرائن احوال معلوم بود که جناب حاج ش . در
انعقاد این مجمع تعهد داشته تا مذاکرات امریه
بمیان آید ولی هنوز سر صحبت را باز نکرده بود
وگویی منتظر شخصی دیگری هم بود در آن اثناء مردی
محترم در لباس موقر وارد شد محاسنی سفید و قیافه ای
متین داشت ولی سرش برهنه بود و موهای سفید سرش
با محاسنش آمیخته بود همه قیام کردند و او با علی
گویان نشست و با همه تعارف کرد آنگاه نگاهی عمیق

به بنده و یاران افکنده فرمود جناب فاضل طهرانی
را خدمتشان رسیده ام ولی آقایان را بندگی ندارم
حاجی ش . معرفی فرمود و همه چیز را بیان کرد
آن مرد که او را جناب مولوی میگفتند اظهار عنایتی
فرمودند و سکوت بر مجلس سایه افکند جای و شربت
بد و رفتار و پس از مدتی آقای مولوی فرمود شنیده ام
آقایان بهائی ها قائل بتجدید شریعت هستند
مگر شریعت مقدسه اسلامیه چه نقصی داشت که باید
تجدید شود با آنکه در قرآن فرموده " **مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ**
الاسلام دیناً فلن یقبل منه " البته خیلی
با احترام و باطنطنه خاصی سخن میگفت بتقاضای
بنده جناب فاضل طهرانی فرمودند در هر دوری
شریعت الله دارای دو قسم دستورات بوده یکی
دستورات اصولی و اخلاقی که در هر عصر بوده و توسط

مظهر بعدی تأکید شده مانند صدق و صفا و امانت
 و دیانت و عفت و عصمت و امثال اینها هر يك از مظاهر
 مقدسه که آمدند آن را تأکید فرمودند و قسمی هم
 راجع بفروع احکام است که بواسطه اقتضای زمان در
 هر دوری تجدید میشود چون دوره اقتضای آن بسر
 میآید و دیگر قابل اجراء نیست لهذا شارع جدید
 احکام جدید با مرالهی وضع میفرماید مانند فسوع
 احکام از قبیل دستورات ازدواج و طلاق و نماز و روزه
 و حج و جهاد و غیره که هر روزی را اقتضائی است
 حضرت عبدالبهاء در مذاکرات شرحی در این خصوص
 فرموده اند و در الواح مبارکه حضرت بهاء الله نیز
 این معنی تشریح شده است از قبیل لوح صادر بنام
 مانکچی زردشتی و غیره .
 جناب مولوی فرمودند من بیانات حضرت عبدالبهاء

را در مذاکرات خوانده ام و همچنین کتاب الفرائد
 جناب گلپایگانی را دیده ام این که فرمودید درست
 ولی میخواهم بدانم که کدام يك از احکام اسلام
 امروز اقتضای جهان را مناسب نیست ، و چه
 دستوری است که با مقتضای زمان مطابقت ندارد ؟
 جناب فاضل طهرانی به بنده فرمودند که عرایضی
 در این خصوص بعرض برسانم بنده حسب الامرایشان
 عرض کردم . الحمد لله مجلسی است روحانی و
 محبت و متانت از هر جهت موجود و حکم فرماست اینک
 با اجازه حضرت مولوی فروع اسلام را مورد وقت قرار
 میدهم و پیش میرویم تا ببینیم بکجا میرسیم همه
 موافقت فرمودند . عرض کردم از جمله احکام و فرائض
 محکمه مهمه دین مقدس اسلام و جوب جهاد با کفار
 است که در سوره مبارکه توبه و سایر سوره های قرآنی

نازل شده و مسلمین مأور هستند که با کفار نهایت
 غلظت و شدت را مجری دارند و آنها رحم نکنند و
 در کمینگاه ها بنشینند و آنان را بقتل برسانند یعنی
 بت پرستان و مشرکین را و اهل کتاب از قبیل یهود
 و نصاری و غیرهما در صورتیکه اسلام را قبول نکنند
 بپرداخت جزیه محکوم کنند که بادت خود جزیه را
 بحاکم اسلام تقدیم کنند در حالیکه نهایت مذلت
 و حقارت از آنان ظاهر باشد و اگر جزیه راهم
 نپذیرفتند محکوم بقتل هستند . در اینجـا
 بقسمتی از آیات قرآنی که در اینخصوص نازل شده
 اشاره میکنم .

در سوره توبه آیه هفتاد و سوم فرموده " یا ایها النبئی
 جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم " .
 و در سوره تحریم آیه نهم فرموده " یا ایها النبئی

جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم " .
 و در سوره فرقان آیه پنجاه و دوم فرموده " فلا تطع
 الکافرین و جاهد هم به جهاداً کبیراً " .
 و در سوره الحج آیه هفتاد و هشت فرموده " و جاهدوا
 فی الله حق جهاده " .
 و در آیه بیست و هشت سوره توبه فرموده : انما المشرکون
 نجس " .
 و در سوره انعام آیه صد و شش فرموده " و اعرض عن
 المشرکین " .
 و در آیه ۵ سوره توبه فرموده " فاذا انسلخ الاشهر
 الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم " .
 مسئله دیگر از مسائل اجتماعی قرآن مجید و در بین
 اسلام باستان حقوق زنان است هر چند دستورات
 اسلامی نسبت بزنها با قیاس بدوره جاهلیت فرق

دارد و مقداری از حقوق مسلوبه زنان را در اسلام رعایت فرموده ولی تساوی حقوق بهیچوجه مراعات نشده و البته در این عصر و زمان عدم رعایت تساوی حقوق رجال و نساء مورد قبول اهل عالم نخواهد بود زن در این قرن نمیتواند خود را مسلوبه الحقوق مشاهده کند و اقتضای عالم چنین بی عدالتی را محکوم میکند ملاحظه فرمائید در سورة النساء فرمان مهیمین «الرجال قوامون على النساء» از هر جهت بابت تساوی حقوق نسوان را با رجال می بندد ولی حضرت بهاء الله تساوی حقوق رجال و نساء را تعلیم فرموده و آزادی نسوان را از قیود ثقیله قبل که از روی ظلم بر آنان تحمیل شده است را اعلان نموده است . آقای مولوی فرمود این تساوی که میفرمائید در شریعت بهائی هم رعایت نشده وزن

و مرد در شریعت حضرت بهاء الله هم در حقوق مساوی نیستند مثلاً اعضای بیت العدل اعظم محدود در رجال است و زنان نمیتوانند عضو بیت العدل باشند و همچنین در تقسیم ارث در حقوق طبقات سبعة رجال و نسوان با هم مساوی نیستند و قسمت زن از شوهر در ارث کمتر است و قسمت خواهر میت از برادر میت و قسمت مادر میت از پدر میت کمتر است و همچنین حج بیت بر رجال واجب است ولی بر نسوان واجب نیست و در مسکنه و البسه مخصوصه مخصوص زکورات و باناات نمیرسد و از این قبیل بنا بر این چگونه تساوی حقوق بین رجال و نساء تحقق مییابد ؟ عرض کردم در وقت بفرمائید که خلط مبحث نشود مقصود از تساوی حقوق رجال و نساء در شریعت بهائی تساوی در حقوق اجتماعی است

نه تساوی در فرائض و احکام شرعی فرائض شرعی
 باید مطابق تشریح الهی مجری شود هر چه را
 خداوند بواسطه مظهر مقدس خود از قوانین دینی
 و فرائض مذهبی بمردم ابلاغ فرماید باید عیناً مجری
 شود هر چه می خواهد باشد و مواردی را که شما مثال
 آوردید و آن را دلیل بر عدم تساوی حقوق زن بمردم
 در شریعت بهائی دانسته از همین قبیل فرائض
 شرعی است فی المثل خداوند امر کرده که حج بر
 رجال واجب و از نسوان عفو شده این یک حکم
 شرعی و دینی است و خدا اینطور مقرر داشته و ربطی
 بتساوی حقوق زن و مرد ندارد و همچنین عدم
 عضویت نسوان در بیت العدل اعظم و عدم تساوی
 حقوق شرعی زن و مرد در طبقات وراثت همه اینها از
 شعور دینی و فرائض مذهبی است و ابداً بتساوی -

حقوق اجتماعی و فطری زن ربطی ندارد فی المثل
 پوشیدن لباس حریر و ابریشم در اسلام بمردم
 حرام است و برای زنان جائز است، این حکم شرعی
 است و ربطی بحقوق ذاتی اجتماعی ندارد و اجرای
 آن که افرض الله بر زن و مرد واجبست و لکن مسئله
 فرمان مهین «الرجال قوامون على النساء» بتمام
 معنی حق را فقط بمردم انعام میکند و آنان را حاکم
 مطلق قرار داده و نسوان را محکوم کرده است زن
 باید در جمیع موارد مطیع مرد باشد و مردان هر طور
 که بخواهند با زنان رفتار کنند و مانند برده و محکوم
 با آنان عمل نمایند و آنان را از پیشرفت در شعور و
 تعلیم و تربیت و انجام اعمالیکه از آنان برمیآید
 جلوگیری نمایند در همین آیه سورة النساء صریحاً
 بمردم اجازه داده شده که زن خود را کتک بزند

در صورتیکه مرتکب نافرمانی شود ولی اگر مرد رفتار ناهنجاری نسبت بزن انجام دهد ابتدا مرد را محکوم نمیکند و برای زن حق مشابهی قائل نشده است مرد میتواند تحصیل علم و دانش کند و در هنرهای مختلفه دخالت کند و هنرمند شود ولی درباره زنان اینگونه اقدامات تقریباً ممنوع است مردها حق دارند در اموریکه استعداد دارند اقدام کنند ولی زنان نمیتواند استعداد خود را از قوه بفعل در آورند هنوز زنها را ضعیفه میخوانند و آنان سفها اطلاق کرده اند و زنان را در عالم اسلام ضعیف العقل و ناقص العقل و ناقص الایمان میدانند و اغلب از زن خود با اشاره و کلمات نالایقه نام میبرند مثلاً میگویند مادر حسن و یا ضعیفه خانه ما و. و. تعبیر میکنند، حضرت بهاء الله میفرماید

مردان باید زنان را از قبودی که برای آنها درست کرده اند رها کنند تا در مراتب مختلفه در جامعه ترقی کنند علم و هنر بیا موزند سواد پیدا کنند صفات و اخلاق انسانی را بیا موزند مورد احترام قرار بگیرند و به پیشرفت جامعه همد و ش مردان مساعد نمایند و بر اثر علم و هنر بتوانند اطفال خود را خوب تربیت کنند زیرا اول مرتبی طفل مادر است اگر جا هل موهوم پرست و نادان و بی هنر باشد نمیتواند اطفال مفید بجامعه تقدیم کند اینکه مردها میگویند زنان استعداد ترقی بمقامات عالییه علم و هنر و صنعت و کمال را ندارند سخنی بی اصل و از روی خود خواهی است چون مردان خود خواه هستند اینگونه سخنان بی اصل را میگویند خداوند زن و مرد را آفریده بهر دو استعداد اعطا فرموده ولی تاکنون

مردان از تقدم و پیشرفت و ظهور استعداد های
زنان جلوگیری کرده و هنوز هم ممانعت میکنند
حضرت بهاء الله میفرماید که باید مردان دست از
این رفتار ظالمانه بردارند و بحق و عدالت درباره
نسوان قضاوت کنند دلیل بوجود استعداد ترقی
بمقامات عالیه در زنان ظهور زنان عالیقدر و مشهور
تاریخ است که استثنائاً توانستند در آن اوقات
و عصور ظلمانی خود را از قیود برهانند و استعداد خود
را آشکار کنند و نام آنان در صفحات تاریخ ثبت شد
زنان مشهور عالم را در کتاب اعلام النساء که در سه
جلد تألیف شده می خوانیم زنان ادیب و شاعر و
دانشمند را در کتاب خیرات حسان صنیع الدوله
مراغه می یابیم و سخنان شیرین و شرح احوالشان را
می خوانیم استعداد مکنون در این زنان مشهور

تاریخ منحصر بآنها نبود ارباب استعداد در میان
زنها زیاد بوده و الآن هم هستند ولی خود خواهی
و استبداد رأی مردان خشن مانع بروز استعداد
مکنون آنان بوده و هنوز هم هست، اجازه می خواهم
قسمتی از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء جل شأنه
را تلاوت کنم که میفرماید «... انسان آیت رحمن
است صورت و مثال الهی است و این تعمیم دارد و
اختصاص بر رجال دون نساء ندارد چه نزد خدا زکور
و انانی نیست هر کس کاملتر مقربتر خواه مرد باشد
خواه زن اما تا حال زنان مثل مردان تربیت نشده اند
اگر آن قسم تربیت شوند مثل مردان میشوند چگون
بتاریخ نظر کنیم می بینیم چقدر از مشاهیر زنان
بوده اند چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی
در دین موسی زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائیل

شد در عالم مسیحی مریم مجدلیه سبب ثبوت
 حواریون گردید جمیع حواریان بعد از مسیح مضطرب
 شدند لکن مریم مجدلیه مانند شیر مستقیم ماند در
 زمان محمد و وزن بودند که اعلم از سایر نساء بودند
 و مروج شریعت اسلام گشتند پس معلوم شد زنان
 نیز مشاهدیری دارند و در عالم سیاست البته کیفیت
 زنوبیا را در پالمیر شنیده اید که امپراطوری آلمان
 را بزلزله در آورد و هنگام حرکت تاجی بر سر نهیاد
 لباس ارغوانی پوشید موی را پریشان نمود شمشیر را
 در دست گرفته چنان سرداری نمود که لشکر مخالف
 راتباه ساخت آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد
 بنفسه در حرب حاضر شود مدت دو سال پالمیر را
 محاصره کرد نهایت نتوانست بشجاعت حمله کند
 چون آن وقت تمام شد تسلیم گردید ببینید چقدر

شجاع بود که در مدت دو سال امپراطور براو غلبه
 نتوانست و همچنین حکایت کلتویاترا و امثال آنرا
 شنیده اید در این امر بهائی نیز قره العین بود
 در نهایت فصاحت و بلاغت ابیات و آثار قلم او موجود
 است جمیع فصحای شرق او را توصیف نمودند چنان
 سطوتی داشت که در مباحثه با علما همیشه غالب بود
 جرئت مباحثه با او نداشتند چون مروج این امر
 بود حکومت او را حبس و اذیت نمود ولی او ابداً
 ساکت نشد در حبس فریاد میزد و نفوس را هدایت
 میکرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت
 شجاعت ابداً فتور نیاورد در خانه والی شهر حبس
 بود . . . الخ

و نیز در لوحی میفرمایند قوله الاحلی خدا جمیع بشر
 را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده جمیع

را در چشم و گوش داده و دست و پاهای او را
 در میان امتیازی نگذارده است لهذا چراباید
 نساء از رجال پست تر باشند عدالت الهی قبول
 نمیکند عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد
 خدا از کور و ناشی نیست هر کس قلبش پاکتر عملش بهتر
 در نزد خدا مقبولتر خواه زن باشد خواه مرد چه
 بسیار زنان پیدا شده اند که فخر رجال بوده اند
 مثل حضرت مریم که فخر رجال بود مریم مجدلیه غبطه
 رجال بود مریم ام یعقوب قدوه رجال بود آسیه
 دختر فرعون فخر رجال بود سارازن ابراهیم فخر
 رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت
 فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قرة العین کوکب
 نورانی روشن بود الخ

قسمت اعظم بیانات مبارکه نازله از لسان جمال قدس م

و کلك اطهر حضرت عبد البها و حضرت ولی امر الله
 جل سلطانه را در کتاب پیام ملکوت در رساله تساوی
 حقوق رجال و نساء و لزوم تعلیم و تربیت نوشته ام
 باری همانطور که عرض کردم حد و تساوی حقوق زن
 و مرد در کسب کمالات و تحصیل علوم و سایر صفات عالیه
 انسانیه است حضرت ولی امر الله میفرمایند قوله
 العزیز «رجال و نساء احب الله باید در مقامات وحدت
 و یگانگی و عفت و فرزانی ترقیات روز افزون داشته
 باشند بدرجه ای که ام سائره بآنها تأسی نمایند
 و شیفته اعتدال احوال و اخلاق ایشان شوند . . .
 تساوی حقوق در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع
 و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حریت مضره
 عالم حیوانی . . .» انتهی

باری مقصود از تساوی حقوق زن و مرد در امر بهائوسی

اینست که ذکر شد نه حدود و احکام شرعیه و عبادات
 و غیره زیرا آنچه از احکام الهیه و عبادات است واجب
 است که مطابق دستور الهی رفتار شود پس واضح
 شد که در امریهائی تساوی حقوق بجه معنی است و
 مقصود از آن چیست .

حاجی ش . گفت در قرآن مجید فرموده در باره زن
 و مرد که «هنّ لباس لکم وانتم لباس لهنّ . . .» و این
 آیه دلیل بر تساوی حقوق رجال و نساء در اسلام و
 قرآن است ، عرض شد که این آیه مبارکه شأن نزولش
 در باره مباشرت بانسوان در لیالی ماه رمضانست و
 همه مفسرین این داستان را یکنواخت ذکر کرده اند
 و خلاصه آن اینست که در ماه رمضان پس از افطار
 خوردن و آشامیدن و مباشرت با زنان تا بعد از نماز
 عشا قبل از خواب جایز بود و پس از آن خوردن و -

آشامیدن و مباشرت با زنان تا افطار روز بعد حرام
 بود و این عمل بر اصحاب سخت بود و شبی عمر بن خطاب
 پس از ادای صورت عشاء با زن خود مباشرت کرد
 و پس از غسل جنابت پشیمان شد و روز بعد حال را
 بحضرت رسول عرض کرد حضرت او را سرزنش فرمود
 و گفتند «ما کنت جدیرا بذلك یا عمر» سایر اصحاب
 هم که حاضر بودند همین مسئله را مطرح کردند و
 صعوبت آن را بیان کردند لهذا آیه مزبوره نازل شد
 «احلّ لکم لیلۃ الصّیام الرّفث الی نساءکم هنّ لباس
 لکم وانتم لباس لهنّ»^(۱) و برای مسلمین مباشرت با زنان
 و اکل و شرب از اول افطار تا طلوع صبح روز بعد جایز
 شد میفرماید «علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم
 فتاب علیکم و عفی علیکم فالآن با شروهنّ و ایتفوا
 ما کتب الله لکم الخ میفرماید خدا میداند

(۱) سنن ابوداؤد، ج ۱، ص ۱۸۳

که شما فریب نفس و هوای میخورید و از مباشرت نسوان خود داری نمیکنید لهذا اجازه فرموده که با زنان مباشرت کنید در شب تا هنگام صبح . . . الخ

و مفسرین در معنی «هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ» تصریح کرده اند که مقصود اینست که شما ای مسلمین چون با زنان خود در شب و روز محشور و مأنوس هستید و با هم آمیزش دارید و از اینجهت صبر بر اعتزال از زنان برای شما مشکل است خدا شما اجازه فرموده که مباشرت برای شما تا صبح آزاد است . و اینست عین عبارت شیخ اسمعیل حقی در روح البیان در ذیل این آیه قوله علیه الرحمة «هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ» استثناف مبین لسبب الاحلال و هو صعوبة الصبر عنهن مع شدة المخالطة و كثرة الملابس بهن و جعل كلا من الرجل والمرأة لباسا

للاخر لتجرد هما عند النوم واعتناقهما و اشتغال كل منهما على الاخر و لان كلاهما يستتر حال صاحبه و يمنعه عن الفجور و عمالا يحل كما جاء في الحدیث من تزوج فقد اغرز ثلثی دینه او المعنى هن سكن لکم و انتم سكن لهن كما قال تعالى و جعل منها زوجها ليسكن اليها و لا يسكن شئى الى شئى كسكون احد الزوجين الى الاخر . . . ملاحظه فرمائید که بهیچوجه این معانی ربطی بتساوی حقوق اجتماعی رجال و نساء ندارد خداوند فرموده که چون شما مسلمین پیوسته با زنان خود معاشر و محشور هستید و از دیدن آنها زمام صبر از دست شما بیرون میرود لهذا زنان را برای شما سبب آرامش و سکون سورت شهوت قرار دادیم و لباس یکدیگر هستید زیرا در حین مباشرت خلع ثیاب ظاهره میکنید و هر یک

برای دیگر بمنزله لباس است و یا آنکه چون هریک زن
 و مرد ساتر و محافظه یکدیگر از فحشاء و فجور هستند
 لهذا حکم لباس را برای هم دارند که از فجایع اعمال
 یکدیگر را میپوشانند و حفظ میکنند . بهرحال این
 آیه ربطی بتساوی حقوق زن و مرد ندارد علامه فیض
 کاشانی در تفسیر صافی در ذیل این آیه میفرماید
 قوله عليه الرحمة " احلّ لكم ليلة الصّيام ای اللیلة
 التي تصیح منها صائماً الرّفث الی نساءکم کنی به
 عن الجماع لانه قلّ ما یخلومن رفث وهو الافضاء بما
 یجب ان یکنی عنه وعدی مالی لتضمنه معنی الافشاء
 هن لباس لکم وانتم لباس لهن استئناف مبیین
 سبب الاحلال وهو قلة الصبر عنهن وصعوبة اجتنابهن
 لكثرة المخالطة وشدة الملاسة علم الله انکم کنتم
 تختانون انفسکم من الخیانة وهو ابلغ منها ای

تظلمونها بتعريضها للعقاب وتنقیص حظها من
 الثواب فتاب علیکم لما تبتم ورخص لکم وازال التشدید
 عنکم وعتق عنکم ومحی اثره عنکم فالان باشروهن . . .
 الخ . ومعنی همانست که از قبل گفته شد سایر
 مفسرین هم همه بر همین منوال مطلب را ذکر
 کرده اند ولی مفسرین اهل سنت عمر بن الخطاب
 را ذکر کرده اند شرحیکه گفته شد و شیعیان از احادیث
 ائمه اطهار استشهاد کرده اند و شخص مورد
 نظر را شخصی از انصار گفته اند بنام ابن جبیر که
 در حفر خندق شرکت داشت و داستان آن مفصل
 است و در کافی و تفسیر عیاشی و تفسیر قمی و غیره ذکر
 شده است . خلاصه آنکه از این آیه نمیتوان
 بحکم تساوی حقوق زن و مرد در اسلام استدلال نمود
 زیرا شأن نزول آن معین و در باره موضوع خاصی

نازل شده است بشرحیکه عرض کردم ، شما اگر قرآن
مجید و اخبار صادره مرویه از ائمه دین را برررسی
فرمائید همه جاحق حاکمیت بمرد ها داده شده
و ابداً برای زنان در مقابل مردان حقی تعیین نشده
است . آقای مولوی فرمود خوبست نتیجه مطالعات
خود را در این باره از قرآن و اخبار برای مزید اطلاع
ذکر کنند عرض کردم امروز بقدر کافی عرایض بیان شد
حضرت بهاء الله میفرمایند سخن باندازه بایست
گفت ، جناب حاجی ش . فرمودند راست است
بگذاریم برای فردا پس فردا ، جناب م . ف . که
از کبار خوانین و در مجلس حاضر بودند و باطناً با مرالله
ایمان داشتند فرمودند از همه آقایان تقاضا دارم
فردا اینده منزل تشریف بیاورند و در آنجا دنباله
این بحث جالب بیان شود قرار فروداشد و پس از

صرف نهار و قدری صحبت های متفرقه از منزل جناب
حاجی ش . خارج شدیم ، هنگام عصر بود برای
دیدن برخی آثار تاریخیه رفتیم اصفهان که سپاهان
هم گفته شده در قدیم مرکز سپاه بوده و باین آنگام دیده
شده در ۳۰ کیلومتری طهران امروز واقع است
زاینده رود در آن جاری است ، در دوره هخامنشی
در محل اصفهان امروز شهری بوده بنام گبه و
در ابتدا ای ظهیر اسلام نام آن جی بوده است این
شهر را لشکر اسلام در سال ۲۱ ه . ق فتح کردند
حکام اصفهان تا سیصد سال پس از فتح از طرف خلفاء
معین میشدند ، و شهر در آن ایام بد و قسمت تقسیم
شده بود ، محله مسلمین و محله یهودیه ، و دیواری
بین دو محل بنا کرده بودند رکن الدوله دیلمی آن
دیوار را برداشت و هر دو محله یکی شد اصفهان در

دوره آل بویه و سلجوقیان پایتخت بود و در سال ۴۲۰ هـ ق بتصرف محمود غزنوی درآمد و از تصرف —
مجدالدوله دیلمی خارج شد سپس تا زمان صفویه
در تصرف سلجوقیان درآمد اصفهان در دوره مغول
و دوره امیر تیمور خراب و مردمش قتل عام شدند تیمور
هفتاد هزار نفر را سر برید و از سرها مناره ها ساخت
شاه عباس کبیر در سال هزارم هجری اصفهان را
پایتخت قرار داد و آباد کرد در اواخر صفویه افغانها
این شهر را ویران کردند و قدری کشتند که اجساد
مقتولین مدتی در زاینده رود باقی بود، در اصفهان
آبغیه تاریخی بسیار است از قبیل مسجد شیخ لطف الله
و مسجد شاه و مسجد جمعه، عالی قاپو، چهارستون
مدرسه چهارباغ، سی و سه پل، پل خواجه،
منار جنبان، مسجد شاه بعد از مسجد شیخ لطف الله

در سال یک هزار و بیست و یک هجری در دوره شاه عباس
کبیر ساخته شد و عالی قاپو از دوره تیموریان شروع
و در زمان شاه عباس کبیر تمام شد دوره ساختمان
مسجد شاه بیست و نه سال طول کشید، سی و سه پل
در سالهای یک هزار و ده تا هزار و بیست ساخته شد
پل خواجه را امیر حسین بیک آق قویونلو ساخت و آن
را پل امیر حسین بیگ هم میگویند، چهارستون در
زمان شاه عباس دوم بسال هزار و پنجاه و هفت تمام
شد در خلفای اصفهان کلیسایی است که در زمان
شاه عباس دوم بنا شده و موزه مهمی دارد مدرسه
چهارباغ را سلطان حسین صفوی بنا کرد، منار
جنبان و ایوان آن بر روی قبر ابو عبد الله که از زهاد
قرن هشتم هجری بوده ساخته شده، مسجد جامع
از ابنیه بسیار قدیمی است و در دوره خلفای عباسی

ساخته شده و قبلاً آتشکده بوده آتشگاه نیز از آثار
تاریخی اصفهان است که در دوره هخامنشی معمور
بوده است ، قری و قصبات بسیار در اطراف اصفهان
هست و جزو بخش های اصفهان است مانند صیمه
ماربین ، لنجان ، جلفاء ، کوهپایه ، سرچشمه
زاینده رود ، زردکوه بختیاری است ، شهرستانهای
فریدن ، و شهرضا ، اردستان ، نائین ، نجف آباد
یزد ، گلپایگان ، نطنز ، و سمیرم ، از شهرهای
معروف استان اصفهان است ، درباره اصفهان
بیش از صد کتاب طبع و نشر شده است ، شرح احوال
شاه عباس کبیر آقای نصرالله فلسفی در چندین جلد
و بسیار جالب نوشته است ، و جزئیات احوال او را شرح
داده است ، امکنه امریه در اصفهان بسیار است که
همه احباء مطلعند و احتیاج بنگارش ندارد باری در

شهرگردش کردیم و شب استراحت نمودیم و روز بعد
بمنزل جناب م . ف . رفتیم همه حاضرین روز قبل
تشریف داشتند و مجلسی پرروح و ریحان نبود همه
حضار در کمال صفا و وفا و ادب و وقار بودند و از هیچ
یک آثار تعصب و اوها م دیده نشد جناب مولوی و
جناب حاجی ش . هم تشریف داشتند بعد از طری
تعارفات رسمیه جناب حاجی ش . فرمودند
خوبست درباره مطلبی که در یروز ناقص ماند ادامه
بدهید و تکمیل نمائید جناب مولوی هم تأکید فرمودند
که ما برای استفاده حاضرین از ایشان تشکر کردیم و
عرض کردیم البته سخنان در یروز راهمه و نظر دارند
امروز هم دنباله آن را عرض میسازم اگر گاهی مطلبی
را عرض کردم مقصودم شرح و بسط مطلبست و بهیچوجه
نظر خاصی درباره هیچ مطلبی موجود نیست حقایقی

است که بعرض میرسد واسناد ومدارك آن راهم
 عرض میکنم هرکه خواهد مراجعه فرماید واگر از
 آقایان کسی فرمایشی داشتند بعداً بیان خواهند نمود
 همه موافقت کردند وبنده عرض کردم آقایان محترم
 حضار عزیز، امروز در بعضی از جراید ومجلات مقالاتی
 نشر میشود که در بین اسلام مؤسس تساوی حقوق رجال
 ونساء است ولكن نشر اینگونه مقالات صرف جنبه
 تہلیفات فارغہ دارد و با حقیقت مقرون نیست اینک
 ماودستورات اسلام، در سورة النساء^{آیه ۳۴} میفرماید "الرِّجَالُ
 قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ
 بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالضَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّ
 لِّغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ
 فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ
 اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْتَغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

كَبِيرًا" در تفسیر صافی که از مؤلفات مرحوم ملا محسن
 فیض کاشانی است و از کتب تفسیر معتبره رنزد شیعیان
 است تفسیر این آیه مبارکه اینطور وارد شده است .
 الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ يَقُومُونَ عَلَيْهِنَّ قِيَامَ الْوَلَاةِ
 عَلَى الرَّعِيَةِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ بِسَبَبِ
 تَفْضِيلِهِ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ بِكَمَالِ الْعَقْلِ وَحَسَنِ
 التَّدْبِيرِ وَمَزِيدِ الْقُوَّةِ فِي الْأَعْمَالِ وَالطَّاعَاتِ وَمَا أَنْفَقُوا
 مِنْ أَمْوَالِهِمْ فِي نِكَاحِهِنَّ كَالْمَهْرِ وَالنَّفَقَةِ فِي الْعَلَلِ
 عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ سَأَلَ مَا فَضَّلَ الرِّجَالُ عَلَى النِّسَاءِ
 قَالَ كَفَضَ الْعَالِمَ عَلَى الْأَرْضِ فَبِالْعَالِمِ تَحْيَى الْأَرْضِ وَ
 بِالرِّجَالِ تَحْيَى النِّسَاءِ وَلَوْلَا الرِّجَالُ مَا خَلَقَتِ النِّسَاءُ
 ثُمَّ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ الْآتِرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ
 يَحْصَنُ وَلَا يُمْكِنُ الْعِبَادَةُ مِنْ إِقْدَارَةِ وَالرِّجَالِ
 لَا يَصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطَّمْثِ . فَالضَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ

القمی عن الباقر (ع) يقول مطيعات حافظات للغييب
 فی انفسهم واموال ازواجهن فی الکافی عن الصادق
 (ع) عن آباءه علیهم السلام عن النبی (ص) ما
 استفاد امرؤ مسلم فائدة بعد الاسلام افضل من
 زوجة مسلمة تسره ان انظر اليها وتطيعه ان امرها
 وتحفظه ان اغاب عنها فی نفسها وماله بما حفظ الله
 يحفظ الله اياهن واللاتي تخافون نشوزهن ترفعهن
 عن طاعتكم وعصيانهن لكم فهظوهن بالقول و
 اهجروهن فی المضاجع ان لم تنفع العظة فی
 المجمع عن الباقر (ع) انه يحول ظهره اليها
 واضربوهن ان لم تنفع الهجزة ضربا غير شديد لا
 يقطع لحما ولا يكسر عظاما فی المجمع عن الباقر (ع) انه
 الضرب بالسواك فان ! طعنكم فلا تبغوا عليهم سبيلا
 بالتوسيح ولا يذ ان الله كان عليا كبيرا فاخذ روه فانه

اقد رعليكم منكم على من تحت ايد يكم . مضمون آنچه
 نقل شد بفارسی چنین است که میفرماید " مردان
 نسبت بزنان مانند فرمانروایان نسبت بر رعیت خود
 هستند و آنچه را مرد بگوید باید زن اطاعت کند زیرا
 خداوند مردان را از حیث حسن تدبیر و کمال عقل
 بر زنان فضیلت داده و ترجیح نهاده زنان فاقد
 حسن تدبیر و فاقد عقل کامل هستند و نیز قوت و
 توانائی مردان از زنان بیشتر است و از این جهت هم
 بر آنان ترجیح دارند زیرا مردان آن قوت و توانائی
 که برای برپا داشتن طاعات و عبادات و انجام کارها
 دارند در زنها وجود ندارد و نیز چون مردان بزنان
 خود مهریه و نفقه میدهند و زنان جیره خوار و ریزه
 خوارخوان احسان مردانند لهذا مردان بر زنان
 ترجیح و برتری دارند در کتاب علل الشرایع از

حضرت رسول ص روایت شده که فرمودند برتری و
 فضیلت مردان بر زنان مانند فضیلت و مزیت آب بر
 زمین است زمین بواسطه آب زنده میشود و زنان هم
 بواسطه مردان زنده میشوند و اگر مردان نبودند
 خدا زنان را خلق نمیفرمود، آنگاه حضرت رسول ص
 در جواب مسائل که بیان مزبور را فرمود همین آیه
 مبارکه الرجال قوامون على النساء را تلاوت فرمودند
 آنگاه بسائل گفتند آیاتی بینی که زنان بر ایام حیض
 و جریان عادت بواسطه شدت کثافت و پلیدی که
 دارند از عبادت محرومند ولی مردان هیچگاه حیض نمی
 بینند و این پلیدی را چار نمی‌شوند زنان نیکوکار
 آنهایی هستند که شوهران خود را اطاعت کنند و
 ناموس و اموال شوهران خود را حفظ مینمایند در کتاب
 کافی از حضرت صادق ع روایت شده که از قول آنها

گرامی خود و آنان از حضرت رسول ص روایت کردند
 که رسول الله فرمود مردی که دین اسلام را میپذیرد
 و باین موهبت نائل میشود بزرگترین عطیه خداوندی
 است و بس از این عطیه عظمی بالاترین نعمت خداوند
 بمرد آنست که زن مسلمی با عنایت کند که چون نظر
 بر او اندازد سرور شود و چون فرمانی بزن خود دهد
 او را اطاعت کند و در غیاب شوهر خود ناموس و مال او را
 محافظت نماید چنانچه خداوند آنانرا حفظ میفرماید
 و اما زنانی که از اطاعت شما سرپیچی کنند و آغاز
 عصیان نمایند پس شما اینگونه زنان را موعظه و نصیحت
 کنید و اگر فایده نبخشید در بستر پشت بد آنها کنید
 و از همخوابگی آنان اجتناب ورزید و اگر باز فایده
 نبخشید زنان را کتک بزنید ولی نه چنان که گوشت
 بد نشان قطع شود و یا استخوانشان را بشکنید و یا

خیارهن علی حذر ولا تطیعوهن فی المعروف حتی
لا یطمئن منکم فی المنکر" میفرماید ای گروه مردان
زنان از حیث عقل و ایمان و نصیب ناقص هستند نقص
ایمانی آنها از این جهت است که در ایام حیض خود
از ادای نماز و گرفتن روزه محرومند نقص عقل آنها
از این جهت است که در قرآن میفرماید شهادت دادن
و نفرز مطابقت شهادت دادن یک نفر مرد است و نقص
نصیب آنان از این جهت است که در ارث قسمت ذکور
و برابر قسمت و نصیب اناث است پس ای مردم از
زنان زشت رفتار و زشت طینت بترسید از زنان خوش
طینت خوش رفتار هم بفرحذر باشید و اطمینانی بآنان
نداشته باشید و اگر زنان از شما چیزی که حلال و مشروع
است بخواهند و طلب کنند اجابت نکنید و بسخن آنان
گوش ندهید زیرا اگر در امور مشروعه از آنان اطاعت

کنید از شما امور نامشروع را طلب خواهند کرد انتهی
در باره شهادت زنان که در این خطبه مبارکه اشاره
شده در قرآن مجید میفرماید قوله تعالی "وَأَسْتَشْهِدُوا
شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ
وَأَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّاهِدَاتِ" (سوره بقره)
مضمون آنکه برای اثبات دین و طلب خود و نفر مرد
را شاهد بیاورید و اگر د و نفر مرد موجود نباشد يك مرد
و دوزن را بشهادت بطلبید" در تفسیر صافی در ذیل
این آیه مبارکه میگوید " قال علیه السلام عدل الله
شهادة امراتین بشهادة رجل لنقصان عقولهن و
دینهن " یعنی امام فرمود خداوند شهادت دوزن
را برابر شهادت يك مرد قرار داده زیرا زنان دارای
عقول ناقصه و دین ناقص هستند ، اما مسئله نقصان
حظ و نصیب زنان که در خطبه مبارکه مزبوره ذکر شد ه

۲۸۲۹۱

نیز در قرآن مجید مصرح است چنانچه در باره نصیب
 زنان از ارث میفرماید قوله تعالی " یوصیکم اللّٰه
 فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (سورة النساء)
 این جمله رمزی از حقوق موجوده در اسلام برای زنان
 است و در قرآن مجید احکام دیگری نیز هست که سبب
 محرومیت آنان از تساوی است و نیز در قرآن مردان می
 توانند از یک تا چهار زن بعقد دائم داشته باشند
 چنانچه در سورة النساء میفرماید قوله تعالی :

فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع وان
 خفتم الا تعدلوا فواحدة " (سورة النساء) یعنی
 از یک تا چهار زوجه میتوانید اختیار کنید و بعقد شرعی
 دائمی هر چهار را با هم داشته باشید و اگر بیسم آن
 کنید که بین زنان نتوانید بعدالت رفتار کنید زن ^{عت} قنا
 کنید و در همین سورة النساء میفرماید " ولن تعدلوا

بین النساء ولو حرضتم " یعنی هر چه کوشش و جدیت
 نمائید نمیتوانید در بین زنان بعدالت رفتار کنید
 برخی میگویند که قید عدالت مقید تساوی است و لکن
 این سخن را وجهی نیست زیرا مفسرین عدالت در جمله
 " فان خفتم الا تعدلوا فواحدة " را اجرای عدالت بین
 زنان یک مرد از راه نفقه و کسوه میدانند یعنی مرد که
 چهار زن دارد باید برای هر چهار نفقه و کسوه بدهد
 و اگر از عهده چهار زن بر نیاید و فقیر باشد آنوقت بیک
 زن اکتفا کند و اما عدالت وارده در آیه " لن تعدلوا
 بین النساء ولو حرضتم " را اجرای عدالت در محبت تعبیر
 کرده اند و از این جهت یک مرد میتواند چهار زن
 داشته باشد بدون آنکه همه را بیک نظر بنگرد و بهم
 یکدرجه محبت داشته باشد و این خود اساس عدالت
 تساوی حقوق است ، در تفسیر صافی در ذیل همین آیه

فانكحوا ما طاب لكم من النساء "چنین وارد شده است وعنه عليه السلام فان خفتم الا تعدلوا یعنی فی النفقه واما قوله تعالى ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم" یعنی فی المودة والعیاشی عنه عليه السلام فی كل شیئی اسراف الا فی النساء قال الله تعالى «فانكحوا ما طاب لكم من النساء» مثلث وریاع» یعنی حضرت صادق فرمود که آیه ان خفتم الا تعدلوا مقصود عدالت در نفقه است واما عدالت وارده در آیه ولن تستطيعوا ان تعدلوا راجع به محبت است و نیز عیاشی از حضرت صادق روایت کرده که حضرت فرمودند در همه چیز اسراف مذموم است مگر در زن گرفتن زیرا خدا فرموده از زنانی که می پسندید تا چهار زن میتوانید بگیریید انتهى و در ذیل آیه ولن تعدلوا بین النساء ولو حرصتم در

تفسیر صافی وارد شده است آنچه که خلاصه آن اینست که انسان در باره نفقه میتواند بین زنان خود عدالت کند و لکن در باره محبت نسبت بانسان هرگز از عهده بر نمی آید و چون خارج از حدود و طاقت و توانائی اوست لهذا مسئولیتی ندارد و مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد میگوید ولن تستطيعوا ان تعدلوا بین النساء ان تسووا بینهن فی المحبة والمودة بالقلب كما مضی فی اوایل السوره ولو حرصتم علی ذلك كل الحرص فان ذلك لیس الیکم ولا تملکونه ولا تکفونه ولا تاخذون به فی المجمع عن النبی ص انه کان یقسم بین نساءه ویقول اللهم هذه قسمتی فیما املك فلا تلمنی فیما تملك و الا املك یعنی حضرت رسول ص نفقه را بین زنان خود قسمت میفرمود و میگفت خدایا در آنچه که باختیار

من است بهمه زنان خود قسمت میدهم و اما آنچه
 را که در اختیار من نیست یعنی محبت نسبت با آنان
 پس از من مؤاخذه مفرما زیرا در اختیار من نیست که
 همه را بیک درجه دوست بدارم . آنچه در
 خصوص حد تعداد زوجه ذکر شد راجع بعقد
 دائمی بود ولیکن اهل سنت و شیعیان امامیه
 عموماً میتوانند بعلاوه چهار زن عقدی دائمی هر
 چه بخواهند کنیزکان بخرند و از آنان متمتع شوند
 و نیز شیعیان امامیه میتوانند بعقد موقت متعه
 بگیرند ولیکن متعه در نزد اهل سنت جایز نیست
 زیرا عمرین خطاب آنرا حرام کرد حال در این
 خصوص هم قدری بحث کنیم . در سورة النساء^{آیه ۲۴}
 میفرماید "فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ"
 یعنی از هر زنیکه متمتع گرفتید مزد او را بدهید این

آیه درباره متعه نازل شده است ، سنن هاکم
 میگویند چون عمرین خطاب آن را نهی کرد لهذا
 جایز نیست زیرا عمرین خطاب گفت متعتان کانتا
 علی عهد رسول الله وانا محرمهما ومعاقب علیهما
 متعة الحج و متعة النساء و نیز گفت ثلاث کن علی
 عهد رسول الله من وانا محرمهن ومعاقب علیهن
 متعة الحج و متعة النساء و احی علی خیر العمل فی
 الاذان ، ولیکن شیعه باستناد احادیث مأثوره از
 ائمه متعه را جایز دانسته و بدان عامل بوده و
 هستند ، مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی در
 ذیل آیه مزبوره میگوید فی الکافی عن الصادق ع
 المتعة نزل بها القرآن و جرت بها السنة من
 رسول الله ص وعن الباقر ع کان علی یقول لولا ما
 سیقنی به بنی الخطاب ما زنی الا شفی (شفی بافا^ع)

يك نقطه بمعنی قليل و نادراست (یعنی در کتاب
کافی از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود متعه
در قرآن مجید نازل شده و پیغمبر هم آنرا اجرا
فرموده است و حضرت باقر ع فرمود که امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمودند اگر عمر بن خطاب متعه را
نهی نکرده بود مسئله زنا و فحشاء خیلی کم و نادر
بوقوع می پیوست ، آنگاه در ذیل این آیه در تفسیر
صافی احادیثی از ائمه ع نقل میکنند و از آن جمله این
حدیث است که در نوع خود خالی از غرابت نیست
میگوید : جاء عبد الله بن عمر اللیثی الی ابي جعفر
ع فقال له ما تقول فی متعة النساء فقال ع احلها الله
فی کتابه و علی لسان نبیه فهی حلال الی یوم القیامة
فقال یا ابا جعفر مثلك یقول هذا وقد حرمها عمرو بن
عنها فقال ع وان كان فعل قال فانی اعیدك بالله

من ذلك ان تحل شیئا حرمه عمر فقال ع له فانت علی
قول صاحبك وانا علی قول رسول الله ص فهل هم
الاعنك ان القول ما قال رسول الله ص وان الباطل
ما قال صاحبك قال لواقیل عبد الله بن عمیر فقال
یسرك ان نسائك وبناتك و اخواتك و بنات عمك
یفعلن ذلك قال فاعرض عنه ابو جعفر حین ذكر
نساء و بنات عمه ، مضمون این حدیث بفارسی
چنین است که عبد الله بن عمیر که از مخالفین شیعه
بود خدمت حضرت ابو جعفر علیه السلام رسید و عرض
کرد رأی شما درباره متعه چیست حضرت فرمودند
متعه در قرآن و در احادیث پیغمبر نازل و مذکور
شده و تا قیامت حلال است عبد الله عرض کرد چطور
شما این سخن را میفرمائید با آنکه عمر آنرا نهی کرده
است حضرت فرمود عمر نهی کرده باشد این دلیل

نمیشود ، عبد الله گفت پناه بخدا که شما آنچه را عمر
 نهی کرده جایزیدانید حضرت فرمود تو برو و قول عمر
 را گوش کن و من هم گوش بسخن رسول الله میدهم
 و اینک حاضریم که برای توثیبات کنم که قول رسول الله
 مطاع و صحیح و قول عمر بن خطاب بیهوده و باطل
 است عبد الله رو بخضرت کرد و گفت آیا شما حاضر
 هستید که زنان و دختران و خواهران و دخترعمو
 های شما باین کار اقدام کنند ، یعنی مورد تمتع
 مردم قرار گیرند ، حضرت وقتی که کلمه زنان و دختر
 عموهای خود را از آن شخص شنید چیزی نفرمودند
 و جوابی ندادند ، (زیرا جواب شخص مجادل خاموشی
 است) مرحوم فیض پس از این حدیث داستان
 بحثی را که در خصوص جواز متعه بین امام ابوحنیفه
 و محمد بن نعمان مؤمن الطاق اتفاق افتاده نقل

میکند آنگاه میگوید وفي الفقيه عنه عليه السلام
 ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ويستحل متعتنا ، یعنی
 حضرت صادق ع فرمود کسی که منکر رجعت نشود
 و متعه را جایزنداند ازمانیست ، باری در این خصوص
 سخن بسیار است و بیش از این در دسترس نیست هم اگر
 مایلید بکتاب شیعه و تفاسیر قرآن مجید مراجعه
 فرمائید ، ملاحظه فرمودید که شریعت اسلام از
 طرفی زن را ناقص عقل و سفیه شمرده و از طرف دیگر
 هم او را کاملاً محکوم حکم مردان قرار داده و حتی
 صد يك حقوقی را که برای زنان نسبت بمردان مقرر
 کرده درباره مردان نسبت بزنان مقررند داشته است
 مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل آیه
 مبارکه سورة البقره که فرموده وللرجال علیهنّ درجه
 چنین میگوید ، فی الکافی عن الباقر ع قال جاءت امرأة

الی رسول الله ص فقلت یا رسول الله ما حق الزوج
علی المرأة فقال لها ان تطیعه ولا تعصیه ولا تتصدق
من بیته الا باذنه ولا تصوم تطوعاً الا باذنه ولا تمنعه
نفسها وان كانت علی ظهر قتب ولا تخرج من بیتها
الا باذنه فان خرجت بغیر اذنه لعنتها ملائكة
السما* وملائكة الارض وملائكة الغضب وملائكة
الرحمة حتی ترجع الی بیتها فقلت یا رسول الله
من اعظم الناس حقا علی الرجل قال والذاه قال
فمن اعظم الناس حقا علی المرأة قال زوجها قالت
فمالی من الحق علیه مثل ماله علی قال لا ولا من کل
مأة واحدة فقلت والذی بعثک بالحق نبیا لا یطک
رقبتی رجل ابدًا ، مضمون آنکه در کتاب کافی از
حضرت باقر روایت است که فرمودند روزی زنی
خدمت حضرت رسول ص مشرف شد و عرض کرد حقوق

شوهر که باید زن آن را مراعات کند و ادانماید چیست
رسول الله فرمود زن باید مرد را اطاعت کند و عصیان
با و نوزد و بد و ن اجازه شوهر از مال او چیزی در راه
خد انفاق نکند و بد و ن اجازه شوهر خود روزه
مستحب نگیرد و باید زن هرگاه که شوهرش از او تقاضای
مباشرت و تمتع کند ممانعت ننماید اگرچه روی شتر
و بالای جهاز شتر باشند و طی راه کنند و باید
زن بد و ن اجازه شوهر از خانه بیرون نرود و گرنه
تازمانی که بخانه برگردد فرشتگان آسمان وزمین و
ملائکه غضب و ملائکه رحمت همه او را لعنت میکنند
آنگاه زن از حضرت رسول ص پرسید چه کسی از همه
بیشتر بگردن انسان حق دارد؟ فرمود پدر و مادر
از همه بیشتر بگردن انسان حق دارند، عرض کرد
چه کسی از همه بیشتر بگردن زن حق دارد؟ فرمود

شوهرش از همه بیشتر بگردن زن حق دارد، عرض
 کرد آیا مانند حقوقی که مرد بگردن زن دارد زن هم
 بگردن مرد حق دارد؟ فرمود نه هرگز از صد یکی
 هم زن بگردن شوهر حق ندارد، عرض کرد یا
 رسول الله حال که اینطور است من هم هیچوقت
 شوهر اختیار نخواهم کرد، این است مقدار حقوق زن
 در اسلام در مقابل حقوق مرد، پیشوایان دینی زن
 را برای مرد بمنزله اسباب بازی معرفی کرده اند
 در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه قرآنیہ نازل در
 سوره بقره که فرموده نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم
 انی شئتم سخنان بسیاری از ائمه اطهار نقل کرده که
 ذکر آن از نظر رعایت آداب صرف نظری شود.

، شما در سابق مشاهده فرمودید که بنص
 آیه قرآن اگر شوهری بیم داشت که زنش عصیان کند
 میتواند او را پس از موعظه و اجتناب از هم خوابگی
 با او کتک بزند تا عصیان نکند ولی اگر زنی از شوهر خود
 آثاری مهربی مشاهده کند بهیچوجه حق موعظه
 و اجتناب از هم خوابگی و کتک زدن شوهر خود را ندارد
 بلکه در این مورد قرآن مجید چنین دستور فرموده
 است قوله تعالی: وان امرأة خافت من بعلها
 نشوزا او اعراضا فلا جناح علیها ان یصلحا بینهما

صلحا والصلح خیر واحضرت الانفس الشحّ وان
 تحسنوا وتتقوا فان الله كان بما تعملون خبیرا،
 (سوره نساء) ^{۱۲۷}مضمون آنکه اگر زنی مشاهده کند که
 شوهرش نسبت باوبی مهر است و او را مکروه می شمارد و
 از او اعراض میکند آن را و یا یکدیگر باید صلح و آشتی
 کنند زیرا صلح بهتر از جدائی و طلاق است و هر
 کس گرفتار صفت ناپسند بخل و حسد هست زیرا زن
 نمیتواند ببیند که شوهرش بدیگری نظر دارد و او را
 مکروه می شمارد و مرد هم نمیتواند دل خود را راضی
 کند بزوجه مکروهه بپردازد اگر این را و یا هم آشتی
 کنند و از جدال و جدائی پرهیز نمایند خداوند از
 اعمال آنان آگاه است . این ترجمه بعینه از تفسیر
 صافی نقل شد و در ذیل همین آیه برای تشریح
 موضوع حدیثی از حضرت صادق در تفسیر صافی از

کتاب کافی و از عیاشی نقل شده که مبین موضوع
 است و طریقه مصلحت زوجه و شوهرش را می رساند
 و آن حدیث این است . فی الکافی و العیاشی عن
 الصادق ع هی المرأة تكون عند الرجل فکرها
 فیقول لها اری ان اطلقک فتقول له لا تفعل انی
 اکره ان یشمت بی ولكن انظر فی لیلیتی فأصنع بها
 ما شئت و ما کان سوی ذلک من شیئی فیهولک و دعنی علی
 حالتی و هو قوله تعالی فلا جناح علیهما ان یصلحا
 بینهما صلحا هذا هو الصلح . مضمون آنکه حضرت
 صادق فرمودند مسئله صلح که خدای فرموده زن و
 شوهر با هم صلح کنند بر این منوال و مثال است گنه
 بگوئیم زنی شوهری دارد شوهر نسبت بزوجه خود
 کراهتی پیدا میکند و با او میگوید من میخواهم ترا
 طلاق بدهم زن میگوید این کار مکن و مرا طلاق مده

زیرا من نمیخواهم که مورد شماتت و ملامت مردم قرار
 بگیرم اینک حاضرم با توفیقاری بگذارم که ترا خوش
 آید و آن اینست که حق هم بستری و هم خوابگسی
 شبانه خود را که با تود ارم بتومیبخشم و از آن صرفنظر
 میکنم که هرگونه بخواهی رفتار کنی و از سایر حقوق خود
 هم از قبیل نفقه و کسوه و مهریه که بر زده تو است
 جمیعاً صرفنظر میکنم مرا بحال خود واگذار یعنی
 مرا طلاق مده و اسم خود را از سر من بر مدار چنانچه
 خدای تعالی فرموده "فلا جناح علیهما ان یصلحا
 بینهما صلحاً" و معنی صلح این است که ذکر شد
 انتهى .

آنچه را که در ترجمه حدیث مزبور از جمله "ولکن انظر
 فی لیلیتی فاصنع بها ما شئت و ما کان سوی ذلک من
 شیئی فهولک" از عین عبارت مرحوم فیض صاحب تفسیر

که در حاشیه کتاب در شرح این جمله نگاشته است
 ترجمه شد و این عین عبارت اوست در حاشیه که
 راجع بمعنی عبارت حدیث مزبور میگوید (والحاصل
 انها تصالح زوجها علی اباحة حقوقها من جهة
 الزوجية من المضاجعة والنفقة والمهر ونحوها
 جميعا او بعضاً علی ما تراضی علیه) انتهى . ترجمه
 این عبارت همان است که در ضمن ترجمه حدیث
 ذکر شد ، ملاحظه بفرمائید که اگر شوهری اعراض و
 عصیان و کراهت از زوجه خود مشاهده میکرد بموعظه
 او میپرداخت و با او همخوابگی نمیکرد و او را کتک
 میتوانست بزند ولی اگر زن از شوهر خود کراهت و اعراض
 مشاهده کند بهیچوجه حق ثابتی ندارد و عکس
 العملی نمیتواند از خود ظاهر کند حتی حق موعظه
 و نصیحت شوهر هم با و داده نشده است و تنها حق

که برای او مقرر شده اینست که زبان بعجز و لا به
 یگشاید و در مقابل شوهر هوی پرست هوس با ز
 بی وجدان خود از جمیع حقوق حقه زوجیت خود
 صرف نظر کند و از نفقه و مهریه چشم بپوشد و او را در
 اختیار هم بستر آزاد بگذارد و تنها با سم او بر سر خود
 قناعت کند ، دیگر چنین زنی از کجا باید مخارج ضروریه
 و لباس ضروری خود را تهیه کند خدا میداند ، از این
 قبیل موارد بقدری در اسلام موجود است که احصای
 آن مقدور نیست و لکن طرفداران اسلام که از
 تعالیم و حقایق آن بیخبرند یا جاهل میکنند در
 جرائد و مجلات صریحاً مینویسند که اسلام اساس
 تساوی حقوق زن و مرد و احترام زنان را مستحکم
 نهاده است دیگر در مقابل آنچه شمه از آن ذکر شده
 معلوم نیست چه خواهند گفت . برخی با صدای

بلند و داد و فریاد بسیاری برای اثبات تساوی رجال
 و نساء در اسلام باین سخن متمسک میشوند که پیغمبر
 فرموده طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
 میگویند ببینید پیغمبر اسلام با این دستور خود اساس
 تساوی زن و مرد را در حقوق نهاده و تصریح فرموده
 است ، ولی این گروه مغالطه کار غافل آراند که :
 اولاً - در صحت انتساب این حدیث رسول الله ص
 و صحت صدور آن از صد رنبوت دسته الی زعلمای اسلام
 مناقشه کرده و شبهه نموده اند .
 ثانیاً - بعضی اصل حدیث را چنین نقل کرده اند
 که پیغمبر فرموده طلب العلم فریضة علی کل مسلم
 و کلمه مسلمه را جزو حدیث نیاورده اند .
 ثالثاً - این دستور گفتار پیغمبر است و از جمله دستور
 های تهذیبی است نه دستورات تشریحی و اگر جزو

دستورات تشریحی بود میبایست که اساس آن در ضمن آیات قرآنیه بوحی الهی تصریح شده باشد با اینکه در قرآن چنین چیزی نیست .

اگر مسئله طلب علم برای زن و مرد مانند نماز و روزه حکم و جوب قطعی تشریحی داشت در قرآن مجید لا اقل بایست اشاره بآن باشد و از طرف دیگر امروز ۹۵ درصد مسلمین مخصوصاً نسوان مسلمات بیسواد نبودند شمانگاهی بزنان ایران و افغانستان و عراق و هندوستان و مصر و سوریه و سایر ممالک اسلامی مانند حجاز و فلان و بهمان بیندازید با اینکه علی رغم مدعیان تعلیم بنین و بنات در این ممالک بزور سیر طبیعی تا اندازه مجری شده معذک هنوز از طبقه پیش ۹۵ درصد بیسواد هستند و هنوز کسی جرئت نمیکند که اسمی از تساوی حقوق رجال و نساء

ببرد هنوز بسیاری از نقاط و معموره های ایران از مدارس دختران بی نصیب است هنوز در ممالک دیگر اسلامی اجازه تحصیل علم و سواد بزنان داده نشده است ، اینک اخبار اهل بیت اطهار موجود است که دستور فرموده اند بدختران علم و سواد نیاموزند فقط خواندن قرآن را بآنها بیاموزید و پس از تعلیم خط بآنها خودداری کنید و سوره یوسف قرآن را هم بآنها بیاموزید روی همین تعالیم و دستورات است که امروز نسوان عالم اسلام هم در نزد مردان مسلمین و هم در نزد سایرین قدر و قیمتی ندارند اگر طلب علم برای هر زن و مرد مسلم آنطوری که میگویند وادعا میکنند واجب قطعی بود امروز این درد ها وجود نداشت ، امروز زنان ایران باین بدبختی و بیچارگی نمی افتادند رابعاً - بر فرض صحت این حدیث باید دید مقصود

از علمی که تحصیل آن بر همه واجب است چیست ؟
 این علم آنطوریکه مدعیان امروزه میگویند و مینویسند
 نیست ، معنی این علم را در اخبار بیان فرموده اند
 و آن اینست که حضرت رسول ص فرمودند اول العلم
 معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الاموالیه . این
 حدیث از احادیث مسلمة قطعی الصدور در نزد علمای
 اسلام محسوب شده و میفرماید مقصود از علم که در
 اسلام معتبر و مورد نظر است در اول خداشناسی
 و پس از آن واگذاردن امور بخداوند است و این اشاره
 بلزوم تحقیق در اصول دین است که در آن باتفاق
 آراء تقلید جایز نیست و هر زن و مردی مکلف است که
 بقدر طاقت در اصول دین خود که خداشناسی و
 اثبات نبوت عامه و خاصه و غیره است تحقیق کند و به
 تقلید آباء و امهات اکتفا ننماید و بهیچوجه مریوط

بتأسیس تساوی حقوق رجال و نساء که مدعیان
 میگویند برزیر این اساس در اسلام قرار گرفته است
 نبوده و نیست .
 محدودیت اجتماعی و محدودیت اخلاقی و جهل و کوتاه
 نظری امروزه زنان را از هر منقبتی بی نصیب و محروم
 ساخته و کسی جرئت نمیکند هنوز در ممالک اسلامی
 در این خصوص حرفی بزنند . چندی قبل مرحوم قاسم
 امین در مصر کتابی بنام تحریر المرأة بنگاشت و در آن چند
 مطلب مهم را که سبب عقب ماندگی آنان گردیده
 است بتفصیل ذکر کرد و نشر نمود یکی در مسئله حجاب
 بود که متذکر شده بود حجاب بطور امروز در نزد شیخ
 اسلام و قرآن مجید و اسلام حقیقی بهیچوجه نبوده و
 از بدعتهایی است که در دین اسلام داخل شده
 است ، قرآن مجید و اسلام حقیقی دستور میدهد که

زنان باید زینت و بدن خود را بپوشانند مگر صورت و
دو کف که پوشانید نش لا زم نیست و حتی در نماز هم
زن لا زم نیست کفین و صورت خود را بپوشاند بنابراین
این حجاب امروز بدعت است در یگر مسئله تعدد
زوجات را ذکر کرده و گفته که قرآن مجید تعدد را مشروط
باجرای عدالت کرده و عدالت را محال شمرده بنابراین
این تعدد زوجات برخلاف قانون اسلام و ظلم بر
زنان است و مستلزم معایبی فراوان ، در یگر مسئله
طلاق را مورد بحث قرار داده بود و در اطراف آن هم
حقایقی را گفته بود این کتاب پس از نشر از طرف علما ی
اسلام تحریم شد و مؤلفش را هم تکفیر کردند و چند ان
هیاهو برپا شد که بوصف نیاید و هنوز هم زنان مصر
در حجاب غلیظ گرفتار و اغلب بی سواد و فاقد
معلومات و ذلیل و حقیر رجال بوده و هستند

پیشوایان دینی که مغزشان از دود فحمت متصلب و
مخموم شده با تمام قوای خود در تضعیف زنان و اهانت
جانب آنان میکوشند .

، باری اینست مقام زن در اسلام
و این است حالت زنان مسلمین در ممالک اسلامی
امروزه ، خیال میکنم که در این باره خیلی سخن
گفتیم ، شما از طرف دیگر مقام عالی و حقوق عالی که در
امر مقدس بهائی برای زنان مقرر شده مراجعه فرمائید
و ببینید که آیا اینگونه دستورات در هیچیک از ادیان
سابقه یا بواسطه هیچیک از فلاسفه تاکنون گفته
شده ، میفرماید عالم انسان بمنزله مرغی است که
برای پرواز در بال قوی لازم دارد یکی از آن در بال
مردان و دیگری زنان هستند هر دو باید قوی باشند
و اگر یکی از آن ضعیف و ساقط و کم قوت باشد مرغ از
طیران عاجز است و از این قبیل مطالب در الواح
مبارکه بسیار نازل شده مراجعه کنید و خود قضاوت

فرمائید .
خلاصه هر يك از تعالیم مقدسه شریعت بهاء الله
را بنگرید بی سابقه و تازه و مطابق مقتضای عصر و
زمان است که تفصیل هر يك موجب اطناب است و
مراجعه بالواح مبارکه کافی برای اولوالالباب .
بعضی از متفلسفین که از فهم کلام فلاسفه بی نصیب و
در وادی حیرت و جهل هائم اند گفته و نوشته اند
که لسان عمومی رایکی از فلاسفه بنام لیبینیتس (۱۶۴۶)
- (۱۷۱۶) اول دفعه پیشنهاد کرده است و از قبل
از بهاء الله بوده است . این نفوس بی اطلاع این
سخن را گفته و نوشته اند غافل از اینکه آنچه را لیبینیتس
میگوید مطلب دیگری است و بهیچوجه بالسان عمومی
که حضرت بهاء الله تعلیم فرموده اند ارتباط ندارد
مقصود فیلسوف مزبور از آنچه گفته پیشنهاد یک لسان

فلسفی و منطقی بوده که بین فلاسفه در فلسفه بکار رود نه آنکه لسان و لغت عمومی باشد که برای حرف زدن در جمیع دنیا بکار رود، نگارنده اینک کتابی شامل شرح حال و فلسفه این فیلسوف تألیف اندر کرسون در نزد خود دارم که این مطلب را که لیبینیتس پیشنهاد کرده در آنجا ذکر نموده است لیبینیتس در نامه بگالوا میگوید در کشتی موآنس و همد می نداشتیم ناگزیر با فکر دور و دراز فرورفتم و بخصوص در باره قصد برینه خود راجع با ایجاد یک زبان منطقی که کمتر نتیجه آن تعمیم و ارتباط مفاهیم مختلف است ب فکر پرداختم و استعمال واقعی این زبان نه برای حرف زدن بلکه برای تشریح افکار خواهد بود زیرا اگر ما واجد چنین زبانی که من درک میکنم بودیم میتوانستیم در فلسفه و اخلاق تقریباً همانطور استدلال

کنیم که در هندسه میکردیم زیرا حروف افکار هم و گریزان ما را تثبیت میکردند و در این علوم اگر حروف در میان نباشد قوه تخیل هیچ کمکی در این موضوعات بمان خواهد کرد الخ (فلسفه لیبینیتس ص ۹۱) ملاحظه میفرمائید که این فیلسوف میخواهد برای نظم و ترتیب افکار فلسفی حروف و علامات معینسی مانند حروفی که در هندسه و اشکال آن بکار میروند ایجاد کند و بهیچوجه مقصودش ایجاد لغت عمومی که خلق جهان بآن همه در همه جا تکلم کنند نیست و این سخن ناشی از جهل قائلین آن به فلسفه لیبینیتس است .

ممکن است درباره برخی از تعالیم مبارکه مختصراً اشاره در کتب آسمانی قبل یافت ولی بقدری آن اشاره بنحو اختصار است که بنظر نمیآید و انگهی بصورت تعلیم

مستقیم مستقل هم به بشرالقاء نشده است مثلاً موضوع
 وحدت اساس ادیان را که از تعالیم مبارکه بهاء الله
 است میتوان بنحو اشاره در ضمن این آیه مبارکه
 قرآنی که در سوره شوری نازل شده بقوله تعالی :
 «شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا و ابراهيم . . . الخ»
 مشاهده کرد و نیز آیه مبارکه «وما امرنا الا واحدة» را ممکن
 است اشاره باین موضوع دانست و با آیه مبارکه «لا نفرق
 بين احد من رسله» و «قل كل من عند الله» اشاره بوحده
 حقیقه مظاهر الهیه و وحدت اساس ادیان گرفت ولی
 چنانچه ذکر شد اولاً بنحو اشاره خفیه ذکر شده و ثانیاً
 جزو تعالیم اساسیه و بنحو سر مشق و تعلیم مستقلاً به
 بشر خطاب نشده است ولی تعالیم بهاء الله جمعاً
 بنحو استقلال و بطور مستقیم بعالم انسانی خطاب
 والقاء شده است و بین این دو فوق بسیار موجود است

از این گذشته اگر مطلبی که در شریعت قبل تشریح شده
 باشد مطابق مقتضای زمان شریعت بعد باشد
 خداوند آنرا از شریعت قبل بشریعت بعد منتقل میسازد
 و شواهد برای اثبات این مطلب بسیار است ، مثلاً در
 انجیل مسطور است که حضرت مسیح علیه السلام
 پیروان خود رعایت و انجام احکام عشره تورات موسی ع
 را خاطر نشان میفرمود ، در قرآن مجید بسیاری از احکام
 تورات تصدیق و برای مسلمین جزو احکام تشریحی
 اسلامی محسوب گردیده است مانند قطع دست سارق
 و رجم زانی و زانیه محصنه و مسئله قصاص العین بالعین
 و الاذن بالاذن و السنن بالسنن و . . . و حتی در
 قرآن مجید بسیاری از عادات اعراب جاهلیت جزو احکام
 تشریحی اسلامی قرار گرفته است از جمله طواف خانه
 کعبه در هفت شرط و رمی جمرات ثلاث و سعی بیسن

صفا و مروه و قربانی و چهار ماه حرام که جنگ در آن جایز نبود و امثالها که جمیع اینها در نزد اعراب جاهلیت و بت پرستان مجری و ممضی بود و همه بدان عمل میکردند و بعضی از احکام اسلام ماخوذ از شریعت صابئین است که قبل از اسلام در بین آنان مجری بوده و در اسلام هم تشریح و جزو احکام مفروضه شرعیه شده است، برای شرح وسط این مطلب بتاریخ ابوالفداء^۱ و سایر کتب تواریخ معتبره مراجعه فرمائید و لکن نسبت بتعالیم مبارکه حضرت بهاءالله هیچکس نمیتواند بگوید که فلان تعلیم از فلان دیانت یا از قول فلان فیلسوف گرفته شده و این معنی پس از تحقیق کامل و تتبع لازم براهل انصاف و طالبین تحقیق واضح و مدلل میگردد. بلی برخی از فروع تشریحیه در کتاب بیان را حضرت بهاءالله باموالیهی

در کتاب مستطاب اقدس تصدیق و مجدداً تشریح فرمود ولی بهیچوجه ربطی بتعالیم اساسیه اصلیه این امر مبارکه که شرح آن در ضمن خطابات مبارکه عبدالبهاء مندرج است نداشته و ندارد زیرا منظور ما در این مقاله گفتگو و تحقیق در باره تعالیم اساسیه اصلیه اجتماعیه حضرت بهاءالله است که بتعالیم در واژه گانه و مبادی روحانی معروف است مقصود اینست که این تعالیم مبارکه مخصوصه بی سابقه است ولی برخی از فروع در شریعت بیان نیز بود که در این امر مبارک تصدیق و تشریح گردیده و اما اصول فضائل اخلاقی از قبیل صدق و صفا و محبت و وفا و امانت و ... و ... که در جمیع شرایع الهیه از اول لا اول بوده و البسی آخر لا آخر خواهد بود و هر یک از مظاهر مقدسه در در خود با آنکه مظهر قبل از او آنرا گفته بود از نوبت و

خود گوشزد فرمود و در این ظهور مبارک هم حضرت
بها^۴ الله از نو آنرا جامعه گمگشته بشری که در بیابان
عصیان و ظلمات طفیان سرگردان و گمراه است گوشزد
فرمود و مشعل نورانی هدایت کبری یعنی احکام و
میادی روحانی و میادی اداری شریعت را پیشاپیش
جامعه سرگردان گمگشته بشرنگاه داشته تا هر کس
خواهد از آن متابعت کند . وما علی الرسول الا البلاغ
سخن بنده طولانی شد ولی آثار خستگی ابدآ در وجه
حضار مشاهده نمیشد بنده از حاضرین عذر خواستم
که سبب ناراحتی و خستگی آنان شدم ولی همه از روی
واقعیت اظهار محبت فرمودند ، وجهه سخن تغییر
کرد و مطالب دیگر در میان آمد و از هر دوی سخن پیوسته
شد آن روز نیز خوبی پایان رسید و در هنگام خد ا
حافظی جناب سالار اظ فرمودند فردا در منزل منتظر

همه شما هستم همه پذیرفتند و هر کس در نبال کار خود
رفت ، بنده هم بارفقا بسیر و گردش پرداختیم و در
ضمن قدم زدن با امامزاده معروف بهارون ولایت
رسیدیم ، وارد صحن امام زاده شدیم جمعی بزیارت
آمده بودند و جمعیت زیاد بود ، آقای طاهر از
همراهان فرمود که چند سال قبل بود که این امامزاده
معجزه ای عجیب کرد ، قصاصی میخواست بزنری را
بکشد حیوان فرار کرد و وارد صحن امامزاده شد مردم
هجوم کردند و فریاد برآوردند که این بزیامامزاده
پناه آورده نباید کشته شود کاریز بالا گرفت سر شاخ
های او را بانقره و طلا زینت دادند و رویوشی اطلس
برای بزهتیه کردند و زنگهای نقره بگردنش آویختند
هر بیماری دست خود را بان بزمیزد فوراً شفا مییافت
چند کور و کرمفلوج شفا یافتند و قیامتی بریاشد در آن

ایام مکرم شاعر و روزنامه نویسن معروف اصفهان که
 روزنامه صدای اصفهان را مینوشت اشعاری در باره
 معجزه هارون ولایت در روزنامه خود منتشر کرد که
 شهرت عجیبی در سراسر ایران یافت اول آن اشعار
 این بود :

ای هارون ولایت معجزه را اگر گرش کن

سنگ لحد حاجی نصیر را آجرش کن

و تا مدتی این شعرها وارد زبان مردم بود و در همه جا
 آن داستان معروف بود . رفیق دیگرمان فرمود کینه
 این مکرم هنوز زنده است و در سابق ایام سبب
 هوشیاری مردم شد در آن ایام پیشوایان سالی
 یکمرتبه سفری بقری و قضبات اصفهان میکردند و مردم

هدایا و تحفه تقدیم مینمودند و این عمل را بلوک گردی
 میگفتند و ضمناً قمشه محلی است که میگویند حضرت امیر
 بانجا تشریف آورده اند و جای سم دلدل در سنگی
 باقی مانده و مردم میروند در آنجا حلوای نذری می پزند
 مکرم در این باره اشعار مفصلی گفت و در روزنامه خود
 چاپ کرد که سرو صدای بسیار پیدا کرد و از جمله این
 بود که گفته بود :

مولای جهان کی شتر واسب و حمار داشت

کی میل بلوک گردی و کی قصد شکار داشت

مولای جهان کی با صفا هون سروکار داشت

حالا فرض میکنیم اینجا اومد قمشه چکار داشت

مکرم داستان بسیار دارد و لطائف بسیار از او معروف

است که نگارش آن با این کتاب مناسب نیست زیرا

جنبه ظرافت آن بحد افراط است ، باری گذار ما بمقبره

مرحوم مجلسی افتاد و تصویری قلمی بنام مجلسی بر
 دیوار آویخته بود این تصویر بسیاری تناسب است
 سری هم بآرامگاه آقاجفی ابن الذئب زدیم که مردم
 بزیارتش میروند ، شباهنگام بمنزل برگشتیم استراحت
 کردیم و علی الصباح از خواب برخاسته پس از طی مراسم
 لازمه دکترا ، تشریف آوردند و بیعادت شتافتیم و
 وارد منزل آقای ا. ظ. شدیم جمعی که دیروز بودند
 همه حاضر بودند جناب حاجی ش. و جناب مولوی
 هم تشریف داشتند امروز علاوه بر حضار جلسات قبل
 مردم دیگری هم بود که لباسی معمولی و کلاه بر سر داشت
 ولی خیلی پر حرف و مغرور و خشن اللسان بود که بعداً
 این اوصافش بتدریج بروز کرد حاجی ش. فرمود
 خوبست در نیاله موضوع سابق را ادامه بدهیم مرد تازه
 وار فرمود چه موضوعی در جریان بوده است حاجی

ش. فرمود درباره شریعت بهائی که آئین جدید
 است در روز بحث های جالب داشتیم و ایشان
 (اشاره به بنده کرد) سخنانی بدیع بیان کردند
 و همه استفاده کردیم و جناب فاضل طهرانی هم
 که تشریف دارند بیانات شیوایی فرمودند خیلی
 خوب بود و خیلی خوش گذشت دیگران هم هر کدام
 سخنی گفتند که حاکی از رضایت بود ، آن مرد گوش
 میداد و آثار ناراحتی در چهره اش آشکارا بود و پس
 از مدتی لب بسخن گشود و فرمود ای بابا ! این
 حرفها چیست شریعت جدید کدامست مگر دین مبین
 اسلام چه نقصی دارد ، در کتاب اقدس که کتاب آسمانی
 آقایان بهائی است دستورات و احکام عجیبه موجود
 است مانند حدّ عمل زشتکاران که چند مشقال طلال
 بیش نیست و در کتاب اقدس چنین مذکور است " قد حکم

الله لكل زان ووزانية داية مسلمة الى بيت العدل و
 هي تسعة مثاقيل من الذهب وان عادامة اخرى
 عود و اضعف الجزاء هذا ما حكم به مالك الاسماء
 في الاولى وفي الاخرى قد رلهما عذاب مهين
 ملاحظه كنيد چه حكمي است وچه اثراتي دارد حاجي
 ش . باقتانت تمام حرف آن مرد را قطع كرد و به بنده
 فرمود كه تمنا داريم در اين خصوص بياناتي بفرمائيد
 اينعبد كه حاضرين را مشتاق ديد باكمال ميل لب
 بسخن گشودم و عرض كردم آقا يان محترم و ارجمنند
 اين گفتار در نظر ارباب خبرت و بصيرت بديهي است
 كه بلكي خارج از مرحله منطق بوده و دليل بيخبري
 نفوس معترضين از تشريع شرايع الهيه و عدم اطلاع
 آنان بر سنتت جاريه ربانيه و عدم علم آنان از محتويات
 و اوامر كتب مقدسه ايست كه هريك بيكي ياعده از آن

كتب معتقدند و آنها را آسماني و من عند الله ميدانند
 اينك ما بحول الله البهي الابهي باذكر مقدمه چند
 حقيقت اين مطلب را شرح و تفصيل داده و هدايت
 عموم را از حق تعالى طالب و آلميم .
 خداوند متان در هر عصر و زمان از ايام خاليه و از مننه ماضي
 براي هدايت جامعه بشريه و طوايف مختلفه
 مظهری از فيگ خود با حجة كافيه و برهان كامل و افسى
 بيعوت و احكام و تعاليمي موافق روح و مقتضاي آن عصر
 و زمان تشريع و بوسيله آن مظهر مقدس تعاليم تشريعيه
 را بان طايفه و ملت عطا فرمود و سعادت ظاهري و
 باطني آنانرا موكل ببيروي و متابعت آن تعاليم
 مباركه نمود تا زمانيكه آن طايفه و قوم در اجرائ تعاليم
 و اوامر الهيه سعي نمودند و مطابق آن رفتار ميکردند
 عظمت ظاهري را با شوكت و جلالت معنوي همراه

داشتند و چون بر حسب مرور زمان از حقیقت آن شریعت غافل و اوهام و مجازاتی را در تعالیم مقدسه داخل مینمودند و از پیروی اصول و فروع شریعت اصلیه سر با زرده اعراض میکردند ثانیاً مظهر دیگری با همان حجت و برهان معنوی الهی ظاهر میگردد و اصول شریعت قبلیه را بقوم تذکر داده و فروع را با اقتضای وقت و زمان تغییر میداد، این مسئله بدیهیست که هر شریعتی دارای دو قسم اوامر و تعالیمست قسمی تعالیم اصلیه و اصول اخلاقیه است که در جمیع ادیان و شرایع مستقر و پایرجا بوده و بهیچوجه تغییر و تبدیلی در آن راه نیافته و نخواهد یافت. مانند تحریر جماعه بشریه صدق و صفا و امانت و وفا و عفت و عصمت و تحذیر آنان از قتل و زنا و سرقت و افتراء و تعرض بمال و حقوق دیگران

و سایر اخلاقیات و قسمی تعالیم فرعیه است که در هر شریعتی متغیر شده و حکمی دیگر جای آن وضع میگردد مانند رسوم عبادات از قبیل صوم و صلاة و حج و چهار وزکات و مانند حدود و دیات و غیره، پس عموم شرایع از حیث اصل باهم موافق و اختلاف آنان فقط از جنبه احکام فرعیه است و فلسفه تغییر احکام فرعیه هم از نقطه نظر اقتضای وقت و زمانست زیرا هر وقتی را حکمتی در خور و هر زمانی را مصلحتی موافق است چنانچه در ویه طبیب ماهر نسبت بمریض باقتضای غلبه مرض یا تخفیف آن تغییر و تبدیلی می یابد همچنین در ویه اطبای الهی و مظالم مقدسه ربانی هم تغییر و تبدیلی می یابد، فی المثل موسی کلیم چون مخلص بخلعت رسالت گردید و از برای نجات بنی اسرائیل از تحت ظلم و فشار فراعنه جبابره مأمور شد و برای ارتقای مقام ظاهر و

معنوی ابناء خلیل یازن الله قیام فرمود اصول
 شریعت را که قبل از او هم در بین بشر بوسیله مظاهر
 سابقه منتشر گشته بود بقوم خود تذکر داد و فرج
 سابقه را باقتضای حال امت خویش تغییر داده و متبدل
 نمود، مثلاً از جمله اصول شریعت موسوی نهی از قتل
 وزنا و سرقت و بت پرستی و دروغ و جزاینهاست و این
 همان اصولیست که قبل از موسی بواسطه مظاهر سابقه
 در بین بشر انتشار داشته، نه آنکه قبل از موسی در عالم
 سابقه نداشته و موسی کلیم خود مبتکر آن باشد زیرا
 چون بتورات مقدس مراجعه کنیم در قضیه هابیل و
 قائن^(۱) که در فصل چهارم سفر "برشیت" (تکوین)^(۲)
 مسطور است بصراحت می بینیم که قائن بواسطه
 اقدام بقتل برادر خود هابیل ملعون و مطرود و مفضوب
 درگاه خدا گردید و اگر قتل مذموم و منکر نبود قائن هرگز
 (۱) قایل (۲) سد الشری

مطرود و ملعون نمیگردید و نیز نهی از قتل در فصل
 نهم تکوین آیه ۶ بصراحت وارد شده است و نیز در
 فصل سی و هشتم "برشیت" میابیم که چون بیهودا
 گفتند عروس تو تامل زنا کرده و از زنا آستن شده بیهودا
 گفت ویرا بیرون آرید تا سوخته شود (آیه ۲۴) اگر
 زنا منکر نبود تا ما هرگز محکوم بسوخته شدن نمیگردید
 و نیز در سفر تکوین فصل سی ام مسطور است که یعقوب
 هنگام طلب اجرت و اجازه درخواست رفتن بوطن خود
 از لابان پدر زن خویش چنین میگوید:
 آیه ۳۲ "امروز تمامی گله تو گردش میکنم و هر مییش
 پیسه و ابلق و هر مییش سیاه را از میان گوسفندان و ابلق
 ها و پیسها را ازینها جدا میسازم و آن اجرت من خواهد
 بود ۳۳ و در آئینده عدالت من بر من شهادت خواهد
 داد و قتیکه بیائی تا اجرت مرا پیش خود ببینی آنچه

ازبها پيسه وابلق وآنچه ازگوسفندان سياه نباشد
 نزد من بد زدی شمرده شود " ازاین گفتار مکروهیت
 سرقت و بد زدی بخوبی واضح میشود ، و نیز در فصل
 سی و یکم از همین سفر در وقتیکه لایان یعقوب را تعقیب
 میکند و با او میرسد او را متهم بد زدی کرده چنین میگوید
 ۳۰. ولکن خدایان مرا چرا نزدیدی " یعقوب در -
 جواب میگوید ۳۲ اما نزد هر که خدایان را بیایسی
 اوزنده نماند " و چون راحیل زوجه یعقوب خدایان
 لایان پدر خود را ز دیده بود از ترس رسوائی در حینیکه
 پدرش برای جستجوی خدایان بتفتیش و تجسس ااثیه
 یعقوب پرداخت خدایان را در زبورها زشتیتهان
 کرده و خود روی آن بنشست و پیدرگفت چون عادت
 زنان بر من است از قیام در حضور تو معذرت میخواهم
 " آیه ۳۳ - ۳۶ " اگر سرقت و بد زدی مذموم نباشد

نه یعقوب حد سرقت را مردن قرار میداد و نه راحیل از
 سرقت خدایان پدرش تحاشی داشت و در فصل بیستم
 از تکوین وارد شده که چون ابراهیم در نزد ابی ملک
 ساره را خواهر خود خواند و او را زوجه خود معرفی نکرد
 ابی ملک پس از دیدن رویا و معرفت درباره ابراهیم
 و براسرزنش کرد که چرا حقیقت را مستور داشتی و ساره را
 خواهر خود خواندی و کارهای نا کردنی کردی (آیه ۱۰)
 ابراهیم هم برای رفع نسبت کذب و دروغ از خود
 بابی ملک میگوید " فی الواقع نیز او خواهر من است دختر
 پدرم اما نه دختر مادرم " (آیه ۱۲) و از این داستان
 مذمومیت کذب و دروغ بخوبی واضحست ، اما منع بت
 پرستی و دعوت بپرستش خدا که سرتاسر برشیت معلوم است
 آن است و محتاج با استشهاد مکان معلومی نیست ،
 خلاصه در هر یک از اصول شریعت موسوی که تفکر کنیم

عین آن را بنص تورات قبل از زمان موسی هم مییابیم
حضرت موسی در حین بعثت اصول را ترویج و مقصود
تذکره اد ولی فروع را نسبت بزمان قبل از خود تفسیر
داد، از جمله در سفر برشیت (تکوین) باب ۹/۳ مذکور
است "هر جنبه که زندگی دارد برای شما طعام
باشد همه را چون علف سبز شما را در م" ولی موسی در
سفر لاویان ۳/۱۱ "میفرماید که برخی حیوانات را
بخورید از قبیل گوسفند و بز و غیره و برخی را نخورید که
نجس است از قبیل شتر و خرگوش و خوک و همچنین از
پرندهگان و حیوانات دریا بعضی را مباح و بعضی را
حرام فرموده است" و نیز در سفر تکوین مذکور است که
یعقوب و خواهر را که هر دو دختر لاویان بودند با هم
گرفت اولی را نام "لییه" و ثانی را اسم "راحیل" بود
ولی موسی کلیم صریحاً در سفر لاویان باب ۱۸/۱۸ "از

نکاح و خواهر با هم نهی فرموده است" در سفر تکوین
ف ۲۰/۱۳ مذکور است که ابراهیم خواهر پداری خود
ساره را در نکاح داشت ولی موسی نکاح خواهر خود
را اعم از پداری یا مادری ملعون خوانده و از این معنی
نهی صریح فرموده (تثنبه ف ۲۲/۲۷ - ولاویان
ف ۹/۱۸) در سفر خروج مذکور است که عمران پدرا
موسی عمه خود "یوکابد" را تزویج نمود و از وی هارون
و موسی متولد گردیدند (خروج ف ۲۰/۶) ولی
موسی از نکاح عمه در سفر لاویان ف ۱۸/۱۲ بصراحت
نهی فرموده است "از این قبیل شواهد بسیار است و
شاهد مقام را آنچه مذکور افتاد کافی است پس ثابت شد
که موسی کلیم اصول سابقه را تحکیم و ترویج فرمود و فروع
را تغییر داد، همینطور حضرت مسیح وقتیکه ظاهر
شد اصول شریعت تورات را تحکیم فرموده تذکره داد

ولی بعضی فروع را بمقتضای زمان تغییر داد مانند
حکم زجم زانی وزانیه محصنه را تشبیه ف ۲۲/۲۳ و ۲۴
که در تورات مصرح است، ولی حکم مزبور را در ساره زن
زانیه مجزی نفرمود (یوحنا ف ۳/۸ - ۱۳) و نیز
مؤمنین اولیه مسیح چون چندان مراعات نظافت
ظاهره را نمینمودند مورد طعن اغیار میشدند حضرت
مسیح در جواب طعنه آنان میفرماید اصل دین محبت
الله است (مرقس ف ۱/۷ - ۶) و نیز در تغییر حکم
قربانی فرموده محبت از جمیع هدایا و قربانیها خوشتر
بشمارد (مرقس ف ۳۸/۱۲ و یوحنا ف ۱۴/۱۵ و
۲۱ و رساله اول یوحنا رسول ف ۳/۷) در تورات
حکم قتل و نهب و غارت و حرق و اسارت مخالفین وارد شده
چنانچه از مراجعه به سفر خروج ف ۲۱/۳ و ف ۳۶/۱۲
و کتاب یوشع ف ۶ و ف ۲۰/۸ و ف ۱۰ و ف ۱۱ و غیره

این مطلب واضح میشود حتی در فصل دوازدهم
صحیفه یوشع میگوید مجموع ملوک مغلوب بواسطه یوشع
سی و یک سلطان بود (آیه ۲۴) ولی مسیح این حکم
را نسخ و امر بحبّت عموم فرموده چنانچه از مراجعه به
انجیل لوقا ف ۲۷/۶ و رساله برومیان ف ۱۰/۱۲
و یوحنا ف ۳/۱۳ تا ۱۷ و رومیان ف ۱۰/۱۳ و
غلاطیان ف ۱۹/۶ و رومیان ف ۱۲ این مطلب بخوبی
واضح میشود، در تورات حکم طلاق جایز وزن راهم
پس از طلاق میتوانست دیگری نکاح کند چنانچه
در تورات تشبیه ف ۱/۲۴ - ۳ مذکور است . ولی
مسیح طلاق را نهی فرموده (انجیل متی ف ۱۹/۹)
و تزویج زن مطلقه را نیز در حکم زنا دانسته (متی ف ۱۹
۹/۱ و ف ۳۱/۵ - ۳۴) در تورات حکم ختنه وارد
حتی قبل از موسی هم ابراهیم مأمور با جزی آن بوده و

از جمله عهد ابدی محسوب گردیده (تکوین ف ۱۷ /
 ۱۰- ۱۵) و در همین باب نامختون را از قوم منقطع
 می‌شمارد " و نیز حکم سبت از عهد ابدی و بحکم تورات
 شکننده آن باید گذشته شود (خروج ف ۱۲/۲۱ تا
 آخر و ف ۲/۳۵) ولی حضرت مسیح ختنه و سبت را
 تغییر داده و حکم آن را نسخ فرمود چنانچه راجع
 بنسخ ختنه در رساله بولس برومیان ف ۲/۲۵ تا آخر
 و ف ۱/۳ و غلاطیان ف ۶/۱۵ و ۱۶ و ف ۲/۵-۱۲
 و رساله اول بقرنتیان ف ۷/۱۸-۲۵ و غیر اینها
 مذکور و نسخ آن در نهایت صراحت است " و راجع
 بشکستن حکم سبت در انجیل متی ف ۱/۱۲-۶ و
 مرقس ف ۲/۲۳ تا آخر و لوقا ف ۶/۱-۶ انجیل
 یوحنا ف ۵/۱۷ بصراحت مذکور شده است "
 از این قبیل فروع که عیسی از تورات نسخ فرمود بسیار

و ما بهمین قدر اکتفا میکنیم . حتی عیسی مسیح احکام
 فرعیّی یحییّی تعمیم داده رانیز تغییر داد و نسخ
 فرمود چنانچه از مراجعه بانجیل مرقس ف ۲/۱۸ -
 ۲۳ و لوقا ف ۵/۳۳-۳۶ و متی ف ۹/۱۴ و لوقا
 ف ۱۱/۱۰۰۰ و غیره واضح میگردد ، و چنانچه
 سابقا اشاره کردیم حیوانات و پرندگان در تورات برخی
 نجس و حرام و برخی پاک و حلال بودند ولی مسیح این
 حکم را نسخ و اباحه مطلق را وضع فرمود (اعمال ف ۱۰ /
 ۱۰-۱۷ و ف ۱۱/۲-۱۱ و رساله اول تیموتاوس ف
 ۴/۱۵ و رساله بولس مرتیطس ف ۱/۱۵ و برومیان
 ف ۱۴/۱۴۰۰۰ و جزاینها از سایر مواضع اناجیل ^{سائل} و
 اما راجع بحفظ و تحکیم اصول شریعت -
 حضرت مسیح در جواب شخصیکه می پرسد ای استاد
 نیکوکار چه کنم که وارث ملکوت و حیات ابدیه شوم

میفرماید احکام را نگاهداری بالاخره مقصود خود را
از احکام همان احکام اصلی اخلاقیه مذکوره در تورات
بیان کرده میفرماید قتل مکن زنا مکن بد روغ شهادت
مده " و اینقضیه در انجیل متی فصل ۱۹/۱۶-۲۰ و
لوقا ف ۱۰/۲۶ و ف ۱۸ و ۱۹ و سایر نقاط مذکور است
پس ثابت شد که آنچه باقتضای زمان متغیرو منسوخ
میگردد فروع است نه اصول در دین مقدس اسلام نیز
کاملاً این معنی واضح و در قرآن مجید بصراحت وارد
شده از جمله میفرماید " شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى
بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمَا
مُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى
الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ " سور شوری آیه ۱۲ بدیهی
است که مقصود توافق اسلام با سایر شرایع از حیث اصول
است نه فروع زیرا فروع در قرآن غیر از تورات و انجیل

میباشد ولی اصل شریعت در همه محفوظ است و آن
دعوت با اخلاق فاضله و نهی از ذرائع است " از آنچه
ذکر شد معلوم گشت که فروع باقتضای زمان متغییر
میشود ولی اصول محفوظ میماند و نظر بلزوم تغییر
فروع در اعصار هر یک از انبیای مستقل قوم خود را
منتظر ظهور و یگری بعد از خود گذاشته و خبر از تجدید
شریعت داده اند . چنانچه در تورات در سفر تثبیه
فصل ۱۸ و کتاب اشعیا فصل ۲ و ارمیا فصل ۳۱/۳۱
و سایر نقاط خبر از تجدید شریعت داده شده و در
انجیل یوحنا ف ۱۶ و ف ۱۴ و رساله اول پولس
بکورنتیان ف ۴/۵ و رساله اول بتیموتاوس فصل ششم
آیه ۱۴ و رساله ۲ پطرس ف ۳/۱۳ و رساله اول
بقرنتیان ف ۱۵/۲۴-۲۶ و جزاینها در مواضع
دیگر اشاره بتجدید شریعت و ظهور تجدید شده

از قبیل ف ۴ انجیل یوحنا وناهه بعبرانیان ف ۱۰/۹
 و ۳۶ و ۳۷ و یوحنا ف ۳/۲۷ و ف ۱۵/۲۶ و ۲۷ و لوقا
 ف ۲۴/۴۹ و مکاشفات ف ۱۱/۳ و ف ۱۲/ و غیره
 و در قرآن در سوره مؤمن (غافر) آیه ۱۴ و در سوره
 اعراف آیه ۳۴ و در سوره نور آیه ۲۴ و در سوره حمد
 آیه ۵ و جزاینها از سایر مواضع اشاره بتجدید شریعت
 گردیده اما در اخبار اسلام و شیعیان که بشارت تجدید
 شریعت لاتعد ولا تحصى است خصوصاً در بحار الانوار
 مرحوم مجلسی که از علمای معروف شیعه بصراحت اخبار
 بسیار از ائمه اطهار راجع بتجدید شریعت وارد شده
 طالبین بیاب دلیل و برهان این کتاب فصل اول
 نقلیه اسلامیه مراجعه فرمایند . و چون در هر زمان
 یکی از مظاهر مقدسه ظاهر میشود و فروع را تغییر
 میداد مخالفین و مکابرین با وی بمخالفت قیام کرده و

ایراداتی بفروع موضوعه وی وارد آورده و احکام کتاب
 خود را کامل میدانستند بیخبر از آنکه احکام قبلیه
 مطابق با مقتضای ازمنه لاحق نشود و ^{غریبانه} قابل اجرا نباشد
 ولی مظاهر مقدسه با ایرادات آنها اعتنائی نکرده
 احکام بدیعه موافقه با روح ^{عصر را}
 باذن الله تشریح میفرمودند و در قبال نکال و صدمات
 مخالفین استقامت ورزیده از مأوریت غیبیه خویش
 مستعفی نگشته حتی جان خود را هم در راه انتشار آن
 اوامر و تعالیم بدیعه بذل میفرمودند و احکام الهیه
 بر رخم انف معاندین حتی بوسیله خواعدا منتشر میگشت
 اینک بشرحی در باره موضوعی که فرمودند بیان شود تا
 مطلب از هر جهت آشکار گردد . در کتاب اقدس این حکم
 برای زانی غیر محصن و زانیه غیر محصنه تعیین شده
 و مقصود تشهیر و رسوائی عامل است یشرحی که در بیان

حضرت عبد البهاء جل ثنائه مصرح و نص بیان مبارک
 در کتاب گنجینه حد و احکام مندرجست نام خائن و
 خائنه مزبور پس از برداخت دیه مزبور تشهیر میشود
 و خائن و خائنه مفتضح و رسوا میشوند این جزای دنیوی
 است و از این گذشته از برای خطا کار عذاب اخروی هم
 تعیین شده و میفرمایند قد رلها عذاب مهین که
 نص آیه را جناب آقا خودشان خوانند و همه شنیدند
 که قد رلها عذاب مهین ، و اینک حد مخصوص متعلق
 بفقیر محصن و غیر محصنه است و جزای زانی محصن و
 محصنه باینست العدل اعظم است که در هر عصر و زمان
 هر چه را حکم قرار دهند همان حکم الله است و این
 نص مبین کتاب یعنی فرمایش حضرت عبد البهاء است که
 در گنجینه حد و احکام مندرجست ملاحظه فرمائید
 که این حکم کتاب اقدس از هر جهت جامع و مانع است

و تشهیر دنیوی و عذاب اخروی همه با هم در نظر گرفته
 شده است ، آقایان معترضین که درباره کتاب اقدس
 الهی چنین ایرادی گرفته اند و آنرا با هزار آب و تاب
 برخ این و آن میکشند خو بست بفرمایند که حکم قرآن
 مجید و سایر کتب دینیّه چیست ؟ اینک با کمال بیطرفی
 بقرآن مجید و تورات و انجیل با دقت کامله مراجعه
 میکنیم تا ببینیم در آن کتب مقدسه برای مرتکبین خلاف
 چه حد و مجازات تعیین شده که جامع و مانع باشد
 اینک تورات را مورد دقت و بررسی قرار میدهیم ، گوش
 بدهید :

زنا در شریعت موسی ع ممنوع بود و هفتمین حکم از احکام
 عشره بود که در کوه سینا بر موسی ع نازل شده و مرتکب زنا
 مستوجب قصاص سخت بود از این قرار اگر مرد وزن اجنبی
 با هم هم بستر شوند بحکم تورات باید بقتل برسند

بشرحیکه در باب بیستم سفر لاویان آیه دهم و بساب
بیست و دوم تورات تثنیه آیه ۲۲ وارد شده است و اگر
مردی با زنی که فامزد شده هم بستر میشد و دختر فریاد
نمی کشید هر دو را سنگسار میکردند و اگر دختر فریاد
میکشید آن مرد را فقط سنگسار میکردند بشرحیکه در
سفر تثنیه باب بیست و دوم آیه ۲۳-۲۷ مسطور است
و اگر مردی با دختری نامزد نشده هم بستر میشد
میبايست مبلغی پول نقد بپردازد و اگر او را
بگیرد بشرحیکه در تورات تثنیه باب بیست و دوم آیه
۲۸ مسطور است و اگر آن دختر کنیز بود و آزاد نبود مرد
باید قربانی رفع گناه تقدیم کند بشرحیکه در سفر لاویان
باب نوزدهم آیه ۲۰-۲۲ مسطور است و طریقه
اظهار زناى زن متهمه در سفر اعداد فصل پنجم آیه
یازدهم تا سی و یکم ذکر شده است که اگر زنی متهم

بزننا شود شوهر او را نزد کاهن میرد و کاهن پس از انجام
مقرراتی مفصل از آب لعنت که تلخ است با او مینوشاند
او را قسم میدهد اگر زن پاک باشد آسیبی با او نمیرسد و گرنه
شکمش باد میکند و در میان مردم رسوا میشود "فرزندی
که از زنا بعمل آید در مجمع خداوند نمیتواند داخل
شود و فقط میتواند با عبرانیان تزویج کند بشرحی که در
سفر تثنیه باب بیست و سوم آیه دوم بعد ذکر شده
است قبل از شریعت موسی قوم یهود زناکاران را با آتش
میسوزانیدند و در سفر پیدایش باب سی و هشتم در استان
زنا کردن یهودا رئیس یهود با عروس خود تamar بتفصیل
مسطور است که خواست تamar را بسوزاند ولی تamar وقتی
که علامات و اشیا مخصوص یهودا را با او نشان داد و
گفت من با صاحب اینها زنا کرده ام یهودا از ترس
رسوائی خود از بسوزانیدن تamar سرپرستت و ایند استان

بسیار خواندنی است و آشکار میسازد که همواره
پیشوایان دین و علمای ظاهر احکام الهی را بفتح خود
مورد استفاده قرار میدادند و شریعت الله را طعمه
خود میساخته اند، باری بحکم یهودا تا مار نجبات
یافت و دو توام بنام فارص و زراح از این پیوند
نامبارک بوجود آمد که زنده ماندند و دارای نسل
باقی شدند و بنا بر تصریح متی در انجیل خود باب اول
همین فارص زنازاده و حرام زاده یکی از اجداد حضرت
مسیح است که از راه داود و پدرش یسعی نسبش بفارص
مزمزم میرسد و خانواده فارص که منسوب با او بوده اند
بفارصیان معروف بودند (قاموس کتاب مقدس)
باری بحکم تورات اگر دخترگاهی زنا کند باید او را
بسوزانند بشرحیکه در سفر لاویان باب بیست و یکم
آیه نهم مسطور است در شریعت تورات زن زناکار

نجس تولید است و همواره اسم او را با اسم سگ میبردند
بشرحیکه در تورات تثبیه (سفر باریم) میفرماید
اجرت فاحشه و قیمت سگ را بخانه خداوند میاور . . .
باب هفتم کتاب امثال سلیمان را بخوانید که چگونه
بپسر خود نصیحت میفرماید و او را از فحشا نهی میکند
وزانیه را بگودال عمیق و جاه تنگ و طریق هاویه
تشبیه کرده است . . . خلاصه این بود احکام تورات
که باجمال ذکر شد و در عهد عتیق مطالعه فرمائید تا
اطلاع کامل حاصل شود و بدیهی است که هیچ یک
از این دستورات امروز قابل اجرا نیست و بد استخوان
کفاره که در تورات مذکور است مراجعه شود . اما در
انجیل مسیح درباره زانیان اعم از زن و مرد حکمی
صریح و آشکار موجود نیست فقط از حضرت مسیح
کلماتی و سخنانی در انجیل ذکر شده ولی جنبه

تهذیبی دارد و حکم شرعی اصلی شمرده نمیشود
 فی العثل در انجیل متی فصل پانزدهم چیزهای
 را که سبب نجاست انسان میشود ذکر فرموده و از
 آنجمله زنا را ذکر کرده میفرماید این چیزهاست که
 انسان رانجس میسازد زیرا که از دل برمیآید خیالات
 بد و قتل ها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت
 دروغ و کفرها اینهاست که انسان رانجس میسازد لکن
 خوردن بدستهای ناشسته انسان رانجس نمیکردند
 و عین اینمطلب بمضمون و عبارت دیگر
 در انجیل مرقس فصل هفتم آیه بیست و یکم ذکر شده
 است و از راه تأکید در تهذیب اخلاق ذکر شده
 نه آنکه حکم شرعی و فریضه شریعتی باشد و در اعمال
 رسولان فصل پانزدهم آیه ۲۸ بعد شرحی را که
 رسولان توسط نمایندگان خود برای مسیحیان ارسال

کرده بودند ذکر نموده و آن دستورات کتبی بود
 که رسولان و کلیسیا توسط یهودا و سیلاس برای
 مسیحیان انطاکیه فرستادند باین شرح "روح
 القدس و ماصواب دیدیم که باری بر شما ننهیم جز
 این ضروریات که از قربانیهای بتها و خون و
 حیوانات خفه شده و زنا بپرهیزید ملاحظه
 کنید این يك دستور تهذیبی است نه حکم قطعی و
 واجب شرعی ، و از اینقبیل اشارات در نامه بولس
 برومیان باب اول آیه ۲۲ - ۲۹ نیز موجود است
 بولس در نامه اول خود بکورنتیان باب پنجم آیه اول
 میفرماید که در میان مسیحیان زنا پیدا شده و حتی
 یکنفر زن پدر خود را مورد تمتع قرار داده و زنا کرده ، بعد
 درباره او میفرماید که سزایش اینست که او را از میان
 خود بیرون کنید و بهمین اخراج زناکار از میان

مسیحیان اکتفا کرده است وحدت دیگری برای اوتعیین
نشده است و در باب ششم ناه اول بکورتیان آیه
نهم و دوم کورتیان باب ۲۱/۱۲ و بفلاطیان باب
پنجم آیه ۱۹ و ۲۰ و به آفسسیان ف ۵/۵ و -
بکولسیان ف ۵/۲ و در ناه اول بتسالونیکف ۳/۴
اول بتمو تاوس ف ۱۰/۱ و ناه بعبرانیان ف ۴/۱۲
و ناه اول پطرس ف ۲/۴ و ناه یهودا ف ۲ و مکاشفات
ف ۱۴/۲ و ف ۸/۲۱ و ف ۱۵/۲۱ در باره مذمت
ارزنا و اعمال زشت دیگر اشاراتی و نیز تصریحاتی موجود
است ولی حکمی قطعی وحدتی شرعی برای زنان و
زانیه مطلقا وجود ندارد مگر همان حکم اخراج از زمین
مسیحیان و آن هم قابل اجرائیست، وبالجملة در
رساله بعبرانیان باب سیزدهم میفرماید (آیه چهارم)
نکاح بهر وجه محترم باشد و سترش غیرنجس زیرا که

فاسقان و زانیان را خدا دوری خواهد فرمود این
آخرین حکمی است که در انجیل در باره زناکار
میتوان یافت که دوری زناکار و فاسق با خداست...
و بدیهی است که این موضوع نمیتواند راه زنا را از هر
جهت سد و نماید و خوبی آشکار است که در حقیقت
راه برای خطاکاران باز است... در میان
زردشتیان هم حکمی برای زانی و زانیه نیست فقط
شوهر اگر از خیانت زن خود آگاه شود میتواند او را بیرون
کند ولی برای مردان زانی چیزی در دستور زردشتیان
بنظر نرسید در کتب مربوطه بعقائد زردشتی مانند
کتاب آیین مزدیسنی و آیین مزدیسنی و سایر
کتب آنان در باره زناشویی تأکید شده و تعدد
زوجات در نزد زردشتیان ممنوعست و طلاق هم جایز
نیست مگر در صورت ثبوت زنا بر زن که شوهر او را اخراج

میکند و طلاق میگوید اما برای مرد زانی دستوری و حدی شرعی بنظر نرسید . نه کیفر نیوی و نه جزای اخروی " فقط درباره زنان نسبت بشوهران تکالیف فوق طاقت زکر شده وزن در نظر زردشتیان مانند حیوانی باربر و زحمت کش و مطیع و ساکت و آرام محسوب میشود برای اطلاع بکتب مربوطه مراجعه شود .

آما حد زانی و زانیه در اسلام یعنی شریعت حضرت رسول خدا ص متفاوتست و در قرآن مجید حکم منسوخ و ناسخ در اینخصوص موجود است بقراردیل :

در سورة النساء آیه بیستم میفرماید واللاتی یاتمین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم

فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلاً یعنی در باره

... که عمار : شت فحشا . الانحاء میدهند اگر

چهار نفر شاهد شهادت بفحشا آنان دادند آنها را در خانه حبس کنید تا بمیرند و این حکم فقط مخصوص زنان فواحش است و درباره مردان بعد عمل زکری و مجازاتی نیست و لکن در آیه بعد از آن فرموده «واللذان یأتیانها منکم فاذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً» میفرماید اگر مرد وزنی مبادرت بعمل فحشا کردند همانا آنها را آزار کنید و از یت تمائید اگر توبه کردند و عمل نیک انجام دادند دست از آنها بردارید زیرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است ، در تفسیر صافی مرحوم ملاحظه فیض کاشانی در ذیل این آیه چنین مسطور است قوله : . . . الفاحشة الزنا سمی بها الزیادة قبحها و شناعتها فامسکوهن فی البیوت فاحبسوهن فیها حتی یتوفاهن الموت . . .

هذه الآية وما بعدها منسوختان بآية الزانية
والزانية ففي الكافي عن الباقر ع في حديث وسورة
النور انزلت بعد سورة النساء وتصدق ذلك ان الله
تعالى انزل عليه في سورة النساء واللاتي ياتين
الفاحشة الخ . . . والمعاشي عن الصادق ع هي
منسوخة والسبيل الحدود وعنه انه سئل عن هذه
الاية واللاتي ياتين الفاحشة . . . قال هذه
منسوخة قيل وكيف كان ذلك قال ع كانت المرثعة
ان افجرت فقام عليها اربع شهود اذ خلت بيتا ولم
تحدث ولم تكلم ولم تجالس واوتيت طعامها وشرابها
حتى تموت " ودرزيل آيه دوم فرموده كه
في الجاهلية المرثعة اذ ازنى الرجل يوذى والمرثعة تحبس
في بيت الى ان تموت ثم نسخ ذلك بقوله تعالى
الزانية والزانية ملاحظه فرموديد كه

امام ع فرموده اند حكم حبس زانية در خانه تا هنگام
وفات منسوخ شد وآيه الزانية والزانية ناسخ آن است
اين آيه حبس در باره زانية محصنه بود ملا فتح الله
كاشاني در تفسير كبير منهج الصادقين درزيل آيه
مزبوره چنين فرموده است قوله عليه الرحمة " واللاتي
والزانية كه از جهت متابعت هواي نفس خـود
ياتين الفاحشة بيانده بخصلت قبيحه كه آن زانمت
وتسمية آن بفاحشه جهت زيادتي قبح وشناعت آن
است يعنى زانتي كه مرتكب زناشوند من نساءكم
از زنان شما مراد محصنات اند يعنى شوهر داران كه
بزنا اقدام نمايند فاستشهدوا پس اي حكام شريعت
طلب گواه كنيد عليهم برايشان يعنى برفعل فاحشه
اين زنان اربعة چهار مرد بالغ عاقل عادل منكم از شما
كه مؤمنانيد برايشان گواهي دهند فان شهدوا پس

اگر این چهار مرد بزنانی ایشان گواهی دهند
فاسکوهن فی البیوت پس نگاهدارید این زنان را
ویند کنید در خانه ها. واضح آنستکه در اول اسلام
احکام عقوبت زنان زناکار بر این وجه بوده که ایشان
را در خانه ها محبوس سازند حتی یتوفاهن الصوت
تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا طک الموت یا استیفای
ارواح ایشان کند مرگ او یجعل الله یا گردانند
خدای یعنی پیدا سازد لهن سبیلا برای ایشان
راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاصی
یابند گویند سبیل بمعنی حکم ناسخ است
لهذا چون آیه جلد نازل شد پیغمبر فرمود که قید
جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مأة و
تفریب عام والثیب بالثیب جلد مأة والرجم بمن
بحکم ان حدیث اساک بیوت منسوخ شد و اشهاد

واستشهاد باقی ماند
در نزد علمای تفسیر اهل سنت و جماعت هم منسوخ
شدن آیه مزبوره تصریح شده است و شیخ ابوالفتح
رازی در تفسیر خود عقاید علمای سنت و جماعت و
عقاید امامیه را با هم ذکر کرده است و در ذیل آیه
مزبوره واللاتی یاتین الفاحشة . . . الخ در تفسیر
خود فرموده است قوله علیه الرحمة بیشتر مفسران
گفتند چون ضحاک و ابن زید و عبد الله عباس و مجاهد
و قتاده و سدّی و بلخی و زجاج که آیه منسوخست در
اول شرع چنان بود که چون زنی زنا کردی و چهار گواه
بر او گواهی دادندی حکم او آن بودی که او را در خانه
بازداشتندی تا بمردن چون آیه حد آمد و حکم
رجم این آیه منسوخ شد بقوله تعالی الزانیة والزانی
. . . در بکر که محصنه باشد ضد تازیانه و

و شیب که محصنه باشد رجم و حکم چهارگواه برجای
 بماند پس آیه بعضی منسوخ الحکم است و بعضی
 ثابت الحکم و مراد بفاحشه باتفاق مفسران
 زناست و آیه منسوخ است بایة الحد و حکم
 الرجم و از صادق و باقرع هم این روایت است
 در سایر کتب تفسیر عامه و خاصه نیز عین این مطالب که
 ذکر شد نقل شده است و خلاصه آنکه حکم زانیه در
 آغاز امر حبس در خانه بود تا آنکه بمیرد و بعد این
 حکم منسوخ شد بشرحیکه شنیدید .

اینک بهینیم بجای این حکم منسوخ چه حکمی در باره
 زانی و زانیه در قرآن مجید نازل شده است . همه
 مفسرین معتقدند که آیه مبارکه نازل در سورة النور
 ناسخ حکم مزبور است خدای در سورة النور میفرماید

منهما مائة جلدة یعنی بمرء زناکار وزن زانیه هر
 کدام یکصد تازیانه بزنید . مرحوم فیض در تفسیر
 صافی در ذیل این آیه میفرماید قوله علیه الرحمه
 " القمی هی ناسخة لقوله تعالى واللاتی یاتین
 الفاحشة وفی الکافی عن الباقرع فی حدیث
 وسورة النور انزلت بعد سورة النساء و تصدیق ذلك
 ان الله عزوجل انزل الله علیه فی سورة النساء واللاتی
 یاتین الفاحشة . . . الخ والسبیل الذی قال الله
 عزوجل سورة انزلنا وفرضناها . . . الخ در باره
 اینکه حکم تازیانه چگونه است و حد زانی و زانیه کدام
 است سخن بسیار است حکم تازیانه صریح قرآن است
 که شنیدید ولی مفسرین اسلام از سنن و شیعه حد و
 دیگری هم مانند رجم یعنی سنگسار کردن و نفسی
 یعنی اخراج از شهر و وطن و قتل یعنی کشتن و غیرها

راهم در باره زناکاران ذکر کرده اند ولی بهیچوجه آیه ای که دلیل رجم و قتل و نفی باشد در قرآن مجید بچشم نمیخورد و معلوم نیست که علمای تفسیر این حد و درازکجا آورده اند بعضی میگویند که حکم رجم در قرآن صریحا ذکر شده بود ولیکن آیه آن از قرآن اسقاط شده و حکم آن باقی مانده و گویند نسخ بر دو قسم است یکی آنکه لفظ حکم در کتاب باقی بماند ولی اجرا نشود مانند حکم حبس زانیه در خانه که اجرای آن از بین رفته و حکمش منسوخست ولی لفظ آن در کتاب باقی مانده و این را اثبات اللفظ و منسوخ المعنی گویند و قسم دیگر نسخ را گویند آنستکه حکم باقی باشد ولی لفظ آن حکم از کتاب اسقاط شده باشد مانند حکم رجم در باره زانی و زانیه که در شریعت مجری است ولی لفظ آن کتاب اسقاط شده و اهل سنت و جماعت و شیعه

گویند که آن آیه این بوده که الشيخ والشیخه از ا زنیاً فارجموهما . . . و این قول در تفسیر صافی مرحوم فیض کاشانی و تفسیر منهج الصادقین ملافتح الله کاشانی و تفسیر ابوالفتح رازی و کتاب جامع الصغیر علامه سیوطی از علمای سنت و جماعت و سایر کتب معتبره طرفین مذکور است . بهر حال در اینجا عین گفتار مفسرین را در اینخصوص که حد زانی و زانیه تا زیانسه و رجم و نفی و قتل است برای اطلاع طالبین نقل میکنم صاحب تفسیر صافی در ذیل آیه جلده میفرماید قوله علیه الرحمه . . . فی التهذیب عن الصادق ع الحر والحره اذا زنیاً جلد کل واحد منهما مائة جلده فاما المحصن والمحصنه فعلیهما الرجم وعنه ع الرجم فی القرآن قوله تعالی الشيخ والشیخه اذا زنیاً فارجموهما البتہ فانهما قضینا الشهوة " والقمی وایة الرجم

نزلت للشيخ والشيخة از ازنيا فارجموهما البتة
فانهما قضيا الشهوة نکالا من الله والله عليم حكيم
وفيهما رواية في الشيخ والشيخة ثم الرجم وفي اخرى
في المحصن والمحصنة ايضا كذلك وفي البكر والبكرة
جلد مائة ونفى سنة في غير مصرهما وهما اللذان قد
اطلکا ولم يُدخِل بها وفي الكافي عنه ع انه سئل عن
المحصن فقال الذي يزني وعنده ما يغنيه وفيهما عن
الباقر ع من كان له فرج يغد وعليه ويزوح فهو محصن
..... وعن الصادق ع لا يُرجم الرجل ولا المرأة حتى
يشهد عليهما اربعة شهداء . على الجماع والا يسلج
والادخال كالميل في المكحلة . . . الخ وعمد
شرحی درباره کیفیت تازیانه زدن میدهد که بیرون
از موضوع ماست صاحب منهج الصادقین در ذیل آیه
جلد سوره نور فرموده است قوله عليه الرحمة این حکم

مخصوص است بآنانکه غیر محصن باشند چه حد محصن
رجم است باتفاق واجماع فقهاء حکم جلد
مخصوص است بکتاب وسنت واما سنت یا با زیاده است
چنانکه در حق بکر رجم موجب تفریب نیز هست لقله
حق البکر جلد مائة وتفریب عام و ابوحنیفه بمنع تفریب
امر نموده و حدیث مذکور . وعمل صحابه مبطل قول
اوست و یا با بدال است چنانکه در حق محصن
ومحصنه چه حد ایشان رجم است و این در صورتی
است که قائل شویم بعدم ضم جلد برجم
ومراد به محصن مردی است که او را فرجی مطوک باشد
بعقد دائم یا بطک یمین که صبح وشام با او مباشرت
توان نمود بدون مانعی ومراد بمحصنه زنیست که او را
زوجی باشد زنا ثابت میشود باقرار
کردن چهار بار در چهار مجلس و یا بشهادت چهار مرد

عاقل یاسه مرد باد وزن بر معاینه^۱ ولوج ذکر در فرج
یاد برزن کالمیل فی المحکلة و شهادت نساء
بدون رجال ثابت نمیشود اگرچه زیاده از هشت باشند
. . . . و بعد شرحی در باره اجرای حد جلد و سایر
مطالب فرموده است که نقل آنها لزومی ندارد و در
ذیل آیه واللاتی یاتین الفاحشة که در سورة النساء
است فرموده عبد الله عباسی و عبد الله بن کثیر
گفتند حکم اینست که خدای تعالی بس از آن فرمود
در حق بکر صد تا زبانه و در حق ثیب و محصنه رجم و بکر
را چون حد زده باشند بنزد یک ما از شهرش برانند
یکسال و حسن بصری و قتاده هم این گفتند . . . الخ
و فتوای جمعی از اهل سنت و جماعت و امامیه را نقل
کرده است و در تفسیر ابوالفتوح رازی و سایر تفاسیر
معتبره نیز شرح این داستان بتفصیل مسطور است

و آنچه را که نقل کرده ام برای آنستکه بدانید فقهای
اسلام عمر عزیز خود را در باره چه سخنانی و چه مطالبی
از دست داده اند و جمال قدم جل جلاله همه این
ها را بلطف و مرحمت خود از بین برد و حقایق را بجای
آن قرار دادند ملاحظه فرمودید که در دین اسلام و
قرآن برای حد زانی و زانیه موضوع از چه قرار بود . اول
در سورة نساء^۲ فرموده که زنان فواحش را در خانه حبس
کنید تا بمیرند ولی برای مردان حدی مقرر نبود .
دوم — در سورة نساء^۳ برای زن و مرد خطاکار فرموده
بود که مرد را آزار کنید و اذیت کنید وزن را زجر نمائید
تا توبه کنند و اعمال خود را اصلاح نمایند .
سوم — در سورة نور^۴ فرموده که زانیه و زانی را صد تا زبانه
بزنید .
چهارم — مفسرین گفته اند که صد تا زبانه حد زانی

وزانیه بکرو غیر محصن است .

پنجم - مفسرین و فقهاء میگویند که حد زانی وزانیه
 محصن و محصنه رجم است و در قرآن ابدا ذکر رجم
 و سنکسار و قتل در باره زانی و زانیه مطلقا وجود ندارد
 و میگویند اگرچه در قرآن نیست ولی در سنت موجود
 است و در دوره صحابه رسول ص معمول بوده است .

ششم - برای زانی و زانیه چنانچه گذشت فقها حکم
 تفریب یعنی نفی از موطن و مسکن و فرستادن بفریت
 را تعیین کرده اند ولی در قرآن چنین حکمی نیست .

هفتم - برای زانی و زانیه مطلقا در قرآن مجید عذاب
 اخروی تعیین نشده است .

هشتم - اثبات زنا در باره متهم بزنا مطابق حکم قرآن
 مجید میتوان گفت ممکن نیست زیرا فرموده چهار شاهد
 عادل مرد یا بجای یک مرد و وزن شهادت بدهند که

بچشم خود عمل زانی و زانیه را دیده اند کالمیل فی
 المکحله و هرگز چنین امری اتفاق نمی افتد که چهار
 عادل مسلم خدا پرست با هم در یک نقطه جمع شوند
 و شاهد عمل زنا ی زانی و زانیه باشند و حتی شاهسه
 مقدمات از قبیل بوس و کنار و . . کافی نیست باید
 شهادت بدهند که ما دیدیم نفس عمل را مانند میل
 سره که در سره دان جای گیرد آلت زانی در فرج
 زانیه ولوج و خروج داشت و حتی اگر شهادت دهند
 که مرد را روی شکم زن دیدیم کافی نیست بلکه باید
 نفس عمل را مدعی مشاهده باشند و این محالست و
 اگر شهادت شهداء برخلاف هم باشد و متحد در
 جزئیات نباشند باید آنان را بعنوان تهمت زدن -
 مجازات کرد و بحد شرمی که در قرآن شریف مذکور است
 مجازات نمود بیچاره شاهد ها که بیجهت خود را

گرفتار حدّ شدید میکنند و نص قرآن مجید در اینخصوص
اینست که میفرمایند در سوره نور اشخاصیکه نسبت
فحشاء بکسی میدهند و نمیتوانند برای اثبات این
نسبت چهار نفر شاهد عادل بیاورند این اشخاص را
هشتاد تازیانه بزنید و هرگز دیگر شهادت ایشان را
قبول نکنید و اینگونه مردمان در زمره فاسقان محسوبند
قوله تعالی: «والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا
بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا
لهم شهادة أبداً واولئک هم الفاسقون» در داستان
افک و تهمت که بام المؤمنین عایشه زده بودند بهمین
جهت که شاهی نبود و فقط ادعائی بود در قرآن مجید
حکم طهارت و براءت ام المؤمنین در همین سوره نور
در ضمن آیات بسیاری اعلان شد بقوله تعالی: ان
الذین جاءوا بالافک عصبة منکم . . . لولا جاءوا

عليه بأربعة شهداء فإلزم یاتوا بالشهداء فاولئک
عند الله هم الکاذبون . . . الخ
ملاحظه فرمائید که در اسلام بهیچوجه اثبات ارتکاب
این عمل ممکن نیست زیرا هیچکس حاضر نیست که در
وقت ارتکاب این عمل زشت برود و چهار شاهد عادل
را در مقابل خود بنشانند و در محضر آنان و در مقابل چشم
آنان با زنی بیگانه مرتکب خطا شود . و بر فرض ثبوت
امروز در کجای عالم اسلام زانی و زانیه را صد تازیانه
میزنند قوانین دادگستری و دیوان قضای مملکتی ابداً
اجازه نداده و نمیدهد که مرتکب زنا را در مقابل چشم
تماشائیان صد تازیانه بزند یا مطابق سنت سنکسار
کنند در قرآن فرموده و لیشهد عذابهما طائفة من
المؤمنین که در سوره نور است و فرموده گفت رحیم
اجرای حدّ تازیانه درباره زانی و زانیه باید جمعی از

مؤمنین حاضر و شاهد اجرای حد باشند . آیا این حکم امروز در عالم قابل اجراست ، اگر قابل اجراست پس چرا در هیچ يك از ممالک اسلامی اجرا نمیشود و چرا در قانون قضاء در مملکت اسلامی ما اصلاً زکری از این موضوع نیست و فحشا از هر جهت آزاد است نه حد شرعی دارد نه رسوائی دارد نه مانعی موجود است نه حکومت شرع و عرف جلوگیری میکند و نه حد شرعی اجرا میشود و نه عذاب اخروی در کار است

تعالیم انجیل هم که دیدید نمیتواند کاری بکند و حد شرعی درباره مرتکب آن گناه وجود ندارد حتی در انجیل متی صریحست که زن زناکاری رایبوردیان نزد حضرت مسیح آوردند تا حکم تورات را که رجیم بود درباره آن زن اجرا فرماید مسیح راضی نشد و فرمود هر يك از شماها که مرتکب گناهی نشده باین زن

سنگی بزند هیچکس سنگ نزد زیراهه خود را خطا کار میدانستند و خود مسیح هم سنگی بآن زن نزد او را آزاد فرمود و باو گفت که برو و دیگر مرتکب گناه نشو . . .

. . . (انجیل یوحنا فصل هشتم) با اینهمه چگونه میشود در شریعت مسیحیان حکمی باشد که بتواند مانع از ارتکاب فحشا شود احکام تورات هم معلومست که در هیچ جای دنیا قابل اجرا نیست قانون زردشتیان را که دیدند مرد بعد از ثبوت فحشای زن خود او را طلاق میگوید و از خانه خود خارج میسازد .

اما شریعت بهاء الله هم تشهیر و رسوائی ظاهری دارد و هم جریمه نقدی مضاعف دارد و هم عذاب اخروی شدیدی در انتظار آنهاست و نص حضرت عبد البهائے این حکم اقدس درباره زنانی و زانیه غیر محصن و غیر محصنه یعنی بکر و بکره است و اما مجازات زانی و زانیه

محسن و محصنه بابیت العدل اعظم است که در هر
زمان با اقتضای آن وضع میفرمایند پس روی همرفته
ایراد و اعتراض معاندین درباره این حکم کتاب
مستطاب اقدس بهیچوجه وارد نیست زیرا از خیل
جبهات بمقتضای زمان نزد يك و مطابق است چنانچه
براهل انصاف مستور نیست . . . سخن همچنان
اراده داشت و همه حضار سراپا گوش بودند سخنان
جدید می شنیدند و اطلاعات تازه بدست میآوردند
سراپا سکوت بودند در اینوقت جناب حاجی ش . فرمود
خیلی استفاده کردیم مضمونیم گرچه سخن بسیار
جالب است ولی هم گوینده خسته شده وهم وقت
گذشته است اجازه بدهید تنفسی کنیم و بعد نهار
رامیل بفرمائید پس از آن بقیه گفتار بپردازیم این
سخن جناب حاجی ش . مورد قبول واقع شد چای

بد و افتاد و اغلب حاضرین بشرب دخان پرداختند
یکی از حاضرین سیگاری ببنده مرحمت فرموده عرض
کردم معتاد نیستم برسید مگر حرامست عرض کردم
حرام نیست ولی کراهت شدید دارد و حضرت
عبدالبهاء جل شانه در مقامی بیان فرموده اند و بیان
مبارک در لوحی که بنام لوح دخان معروفست کراهت
شدیده آن را ذکر فرموده اند و تأکید شد بدو عدم
استعمال آن فرموده اند و شرب دخان در امریهائی
از مهملات روزه نیز هست در ضمن صرف چای سخن
از شعر و شاعری بمیان آمد و دنباله سخن بشعرای
محلّی اصفهان رسید یکی از حاضرین درباره کتاب
یخچالیه تألیف میرزا جعفر مذهب اصفهانی سخن
بمیان آورد که میرزا این کتاب را از روی لطاف و مزاح
در مقابل آتشکده آفرینگدلی تألیف کرده و سخنان

عجیب بلهجه محلی از شاعران خیالی در آن انباشته
 است و این کتاب بطبع رسیده است و مورد نظر
 شوخ طبعان است از جمله از منوی لیلی و مجنون اوست
 که گفته :

لیلی ز ریچه ی اباها م

میکرد بفارسی تکلم

بابای تو سیزده شتر داشت

نی میزد و اسفناج میکاشت

اما ز طناب خیمه میرشست

سگ چرخ میکرد و گربه می پیشت

و نیز با استقبال شعر سعدی رفته و فرموده

امروز که هیچکس نه باک من

تو یار منی بمالم و منی

و این میرزا جعفر کتابی بنام مدایح معتمد دارد در
 باره اوصاف منوچهرخان معتمد الدوله دیگری از
 حاضرین سخن از شاعر محلی اصفهان صادق ملارجیب
 بمیان آورد دیوان او چاپ شده و سخنان شیرین
 بلهجه اصفهانی دارد

از جمله گوید :

تا آن شکوفه ی بوستان دل کنار من است
 سه زرع بتر بیفتد بازم بهار من است

درازی شب یلسدا و کوچه جلفا

چو سر هوش کنی نصف زلف پار من است

بعد زکری از الفت اصفهانی و مسقط عجیب و شاهکارش
بمیان آمد که در مدح ظل السلطان گفته و مطلع از لطائف
و ظرایف است و این بعد شرح احوال و عین اشعار او را
در مجله ادبی ارمغان که مؤسس آن شیخ حسن وحید
دستگردی بود در پنجاه سال قبل نوشتم و نسخه آن
نوشه و کنار پدید امی شود و در شاعری شاهکار کرده است
و نقلش در اینجا بیرون از حوصله مقام است ، باری در نباله

لطایف و ظرایف گفتار و آثار تا بعد از نهار و حدود
عصر ادامه داشت و آخرین لطیفه را برای حاضرین نقل
کردم که در زمان ظل السلطان شاعری محلی بود
بنام میرزا فخر که در اعیاد برای شاهزاده شعر میگفت
و آخر از همه شعر اشعار خود را میخواند و شاهزاده بقدری
میخندید که از حال میرفت روزی نزد شاهزاده رفت و
تعظیم کرد شاهزاده گفت میرزا فخر چه خبره گفت
قربان شعر گفته ام شاهزاده گفت بخوان میرزا فخر
گفت : " میآیی و میروم من از هوش "
شاهزاده گفت این مصرع از سعدی است ، میرزا گفت
خیر قربان سعدی از من زدیده شاهزاده خندید
و گفت تو که آنوقت نبودی ، میرزا گفت قربان اگر بودم
که نمیگذاشتم شعر مرا بدزد ، ظل السلطان خنده
بسیار کرد و گفت خوب بقیه اش را بخوان ، میرزا گفت

می آئی و میروم من از هوش بسم الله الرحمن الرحيم
القارعة ما القارعة وما ادريك ما القارعة يوم يكون الناس
كالغراش المبثوث وتكون الجبال كالعهن المنفوش
شاهزاده گفت اینکه شعر نشد میرزا گفت شکر کنید که
بقافیه رسید و الا تا آخر قرآن میرفت هنگام رفتن فرا
رسید دیگری از خوانین برای روز بعد همه را دعوت کرد
و باید اجتماع روز بعد هر یک براه خود رفتند ، روز دیگر
مجلس تشکیل شد و همان عده ی روزهای قبل تشریف
داشتند در میان آن جمع مردی بود که تازه آمده بود
و از چهره اش تعصب آشکار بود سخنان ما شروع شد و
بحث در مطالب امزی و سئوال و جواب در اطراف امر
مبارک بود ناگهان همان مردی از حاضرین که آثار
تعصب جاهلانه از صورتش آشکار بود گفت من در کتاب
بیان فارسی در صحت تقسیم ارث و طبقات وراثت -

دریده ام که در باره سهم معلم هفتمین طبقه وراثت
نوشته شده و ما علمه یعنی کسیکه بمتوقی تعلیم داده و
این عبارت غلطست و باید و من علمه باشد و این عبارت
را میتوانی در باب دوم از واحد هشتم بیابید که فرموده
ولا یورث من النیت الا ابیه واه و زوجته و ابنه و اخیه
و اخته و ما علمه سایر کلمات هم اعرابش غلط
است و سخنانی از این قبیل گفت در جواب عرض شد که
کلام حق در همه احوال میزانست نه قواعد خلق و از این
گذشته در کلام عرب این قواعد اغلب مراعات نشده و
کلیت ندارد در قواعد عربیه صریحست که موصول مشترک
یعنی من و ما مشترک میان مذکر و مؤنث است یعنی هم
برای مذکر استعمال میشود و هم برای مؤنث و لکن کلمه
من برای ذوی العقولست یعنی انسان و کلمه ما برای
ذوی العقولست یعنی حیوان و نبات و جماد اما این

قاعده رعایت نمیشود فی العقل در قرآن مجید سوره
النساء آیه ۲۲ فرموده ولا تنكحوا ما نكح اباؤکم من
النساء با آنکه زن ازدوی العقولست و باید بفرماید
ولا تنكحوا من نكح آباؤکم من النساء و نیز در همین سوره
نساء آیه سوم میفرماید فانكحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلاث و رباع با آنکه باید بفرماید فانكحوا من
طاب لکم . . . در باره کلمه من هم همینطور است شما
میگوئید که من مخصوص زوی العقولست با آنکه در قرآن
مجید در باره غیر ذوی العقول یعنی حیوانات خزننده
و بهائم و چهارپایان کلمه من استعمال شده است در
قرآن مجید سوره النور آیه ۵۱ میفرماید والله خلق کل
دا بة من ما فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من
یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع " حال چه
میفرمائید و جواب شما چیست بقول معروف فالجواب

الجواب و اما در باره سایر اعتراضات که فرمودید امثال
آنان در قرآن مجید بسیار است و زیلا چند نمونه ی آن
ذکر میشود و علما و مفسرین خواسته اند که با هزار زحمت
در مقابل این خلاف قواعد راهی بیابند و در هر مورد
سخنان عجیب گفته اند و قائل بحذف و اسقاط شده اند
و همه آن جوابها اسمائی است که ما انزل الله بهما من
سلطان اکنون گوش کنید در سوره بقره فرموده لیس
البر ان تولوا والموفون بعهد هم ان
عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء باید والصابرون
باشد زیرا عطف بر الموفون است مفسرین گفته اند که
نصب الصابرين بنا بر مدح است آیا والموفون بعهد هم
مستحق مدح نیستند ؟ و نیز در آغاز آیه فرموده ولكن
البر من آمن بالله و صحیح آنستکه گفته باشد ولكن
البر ان تؤمنوا بالله مفسرین مسلمین در اینجا

میگویند جمله ای اسقاط شده از اینقرار ولكن البر
الذی ینبغی ان یمتّم به بر من امن بالله وایمن
از عجایب گفتار است ، و در سورة النساء فرموده لكن
الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل
الیک وما انزل من قبلك والمقیمین الصلاة والمؤمنون
الزکوة " صحیح آنست که گفته شود والمقیمون الصلاة
مانند والموتون الزکوة مفسرین باز در اینجا گفته اند
که نصب مقیمین بنا بر مدح است ایازکات دهندگان
سزاوار مدح نبودند ؟ و در سورة مائده نازل شده
ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصارى
... صحیح آنستکه گفته شود والصابئین بنصب نه
برفع همانطور که در سورة بقره و سورة حج همین کلمه
صابئین بحالت نصبی آمده و در سورة اعراف میفرماید
وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا در این آیه عدد را

مؤنث آورده اثنتی عشره و معدود را جمع آورده اسباطا
با اینکه مطابق قانون علمای نحو باید عدد مذکر باشد و
معدود مفرد اثنی عشر سبطا و در سورة منافقین
فرموده وانفقوا مآرزقناکم فاصدقواکن من
المالحن کلمه اکن را مجزوم آورده با آنکه باید منصوب
باشد و اکن و در سورة آل عمران فرموده
قال له کن فیکون و صحیح آنستکه میفرمود کن فكان
و در سورة حج فرموده هذان خصمان اختصموا و صحیح
آنستکه میفرمود هذان خصمان اختصما .
و در سورة حجرات فرموده وان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا و مطابق قاعده باید اقتتلتا باشد زیرا بعد از
آن جمله فرموده فاصلحوا بینهم .
و در سورة بقره فرموده . . .
ثلاثة قرؤء و صحیح آن ثلاثة اقراء

یاثلاثة اقراء می باشد و در همین سوره فرموده الا ایاماً
 معدودة با آنکه باید الا ایاماً معدودات باشد زیرا
 مقصود ایام قلیله است و باز در همین سوره فرموده
 ایاماً معدودات با آنکه در اینجا باید معدودة باشد
 زیرا مقصودش سی روز ایام صیام است و در سوره حج
 فرموده ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله باید
 اینطور باشد ان الذین کفروا وصدوا زیرا عطف مضارع
 بر ماضی جایز نیست و در همین آیه خبر ان را ذکر نکرده
 و کلام ناقص المعنی مانده است باری از این
 قبیل مواقع برخلاف قوانین نحو و صرف و تاریخ و غیره
 در قرآن مجید بسیار است که مورد اعتراض مخالفین واقع
 شده و این نفوس کوتاه نظر غافلند که حق تعالی و
 آفریدگار جهان بهیچوجه مجبور بمراعات قوانین
 معموله و موضوعه بندگان خود نیست و کلام الهی که

بصرف فطرت است میزان برای خلق است مواضع
 مورد ایراد از سید موضع متجاوز است و در کتاب
 (المقالة فی الاسلام جرجیس صال) در تذیلات آخر
 کتاب مندرجست، آن مرد گفت حضرت باب در مراتب
 مختلفه مدعی مقامات مختلفه شده اند گاهی خود را
 باب معرفی فرمود و گاهی ذکر زمانی مهدی موعود
 وقائم المحمد وزمانی صاحب کتاب جدید و شریعت
 جدیده و گاهی مظهر امر الله و مدعی مقام انی انا الله
 و از این قبیل بسیار و معلوم نیست آخر کار داری چه
 مقامی هستند ؟ عرض شد مظاهر مقدسه الهیه در همه
 احوال جامع جمیع مقامات و مراتب هستند و بتناسب
 وقت و اقتضای حکمت در برابر باب استعداد در حدود
 استعداد آنان خود را معرفی میفرمایند مثالی عرض کنم
 و در مثل مناقشه نشاید اگر صدراعظم مملکتی در عیون

احراز مقام نخست وزیری که مهیمن بر کل مقامات وزارت های متنوعه است بمقتضای وقت و حکمت خود بشخصه زمام دارچند وزارت خانه دیگر نیز بشود در هنگام صدور احکام مخصوصه هر وزارتخانه در عین نخست وزیری خود را وزیر آن مقام مخصوص معرفی میکند فی العین در وزارت فرهنگ خود را وزیر فرهنگ میگوید و در وزارت کشور خود را وزیر کشور معرفی کرده و ذیل احکام را وزیر کشور امضاء میفرماید و بر همین قیاس در سایر مقامات بمقتضای هر مقامی خود را متصدی همان مقام معرفی میکند و همان درجه را در ذیل احکام صادره از هر مقام امضاء میکند حال در وقتیکه این نخست وزیر خود را وزیر خارجه معرفی میکند و امضاء مینماید آیا میتوان گفت نخست وزیر و یا وزیر کشور و یا وزیر فرهنگ نیست ، بدیهیست که در هر حال جامع جمیع مراتب و مقاماتست و نیز مفهوم کلمه رسالت و

نبوت با هم فرق دارد صاحب شریعت و کتاب مستقل را رسول گویند و مروج شریعت مستقله رانمی خوانند و در عین حال اطلاق این دو مفهوم مختلف بر شخص واحد جایز است چنانچه در قرآن مجید در بعضی مقامات رسول و در برخی مواضع باقتضای محل و مقام نبی اطلاق شده محمد رسول الله و الذین آمنوا معه اشداء علی الکفار . . . یا ایها النبئی لوتحرّم ما حللنا علیک تبیتغی مرضاً انزوا جک و اگر کسی گوید که هر دو کلمه دارای مفهوم واحد است گوئیم در قرآن مجید سوره حج حال برخلاف است زیرا هر دو را مستقلاً و در نبیال هم ذکر فرموده ما ارسلنا من رسول ولا نبی الا اذاتمنی " و اگر مفهوم واحد بود تکرار آن مفهوم واحد برخلاف فصاحت کلام بود و اگر گویند نبی اعم از رسول است این سخن هم دردی را دانه نمیکنند زیرا بسیار

انبیاء بودند که نبی و مزوج بودند و لکن مقام رسالت
نداشتند و اگر نبی اعم بود میبایست بر آنها هم رسول
یعنی دارای شریعت و کتاب مستقل اطلاق شود در
صورتی که آنان را نمیشود رسول نامید مثلا اسمعیل
صادق الوعد که در قرآن نامش آمده رسول نبی بود
و نبی بود و او را نمیتوان با حضرت رسول ص مثلا هم
درجه دانست و اگر نبی اعم باشد باید اسمعیل مزبور
را هم فی المثل بتوان رسول دانست و نیز از مپا و اشعیا
و حزقیال و دانیال و سلیمان و داود و غیرهم را که در
قرآن و اخبار دارای مقام نبوت هستند و جمیع مسلمین
آنان را انبیاء میدانند البته نمیتوان آنان را رسول و
دارای شریعت مستقله هم دانست در اول حاشیه
ملاعبد الله بر منطق تفتازانی که بخاشیه ملاعبد الله
معروفست در خطبه کتاب در شرح و معنی رسول

فرموده الرسول من ارسل الیه دین و کتاب در باره
نبی این طور تعبیری نفرموده است سخن با اینجا
که رسید آن مرد طرف خطاب فرمود پس بنا بر این
معنی خاتم النبیین چیست و آیا ممکنست بعد حضرت
محمد بن عبد الله ص شریعت و کتاب تازه و مستقل
از طرف خدا بیاید و نازل شود روی این معنی که شما
از نبوت کردید حاصل همین میشود که حضرت محمد
ص خاتم شرایع و کتب نباشد و بعد از او هم باز کتابی و
شریعتی بیاید و این بهیچوجه قابل قبول نیست عرض
کردم حضرت آقا بحث ما در مورد دیگر و در جواب اعتراض
سرکار بادهای حضرت باب بود حال شما موضوع را می
خواهید عوض کنید بسیار خوب گوش کنید اول جواب
این فرمایش خود را بشنوید و بعد دنباله عرایض قبل
را خواهم گرفت کلمه خاتم النبیین که در قرآن مجید

سوره احزاب از القاب رسول الله حضرت محمد بن
 عبد الله ص است بمعنی آن نیست که بعد از آنحضرت
 رسولی ^{مبعوث} و بعد از قرآن مجید کتابی جدید نازل نخواهد
 شد بلکه مقصود اینست که بعد از حضرت
 محمد بن عبد الله پیغمبر اسلام بجانشینان و اوصیای
 آنحضرت لقب نبی اطلاق نمیشود و استعمال کلمه نبی
 برای اوصیای آنحضرت ختم شد و قبل از آنحضرت
 باوصیای پیغمبران قبل و رسولان الهی نبی میگفتند
 فی المثل ^{حضرت} موسی رسول بود و یوشع نبی و هرگز کلمه
 رسول بآنمعنی که بموسی ع اطلاق میشد بحضرت یوشع
 اطلاق نمیشد و كذلك حضرت عیسی ع رسول بودند و
 شمعون صفانبی بود و بر همین قیاس سایرین ولی چون
 حضرت رسول الله محمد بن عبد الله ص افضل از
 رسولان قبل بودند اوصیای آنحضرت هم افضل

اوصیای قبل بودند و برای اثبات افضلیت اوصیای
 پیغمبر اسلام بآن نفوس مقدسه دیگر نبی گفته نمیشود
 و استعمال کلمه نبی بعد از بعثت رسول اسلام بر
 اوصیای آنحضرت ختم شد لهذا نمیگوئیم علی نبی الله
 و حسین نبی الله بلکه درباره این نفوس مقدسه کلمه
 وصی و ولی اطلاق میکنیم و میگوئیم علی ولی الله و
 حسین وصی رسول الله و و و و و هیچکس در عالم
 اسلام از اول تا کنون کلمه و لقب نبی را درباره اوصیای
 رسول الله بکار نبرده زیرا رسول الله خاتم النبیین
 بودند . . . آن مرد طرف خطاب گفت ما مجبور نیستیم
 سخنان شما را که بدعت است قبول کنیم شما ایمن
 سخن را از کجا میگوئید اینمعنی را از خودتان میگوئید
 و قرآن را برای خودتان تفسیر میکنید و مضمون حدیث
 نبوی هستتید که درباره مفسرین بوأی فرمود «من

فسر القرآن فليتبوه مقعده في النار . . .» مرد
 معارض این سخنان را با چنان شدت و سورتی ادامی کرد
 که یکاد یتعیز من الغیظ حاضرین مجلس همه سراپا
 گوش بودند و نفس هادر سینه ها محبوس بود کان علی
 رئیسهم الطیر . . . نامه نگار عرض کرد م جناب آقا
 یک سوال از شما میکنم جواب بد هید فرمود بگو عرض
 شد شما نسبت بشیخ صدوق مرحوم چه نظری دارید
 فرمود آن بزرگوار محترم می شماریم و فرمایش او را هر چه
 باشد قبول داریم زیرا او در همه حال صدوق و راست
 گفتار و مروج شریعت غراء و مذهب حقه شیعه اثنا
 عشریه است عرض کرد م بسیار خوب و روحضار مجلس
 کرد م و گفتم آقایان شما همه اعتراف و اقرار ایشان را
 استماع فرمودید که درباره شیخ صدوق چه فرمودند
 حضار که مقصود ما نفهمیده بودند فرمود آری شنیدیم

ولی مقصود چیست شما جواب ایشان را بد هید چه
 ربطی دارد بشیخ صدوق عرض کرد م آقایان گوش
 کنید بنده آنچه را درباره معنی خاتم النبیین عرض
 کردم از خود م نبود تفسیر برای خود م نبود و لهذا
 مشمول آن حدیث هم که آقا فرمودند نیستیم . . آن مرد
 و سایرین پرسیدند پس آن سخن که درباره معنی
 خاتم النبیین گفته از که بود عرض کرد م از مرحوم شیخ
 صدوق علیه الرحمة بود ناگهان مرد طرف خطاب
 فریادی کشید و گفت دروغ است دروغ است افترا
 میزند تهمت میزند من همه کتب صدوق را مطالعه
 کرده ام چنین مطلبی ندیده ام و بعد فریاد کشید
 هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین . هاتوا . هاتوا .
 حاضرین مجلس فرمودند جناب آقا داد و فریاد نکنید
 تا جواب را بشنویم از داد و فریاد که فایده ای حاصل

نمیشود و همه رو ببنده کردند فرمودند آقا سید گفتار
 خود را نشان بدهید شیخ صدوق اگر چنین چیزی
 فرموده باشد همه ما زلال و جان قبول میکنیم عرض
 کردم شیخ صدوق علیه الرحمة این بیان را که استماع
 فرمودید در کتاب کمال الدین و اتمام النعمة (اکمال
 الدین و اتمام النعمة) صریحا و اضاحا بیان فرموده
 است مرد مدعی منکر شد و گفت معاذ الله که صدوق
 چنین سخنی گفته باشد گفتیم اهل بهادر و غمخوارانند
 " میگویم و میآیش از عهد برون " آقایان این مصراع را
 که خواندم از لطیفه ای یادم آمد این مصراع از اخلاق
 المعانی کمال ^{الدین} اسمعیل است روژی در محضرش شعرا
 هر کدام بالهداهت یافی البدهه شعری میگفتند کمال
 الدین اسمعیل این مصراع را گفت " ای روی تو هم
 چو مشک و موی توجو خون " همه شعرای حاضر خندیدند

زیرا خلاق المعانی در تشبیه اشتباه کرده و شبهه و
 شبهه به را عوضی گفته بود میبایست بگوید ای موی تو
 هم چو مشک و روی توجو خون ، ولی سخنی گفته بود و
 کار از کار گذشته بود و چون خنده حاضرین را دید
 فرمود در مصراع ثانی :

میگویم و میآیش از عهد برون ، شعرای مجلس پرسیدند
 چطور ؟ خلاق المعانی فرمود :

رویت مشکي نرفته در ناله هنوز

مویت خونی کامده از ناله برون

همه حاضرین آفرین خواندند و گفتند که حقا خلاق

المعانی هستی شخص معترض گفت آقایان ببینید

این آقا خلط محبت میفرمایند و میخواهند بایست

بپایه ها اصل موضوع را زمین ببرند ولی من نمیگذارم

که فرار کنند باید سند موضوع را در همین مجلس ارائه

بدهند عرض شد من این نکته ادبیه را بمقتضای مقام
 برای ارباب فهم و قاد و صاحبان افکار لطیفه عرض
 کردم ولی بشما گران آمد که امر عدو و لما جهل به .
 بسیار خوب من در همین مجلس نسند موضوع را بشما
 ارائه میدهم "لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من
 حی عن بینة" و از جناب حاجی ش . پرسیدم که کتاب
 کمال الدین صدوق در کتابخانه سرکار هست فرمودند
 متأسفانه ندارم جناب امیر م . ف . فرمودند در
 کتابخانه من هست الان میفرستم بیاورند پس از مدتی
 قلیل کتاب را آوردند چاپ اسلامیة طهران بود نامه
 نگار صفحه ۱۰۵ . مجله اول را باز کردم و دیدم بجناب
 فاضل طهرانی واستدعا کردم که بلند قرائت فرمایند
 و ایشان چنین خواندند ان الرسل الذین
 تقدوا قبل عصر نبینا کان اوصیائهم انبیاء ککل وصی

قام بوصیته حجة تقدمه من وقت وفات آدم الى عصر
 نبینا کان نبیاً و ذلك مثل وصی آدم و کان شیث
 ابنه و هو هبته الله فی علم المحمد و کان نبیاً و مثل
 وصی نوح کان سام ابنه و کان نبیا و مثل ابراهیم کان
 وصیه اسحق و اسمعیل ابنه و کان نبیا و مثل موسی
 کان وصیه یوشع بن نون و کان نبیا و مثل عیسی کان
 وصیه شمعون الصفا و کان نبیاً و مثل داود و کان وصیه
 سلیمان ابنه و کان نبیاً و اوصیاء نبینا لم یکنوا انبیاء
 لان الله عز وجل جعل محمداً خاتماً لهذا الامم
 کرامة له و تفضیلاً فقد تشاکلت الائمة و الانبیاء بالوصیة
 کما تشاکلوا فیما قد منازکره من تشاکلهم فالنبی وصی
 و الامام وصی و الوصی امام و النبی امام و النبی حجة
 و الامام حجة فلیس فی الاشکال اشبه من تشاکل الائمة
 و الانبیاء جناب فاضل طهرانی تا اینجا

این مطالب را خواندند و ترجمه فارسی آن جمله راهم
که آیت الله کمره ای نوشته است خوانده شد همه
حاضرین اقرار باین معنی کردند و سرور شدند که
معنی حقیقی خاتم النبیین را از فرمایش جناب صدوق
شیخ الطائفه را فهمیدند ، مرد معترض با چهره
برافروخته بر آشفت و گفت صدوق گفته باشد ، مگر
صدوق خداست ، خدا گفته محمد خاتم النبیین است
صدوق هر چه میخواهد بگوید ، بنده عرض کردم
آقایان بیاد دارید که ایشان در آغاز محاوره نسبت
بشیخ صدوق چه چیزها فرمودند و چگونه مقام عالی
او را ستودند و حالا درباره شیخ الطائفه چینی
سخنان ناهنجار میگویند ، حاضرین همه با وحمله
کردند و مرد معترض با کمال خشم از مجلس بیرون رفت
و میزبان هر چه اصرار فرمود شمری نبخشید بنده نگارنده

دغبال اورفتم و گفتم آقا هنوز جواب سؤال اول شما
مانده ، تشریف بیاورید و جواب اعتراض اول را استماع
بفرمائید ولی او با کمال بی مهری راه خود را گرفت و رفت
حاضرین فرمودند خویست جواب شبهه و اعتراض او را
که در اول مجلس طرح کرد بیان کنید ، ماهمه گوش
میدهم و حقایق پی برده ایم عرض کردم چنانچه
شنیدید حضرت اعلی جل و علا زکره مقامات متعدده
را برای خود فرموده اند و عرض شد که مظاهر امر الله
جامع جمیع مقامات عالیه الهیه هستند و اگر مقام
خاصی را با اقتضای حکمت بخود نسبت دهند دلیل آن
نیست که سایر مقامات را از آن نیستند و در مثالی که عرض
شد این مسئله واضح شد میفرمایند که تفسیر احسن
القصص از طرف محمد بن الحسن بر من نازل شده و
مقصود آنستکه هرامتی موعود را بنامی میخوانند و مظاهر

مقدسه الهیه را با سنی مخصوص میشناسند و شیعه
 اثنی عشریه از تجلی خاص الهی تعبیر محمد بن الحسن
 میکردند و او را محل تجلی الهی میدانستند حضرت
 اعلی میفرمایند این تفسیر از طرف همان ذات متجلی
 الهی که شیعه او را بنام حجة بن الحسن میشناسند
 نازل شده و مقصود محمد بن الحسن که شیعه میگویند
 یعنی فرزند جسمانی حضرت عسکری ع نیست زیرا
 آن حضرت را پسری نبود و آنچه را که در کتب و اخبار
 نوشته اند داستان است که نفوس ذی نفع آنرا
 ساخته و پرداخته اند و شرح آن را در مقامات دیگر
 نوشته ام در حدیث مفضل که از حضرت صادق ع است
 صریحست که قائم آل محمد چون ظاهر میشود خود را
 موعود همه ملل و ادیان معرفی میفرماید و میگوید «الآ و
 من اراد ان ينظر الي آدم فيها ان انا آدم . . .» و سر

همین قیاس یکایک اسامی را ذکر میکند و با خود تطبیق
 میفرماید و از جمله آن اسامی که در بین شیعه اثنی
 عشریه مشهور است حجة بن الحسن است که میفرماید
 من اوهستم او صاحب تجلی الهی در نزد شیعه است
 که او را نام حجة بن الحسن داده اند و من هم
 دارای همان تجلی الهی هستم ، باری مقصود آنستکه
 آن حضرت جامع جمیع مقامات مقدسه است و اگر خود را
 بمقامی مخصوص معرفی فرماید نظر بحکمتی است ملاحظه
 فرمائید که خود آن وجود مبارک در مقابل این موضوع
 و ادعای مقام بابیت در رساله دلائل سبعة چه
 فرموده اند ، شخص منصف را همین بیان مبارک کافی
 است که بحقیقت واقع دلالت کند ، میفرماید ^{تعالی} قوله
 ((. . . نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر
 بجمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه

آنهارا نجات دهد مقامیکه اول خلق است و مظهر
 امرالله چگونه خود را با اسم بابیت قائم المحمد ظاهر
 فرموده و با احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه
 مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و
 مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان
 لعل محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند
 غافل نمانند انتہی

در کتاب بیان فارسی باب ۱۳ واحد سادس نیز
 فرموده «برای نجات خلق خود خود را باب نامید»
 حضرت اعلیٰ هیچوقت مقام خود را انکار نفرمود و در
 همه احوال مقامات عالیہ الهیہ را کہ بحضورتش عنایت
 شده بود آشکارا بیان فرمودند منتہی در هر مقام
 مراعات حکمت الهیہ را میفرمود تا مردم از سخنی کہ
 بدرك آن نمی رسند مضطرب نشوند و حقیقت را بقدر

فہم واستعداد خود درک کنند در احسن القصص
 صریحا مدعی نزول وحی و آیات جدیدہ شدہ اند و
 در تفسیر کوثر و توفیق محمد شاہ و جا خود
 را من عند اللہ معرفی فرمودہ اند و در مقامی ہم خود
 را باب حجة بن الحسن معرفی فرمودہ اند و این
 مطابق استعداد برخی افراد بود کہ منتظر مظهر
 الہی بنام حجة بن الحسن بودند و در مقابل
 شیخہ کہ منتظر قیام نمایندہ الہی بنام باب بودند
 خود را باب نامید تا مضطرب نشوند و اقبال نمایند
 و تدریجاً بمقام تبارک اللہ احسن الخالقین برسند
 حضرت بہا^{آن نطفہ} اللہ در لوحی بتفصیل شرح این موضوع را
 بیان فرمودہ اند کہ در کتاب قاموس ایقان مندرجست ،
 حضار از استماع این سخنان مسرور شدند و بعضی

-۴۷۸-

این وقت رشته مکالمات قطع شد و میزبان بپذیرائی

میهمانان پرداختند .

+++++